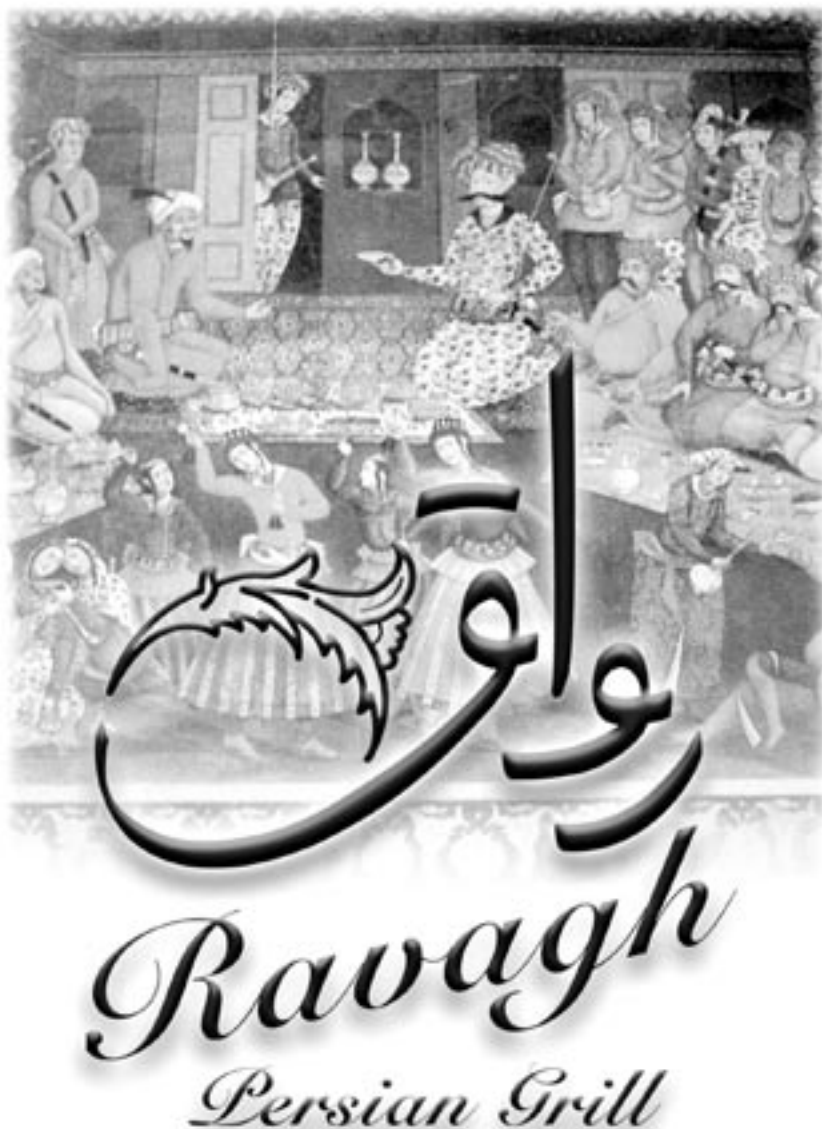




پذیرایی شایسته از شما و میهمانانتان با غذاهای سنتی ایرانی

Make your next affair a memorable occasion by making it at

Ravagh

**Fine Persian Cuisine
Restaurant & Catering**

Manhattan

Midtown

11 East 30th St. NYC, NY 10016

(212) 696-0300

Roslyn Heights

210 Mineola Ave., Roslyn Height, NY 11577

(516) 484-7100

Manhattan

Upper East Side

1237 1st Ave., NY, NY 10021

(212) 861-7900

Platinum Capital Corp. Commercial Loans Division

روزبه حکیمیان
متخصص در اخذ وام مسکن و تجارتي

Roozbeh Hakimian
**Loans Are Available in
All States**

(516) 482 2313

175 East Shore Rd., Great Neck, NY

Lowest Rates

No Income Check

Shopping Center

Appartment Building

Office Building

Warehouse

Investment properties

Mixed Use

Confidential & Fast



با پایینترین نرخ بهره

بدون چک کردن درآمد

مرکز خرید

مجتمع آپارتمانی

ساختمانهای تجاری

انبار

املاک برای سرمایه گذاری

برای هرگونه استفاده

مطمئن و فوری

Mortgage Broker Arranges Mortgage Loans With Third Party Providers



Every thing you need
under one **Roof**



*Enlighten your kitchen
with a new Granite countertop*

Enjoy the luxurious look of Granite at affordable prices now and add value to your home or your client's home for the years to come.

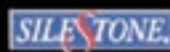
We provide a large selection of materials in our all indoor facility. Each and everyone one of your projects from start to finish is handled by our own staff. We do not sub-out any of our work.

Our Quality & Service is set in Stone.

Artistic Marble & Granite Surfaces
A ROCK SOLID COMPANY.

269 Goffle Road Hawthorne, NJ 07506 Tel: 973-304-2001

Email: artistic269@aol.com www.artisticmarbleandgranitesurfaces.com





Jamshid S. Irani
Attorney At Law



دفتر وکالت دکتر جمشید ایرانی

وکیل رسمی دادگاههای نیویورک، فدرال و دیوانعالی آمریکا

نامی شناخته شده و مورد اطمینان در جامعه ایرانی

هموطن عزیز هرگز تنها و بدون وکیل به دادگاه نروید

عضو فعال انجمن وکلای نیویورک

عضو فعال انجمن وکلای مهاجرت آمریکا

املاک و مستغلات

- معاملات املاک مسکونی و تجاری
- روابط مالک و مستأجر

امور جنائی

- اتهامات دزدی از فروشگاهها
- رانندگی تحت تأثیر الکل، زد و خورد
- حمل، مصرف و فروش مواد مخدر

امور بازرگانی

- تنظیم قراردادهای تجارت و شراکت
- تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها
- ادعای خسارت از شرکتهای بیمه

امور مهاجرت (سراسر آمریکا)

- کارت سبز از طریق ازدواج، کار و سرمایه
- تابعیت، حضور در امتحانات و دفاع در دادگاهها
- تمدید و تعویض هرگونه ویزا
- پناهندگی سیاسی، مذهبی
- جلوگیری از اخراج در سطح فدرال

تصادفات

- صدمات ناشی از تصادفات اتومبیل
- حوادث ناشی از کار، زمین خوردگی
- خسارات وارد بر اموال شخصی
- دفاع از شکایات

1170 Broadway, Suite 510
New York, NY 10001

Tel: (212) 683-7700

Fax: (212) 725-1772



219 Paterson Avenue
Little Falls, NJ 07424

24 Sheridan Avenue
Ho-Ho-Kus, NJ 07423



Shahla Kiarashi
Senior Loan Officer

973-200-3223

برای گرفتن هر نوع وام خانه
و تعویض وام خود به وام با بهره بهتر در اسرع وقت با

شاهلا کیارشی
تماس بگیرید

Shahla's financial services include:

- No-Income Verification.
- No-Income No-Asset Verification.
- Purchase/Refinance.
- Investment Properties.
- **No Cost Refinancing.**
- As Little As 5% Down Payment to Qualified Buyers.
- FHA / VA Loans.
- New Construction.
- We Work With Credit Problems.

Call SHAHLA For Prequalification

1-800-908-0005

EXTENSION 7143

Cell: 201-805-1756

Fax: 973-812-4789

Licensed Mortgage Banker States of New Jersey, New York, Connecticut, Maryland, Virginia, Florida & Pennsylvania

Wrap yourself in luxury ...

Elegant, original, hand knitted scarves and accessories

Custom designed and colors on request

Elegant Wraps

JEKjewelry@aol.com

609 275 6567



AN ACTIVE, HEALTHY LIFESTYLE

doesn't  have to
be disrupted by
loss  of
bladder  control.

If you or someone you know is one of over 10 million women in America who suffer from loss of bladder control, or urinary incontinence, we may have good news for you. Until now, many thousands of people have relied on absorbent or sanitary products to avoid situations where embarrassing leakage may occur. Unfortunately, though, these products only help control the symptoms rather than solve the problem.

Today, we can offer a new outpatient treatment that may provide an important new solution to certain types of female urinary incontinence. Talk with us to find out if this remarkable new treatment is right for you. It could be the most important call you'll ever make to restore an active, healthy lifestyle.

DR. SHAHROKH AHKAMI
110 PASSAIC AVE., PASSAIC, NJ 07055
973.471.9585

Persian Heritage

Don't Forget your Persian Heritage

میراث خود را از یاد نبرید

با درخواست اشتراک و آگهی کار و خدمات خود، ما را در حفظ میراث ایران یاری نمایید

فصل نامه میراث ایران با بخش در سراسر جهان میراث ایران ماهانه با بخش در سراسر آمریکا

برنامه تلویزیونی میراث ایران گویا با بخش در سراسر جهان از طریق ماهواره و صفحه اینترنتی میراث ایران

سایت اینترنتی میراث ایران گویا

Persian Heritage is a by far the most widely circulated bi-lingual

Iranian quarterly publication outside Iran, & circulated around the world.

Persian Heritage Monthly is a bi-lingual newspaper circulated throughout the USA

Advertise your business in Persian Heritage

and reach thousands of people in the US and all over the globe.

* PERSIAN HERITAGE MAGAZINE * PERSIAN HERITAGE MONTHLY

* MIRASS IRAN GOOYA

Yes! I want to subscribe to Persian Heritage

☐ \$20 for one year (US) \$40 for two years (US)

☐ \$30 one year (Canada & Mexico - credit card only)

☐ \$50 one year (Europe & other - credit card only)

Name _____

Address _____

City _____ State _____ Zip _____

Please clip and return with payment to:

Persian Heritage, Inc.

110 Passaic Ave., Passaic, NJ 07055

Tel: 973 471 4283

Fax: 973 471 8534
973 574 8995

www.persian-heritage.com

or www.mirassiran.com

e-mail: mirassiran@aol.com

۱۰	شاهرخ احکامی	سخنی با خوانندگان
۱۴		نامه به سردبیر
۱۸		خبرها
۲۴	شاهرخ احکامی	معرفی کتاب
۲۹		برخورد آرا
۳۲	ناصر تجارتچی	غرور کودکی
۳۳	حسین بهزادی اندوهجردی	«تاریخ حقوق ایران»
۳۴	نورمحمد عسگری	هرمزان سردار ایرانی و
۳۵	رعنا زائر دخت و محمد حضرتی	ایست ووشن
۳۷	عنایت الله وثوق	طاهره قره العین
۳۹	علی حصوری	ایران (شعر)
۴۰	شعاع شفا	پیدایش انسان از دو دیدگاه
۴۴	طلعت بصری	هروم، شهر زنان
۴۸	باقر علوی	قشم
۵۲	حسین شهید مازندرانی	راهنمای جغرافیایی شاهنامه
۵۵	ثریا پاستور	سنگباران (شعر)
۵۶	حمید ایزدپناه	خریده
۵۸	اصغر مجیدی	گنج محبت (شعر)
۵۹	هوشنگ بافکر	نگاهی به گذر زندگی انسان
۶۲	شاهرخ احکامی	گفتگو با اردشیر و روشن نوذری
۶۵	بهروز مقصودلو	خاطره (شعر)
۶۶	آلیس هانس برگر	لعل بدخشان
۶۹	افسانه تائبی	شاه نعمت الله ولی
		سلطان محمود غزنوی عارفی ربانی یا فاسقی....؟
۷۰	محمد غافری	
۷۳	حسن رضوی	سراب (شعر)
۷۴	آذر آریانپور	سیمرغ
۷۷	سعید فروزان	آدم برفی‌ها
۷۸	مسعود میرشاهی	سبک چهار تاق در معماری
۸۰	سعید منیعی	گفتگوی با حسین اسلامبولچی



گفتگو با دکتر اسلامبولچی — ۸۰



ایست ووشن — ۳۵



سبک چهار تاقی — ۷۸



گفتگو با خانم و آقای نوذری — ۶۲



Persian Heritage

www.persian-heritage.com

Persian Heritage, Inc.

110 Passaic Avenue
Passaic, NJ 07055

E-mail: mirassiran@aol.com

Telephone: (973) 471-4283

Fax: (973) 471-8534

or: (973) 574-8995

مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی

زیر نظر شورای دبیران مرکب از:

دکتر مهدی ابوسعیدی، شیرین احکامی رئیس
زاده، دکتر طلعت بصاری، محمدهادی حکمی، دکتر
کامشاد ربیسی زاده، قهرمان سلیمان پور، فرهنگ
صادق پور، محمد صدیق، محمدباقر علوی، دکتر
مهوش علوی نائینی، اردشیر لطفعلیان، ک. ناوی،
و دکتر دیوید یگلی.

مدیران داخلی: هاله نیا و عباس حبیبیان

تبلغات: تری روسو، و هاله نیا

طرح آرم میراث ایران: هما یمروز

خط: استاد محمد احصائی

میراث ایران نشریه ای است مستقل فرهنگی،

ادبی، تاریخی، غیرسیاسی و غیرمذهبی

آثار و مقالات مندرج در میراث ایران بیانگر

آراء نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب
نظرات گردانندگان نیست.

میراث ایران از نوشته‌ها و اظهارنظرهای

خوانندگان گرامی استقبال می‌کند ولی به
سبب زیادی نامه‌ها و مقالات رسیده، از اعلام

وصول آنها معذور است.

نظر به اقتضای ضرورت خود را در حک و

اصلاح و تلخیص مقالات آزاد می‌داند.

مقالات و عکس‌های رسیده به فرستندگان

آنها بازگشت داده نخواهد شد.

نقل مطالب مندرج در میراث ایران با ذکر

ماخذ مجاز است.

نامه‌ها به سردبیر باید از طریق پست، فاکس یا

پست الکترونیک به آدرس یا تلفن یا لارسل شوند.

نکته: شماره ۵ دلار آمریکا

اشتراک: آمریکا ۲۰ دلار، دیگر کشورها ۳۰ و ۵۰ دلار

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات طلیعه

پس از سالیان دراز، به عنوان مهاجرین تازه‌وارد در سرزمین‌های بیگانه، استقرار و تلاش برای یافتن کار و حرفه جدید، که گاه هیچگونه مشابهت و رابطه‌ای با رشته تخصصی و تحصیلی مان نداشت و به اجبار برای حمایت و تضمین زندگی بخور و نمیر و یافتن تسهیلاتی جهت تحصیل فرزندان مان، آنها را قبول می‌کردیم و تن به هر گونه توهین و جسارتی به غرور و حیثیت مان می‌دادیم تا بتوانیم این دوران محنت‌بار غربت را پشت سر بگذریم، بتدریج توانستیم با درایت و قابلیت اعجاب‌آمیزی در محیط کار، پله‌های پیشرفت و تأمین درآمد را طی کرده و زندگی نسبتاً آرامی برای خود بسازیم. فرزندان ما در این دوره با مشاهده رنج‌ها و دردهای والدین خود، با نهایت کوشش توانستند در رشته‌های گوناگون بهترین مدارک تحصیلی را به دست آورند و در دنیای پر رقابت صنعت و اقتصاد و دانش با ارائه صلاحیت و کارایی خویش به بالاترین مقامات برسند. این نسل برخلاف پدران و اسلاف خود، که موفقیت آینده‌شان را فقط در زمینه‌های پزشکی و مهندسی جستجو می‌کردند، پا را فراتر گذاشتند و در عرصه‌های متنوع دیگری به آزمون پرداختند. امروز ایرانیان جوان بسیاری را می‌توان در علوم فضایی، اقتصادی و تکنولوژی‌های پیشرفته دید. سیروس نوراسته و شهرداد روحانی که در شماره گذشته مجله مهمان ما بودند، نمونه‌هایی از این میراث ایرانی هستند که یکی در سینما و دیگری در موسیقی به شهرت جهانی دست یافته‌اند. در این شماره نیز، با دکتر حسین اسلامبولچی و مهندس روشن و مهندس اردشیر نودری گفتگو داریم که همگی با ارائه شایستگی‌ها و ابتکارات خود موفق به احراز نام‌های معتبری شده‌اند. دکتر اسلامبولچی با اختراعات متعدد و سبک مدیریت اعجاب‌انگیز خود، تا کنون جوایز و مدال‌های بسیاری را نصیب خود کرده است. همچنین تیم معماری نوذری‌ها، با احیای آثار تاریخی ایران در معماری غربی و بنای «تخت جمشید» در یکی از مراکز شراب‌سازی دنیا در کالیفرنیا اعجاب و تحسین بینندگان را برانگیخته‌اند.

بنابراین، باید ۳۰ سال گذشته را برای ایرانیان برون مرزی، سه دهه تلاش، استقامت، عزم و اراده جهت رسیدن به آرزوها و آمال بلندپروازانه ارزپایی کرد. موفقیت برخی از ایرانیان در حدی است که نه تنها دستاوردهای شخصی بسیاری داشته، بلکه باعث شگفتی و تحسین میزبانان خود نیز شده و جایگاه ویژه‌ای در سطوح مختلف علمی و اقتصادی در کشورهای میزبان احراز کرده‌اند.

هم‌زمان با این موفقیت‌ها، خوشبختانه ایرانیان مهاجر در دو سه سال گذشته کم‌کم به خود آمده و درک کرده‌اند که زمان آن رسیده است تا به داشتن انجمن‌های محدود چند نفره ادبی و دایر کردن شب‌های شعر و سرگرمی‌های چند ساعته اکتفا نکنند. به همین دلیل عده‌ای از ایرانیان فعال در امور اجتماعی و فرهنگی، در کنار برگزاری شب‌های شعر و تشکیل انجمن‌های ادبی و هنری، که بیشتر به محملی برای گذراندن وقت و دیدار دوستان با لذت بردن از شعر و ادب و سنت‌های ایرانی تبدیل شده، پا فراتر گذاشته و دست به اقدامات اجتماعی سیاسی دامنه‌دارتری زده‌اند.

یک نمونه از این اقدامات، «رژه ایرانیان» در نیویورک است که امسال برای چهارمین بار، با وجود برخی کارشکنی‌ها و ندانم‌کاری‌ها و رقابت‌های تنگ‌نظرانه و تهمت‌زنی‌ها، با شکوه بسیاری برگزار شد. یاران و متعهدان برگزاری این رژه، بدون هیچگونه انگیزه سود مادی، با انتخابات بسیار عادلانه و با غلبه بر هرگونه دخالت و خودخواهی، این انجمن را به دست عده‌ای فداکار، سخت‌کوش و ایران‌دوست سپردند. نتیجه آن که حضور زیبارویان هنرمندی که رقص‌های قشقایی، گیلکی، تاجیکی و پرچم را اجرا کردند، راندن ارابه‌های سمبل دوران هخامنشی و ساسانی، نمایش طبق هفت‌سین، طنین آوای «ای ایران» و همچنین حمل پلاکاردهای اعتراضی به فیلم ننگین «۳۰۰» و اعتراض به هولیوود در خیابان‌های نیویورک، همگی دست در دست هم، روزی فراموش‌نشدنی را در اذهان عمومی ثبت کرد و اعتباری برای جامعه ایرانی ساکن آمریکا به ارمغان آورد. در رژه نوروزی امسال نیویورک، هزاران نفر از زن و مرد و کوچک و بزرگ، افراد تحصیلکرده و شایسته و صاحب نام ایرانی حضور یافتند و هزاران تماشاچی که با اهتزاز پرچم‌های شیر و خورشید ایران و آمریکا، اشک بر گونه، پایکوبی و شادی می‌کردند. نظم و هیجان این برنامه به حدی بود که در پایان، رئیس پلیس ناظر نیویورک، جواد مشیری عزیز را در آغوش گرفت و از تک تک برگزارکنندگان رژه سپاسگزاری کرد.

اقدام دیگر، سازماندهی کنسرت گوگوش، به عنوان اولین خواننده و هنرمند ایرانی در مادیسون اسکوئرگاردن بود. کاری که تا چندی قبل برای یک ایرانی امکان نداشت. این برنامه، ثمره تلاش و مقاومت و شهادت دو بانوی ارزنده و عده‌ای از ایرانیان بود، که بار دیگر کارایی و توانایی ایرانیان را در کاری چنین بزرگ به نمایش گذاشت چنان که تحسین فراوان حاضرین و مسؤولین مادیسون اسکوئرگاردن را نصیب آنان کرد و توجه رسانه‌های گروهی را به خود جلب نمود.

در سال‌های اخیر، عده زیادی از سرمایه‌داران و دولتمردان، ناگهان متوجه موقعیت حساس خود و

گرفت و می‌تواند به این رفتار گستاخانه و خارج از اصول اخلاقی پذیرفته شده اجتماعی ادامه دهند.

اما آنها این بار سخت در اشتباه بودند. رهبران جامعه آفریقایی آمریکایی که در طول سال‌های اخیر و در نتیجه مبارزات خود، نفوذ اجتماعی، مالی و معنوی پیدا کرده‌اند، توانستند در زمان بسیار کوتاهی افکار عمومی را متوجه عمل توهین‌آمیز و کثیف آقای ایموس و امثال وی نمودند.

جامعه سیاه‌پوستان با تحت فشار قرار دادن سازمان‌های مختلف و قطع آگهی‌های بازرگانی خود در ایستگاه‌های رسانه‌ای مربوط به آقای ایموس و شرکا، با اتحاد و اتفاق، لطمه مالی بزرگی به آنها وارد کردند. این اقدام متحد باعث شد تا نه تنها برنامه آقای ایموس قطع گردید، بلکه ایشان از رادیو و تلویزیون نیز اخراج گردد. آقای ایموس، حتی مجبور شد با پای خود به ایستگاه رادیویی آقای ال شاریتون برود و از گفتار زشت خویش پوزش بخواهد. این در حالی بود که همین آقای شاریتون، یکی از رهبران جامعه آفریقایی آمریکایی، حاضر به رفتن به استودیو ایموس نشده بود. همچنین در جلسه ملاقاتی که استاندار نیوجرسی در مقر خود داشت، بار دیگر این «غول» رسانه‌های جمعی آمریکا، شخصا از ورزشکاران دانشگاه رانگرس معذرت خواست. مسلماً این پوزش‌ها و عذرخواهی‌ها برای خاموش کردن خشم ناشی از اهانت کافی نیست، چرا که «ایموس»‌های دیگری در کارند تا هنوز هم حتی در قرن بیست و یکم آتش بیار معرکه بسیار زشت تبعیض نژادی باشند.

این کنش‌ها و واکنش‌ها برای هر دو طرف قضیه درسی شد. یکی درک کرد که زمان این که تحت پوشش به اصطلاح آزادی بیان هر چه دل تنگ‌شان خواست بگویند و بنویسند و بسازند تا حدی سپری شده است و طرف دیگر قضیه هم فهمید که با اتحاد و همبستگی و رهبری درست می‌توان جلوی بی‌انصافی‌ها و بی‌عدالتی‌ها و اهانت‌ها را گرفت. عمل و اقدام رهبران این گروه نژادی، شاید درس عبرتی باشد برای تمام اقلیت‌های نژادی و قومی و بومی تا به خود آیند و بدانند که نباید هیچ اهانتی را نادیده گرفت و از آن گذشت. چون تأثیر عمیق و زخم‌های وارده از این گونه جسارت‌ها، ممکن است عواقب مهلک حیثیتی و اجتماعی و سیاسی برای آنها داشته باشد.

این برخورد، شاید درسی برای ما باشد تا دریابیم که زمان آن رسیده تا جامعه ایرانی با موقعیت بسیار درخشان مالی، تحصیلی و اجتماعی خود، با انتخاب رهبری درست و سازماندهی قوی، بتواند در چنین مواردی که قصد زیر پا گذاشتن حقوق اجتماعی سیاسی ملی تاریخی مطرح است، ایستادگی کرده و از انتشار و پخش فیلم‌های ناروا، کتاب‌های مستهجن و مدارک غیرواقعی جلوگیری به عمل آورد.

در سرمقاله دو شماره گذشته «میراث ایران ماهانه» که صحبت از انتخاب رهبری درست کرده بودم، عده‌ای مرا متهم به دعوت به شورش علیه دولت و رژیم کردند. این اتهام درست نیست. اعتراض به نادرستی‌ها و دفاع از حیثیت را نباید با سانسور عقاید و افکار و جراید و رسانه‌ها اشتباه گرفت. منظور من جلوگیری از پامال کردن حقوق اجتماعی و حیثیتی و تاریخی یک ملت و یک جامعه است نه ایجاد هیجان و هیاهو و شورش.

امیدوارم روزی مهاجرین ایرانی، فرزندان و نسل‌های آینده ایرانی در هر گوشه دنیا که هستند، با اتکاء به اتحاد و همبستگی، با افتخار به گذشته‌ها و فرهنگ درخشان خود، در سطوح مالی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، شاخص محیطی باشند که در آن زندگی می‌کنند.

هم‌وطنان خویش گشته و درک کرده‌اند که کنار گود نشستن کافی نیست و بایستی وارد فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شد. به این منظور با دایر کردن سازمان‌های سیاسی و اجتماعی گوناگون و صرف مقادیر زیاد مالی و شرکت در انتخابات محلی، ایالتی و ولایتی آمریکا، چه به عنوان کاندیدا و چه به صورت کمک‌های مالی برای کاندیداهای احزاب دوگانه آمریکا برای ریاست جمهوری، سنا، کنگره و غیره بدریج با حضور فعال خود در این سازمان‌ها، عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود را گسترش داده و توجه زعما و دولتمردان آمریکا را به خود جلب کرده‌اند.

با اینکه جنبش‌های نوخاسته و مثبتی در گوشه و کنار جامعه ایرانی شروع شده و روز به روز بر تعداد آنها و قدرت مالی و نفوذ محلی و کشوری‌شان افزوده می‌شود، اما متأسفانه در بسیاری از موارد که پای حیثیت فرهنگی و ملی ما در میان است، سکوت کرده و تلاشی سؤال برانگیز برای هم‌رنگ شدن با محیطی که در آن زندگی می‌کنند می‌نمایند، به حدی که حتی در مقابل حرکات و اقدامات تحریک‌کننده علیه ایرانیان بی‌تفاوتی و سکوت اختیار می‌شود. زمانی که فیلم «بدون دختر هرگز» و بعداً «اسکندر» به بازار آمد، به خاطر سکوت و حتی تماشا و تأیید بسیاری از قسمت‌های فیلم توسط ایرانیان، به تهیه‌کنندگان این فیلم‌ها جرأت داده شد تا فیلم مستهجن‌تر و توهین‌آمیزتری به نام «۳۰۰» را به بازار فرستاده و بزودی فیلم دیگری به نام «اخراجی» را به نمایش بگذارند.

با اینکه عده‌ای از ایرانیان در نوشته‌ها و برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی خود هم‌صدا با عده زیادی از هم‌وطنان خود درون ایران، به این فیلم اعتراض کردند و در رژه ایرانیان با به دست گرفتن پلاکاردهایی علیه هولیوود و فیلم «۳۰۰» خشم و نارضایتی خود را بیان کردند، اما متأسفانه بسیاری از ما، بخصوص نسل دومی‌ها، این فیلم را، نظیر اکثر آمریکایی‌ها، به عنوان وقت‌گذرانی و اینکه از کتابی فکاهی گرفته شده ارزیابی کردند و معتقد بودند در آمریکا، آزادی بیان هست و هر کسی آزاد است تا نظر خود را به صورت فیلم، نوشته یا سخنرانی ارائه دهد و هیچکس حق اعتراض و سانسور آن را ندارد....

هنگامی که سعی می‌شد تا به این جوانان عزیز تفهیم شود که این نه آزادی بیان بلکه سوءاستفاده از آن و صرفاً از روی شیطنت و برای تشویش افکار عمومی و گمراه کردن مردم بی‌خبر از وقایع تاریخی و حقایق مربوط به آن است، با اصرار زیاد، ضمن رد کردن این نظریات، تأکید می‌کردند که اینجا آمریکاست و هر کسی آزاد است که عقاید خود را به هر صورتی می‌خواهد بیان کند. بسیار دردآور است که ما حتی قادر به متقاعد کردن فرزندان خود نیستیم. چگونه می‌شود توجه این عزیزان را به این مهم جلب کرد و به آنها فهماند که ضمن احترام به آزادی بیان و اظهار عقیده، نباید در مقابل کسانی که با سوء استفاده از آزادی بیان، قصد لطمه زدن به حیثیت و اعتبار و حرمت ملتی دارند، ساکت نشست و اجازه داد تا از این «آزادی»، به عنوان حربه‌ای تیز و برنده برای نابودی رقبا و به اصطلاح دشمنان استفاده شود.

از این ماجرا مدت کوتاهی نگذشته بود که شاهد اتفاق مهمی در رسانه‌های جمعی آمریکا بودیم. دانشجویان دانشگاه رانگرس در ایالت نیوجرسی برای اولین بار قهرمان بسکتبال دانشگاه‌ها شدند. انعکاس توهین‌آمیز این خبر توسط یکی از قدرتمندترین گویندگان رادیو تلویزیون به نام «ایموس» و واکنش محافل آفریقایی آمریکایی به آن باعث تعطیل برنامه تلویزیونی وی شد. این در حالی بود که گویا آقای ایموس دارای قدرتی بود که حتی بالاترین مقامات دولتی و حکومتی نیز از وی حساب می‌بردند و بارها با زبانی تیز و کلماتی بی‌پرده، شخصیت‌های زیادی را مورد تمسخر و حمله قرار داده بود. وی بارها از ایرانیان نیز به زبان تمسخر و استهزا سخن گفته بود. آقای ایموس در برنامه خود به جای تبریک به دانشجویان دانشگاه رانگرس، با وقاحت خاصی به جرم آنکه رنگ پوست آنها با آقای ایموس متفاوت است، با کلمات مستهجن و ناشایستی درباره این جوانان صحبت کرد. آقای ایموس و مسؤولان تلویزیون تصور می‌کردند که این بار هم مثل همیشه، توهین‌ها و استهزاها کثیف نژادپرستانه آنها مورد اعتنای کسی قرار نخواهد



SINCE 1975

**FLYING CARPET
T R A V E L**

CA. St. Lic.# 2022613

آژانس مسافرتی قالیچه پرنده

افتخار ما این است که بهترین سرویس را در اختیار
هموطنان عزیز قرار دهیم

تورهای تفریحی و دستجمعی برای دیدن شهرهای ایران
تورهای جزایرها وائی، مکزیک، سفرهای رویائی

رزرو هتل و اتومبیل

بیش از ۲۵ سال خدمت راستین به هموطنان گرامی در تمام آمریکا

1 . 8 0 0 . 8 0 9 . I R A N

Toll Free: 800.809.4726

Tel: 916.944.5020

Fax: 916.944.5019

Email: flyingcarpettravel1@yahoo.com

Website: <http://flyingkarpet.com>

25 YEARS, ONE MISSION: GOOD SERVICE AND HONESTY

**4201 Glenridge Drive, Building A
Carmichael, CA 95608**

Thank you for your valued patience and support.

با قالیچه پرنده آسوده خاطر و سبکبال به هر جا که می خواهید پرواز کنید



آرتروز

دیسک کمر و گردن

دردهای مفصلی

سردردهای میگرن

Medical Physicians

Onsite X-Rays & Diagnostics

Chiropractic Physicians

Physical Therapy

Pain Management



زیر نظر:
دکتر علی مازندرانی

MOST INSURANCE PLANS ACCEPTED

**Bring in this page and receive a
FREE PAIN EVALUATION AND ONE TREATMENT**

Valid for 10 patients. New Patients Only. \$150 value. Offer excludes any additional services expanded or detailed medical evaluations, x-rays or diagnostic imaging, other medical treatment, physical therapy evaluation, other therapies, up to \$975 value.

MedWell, L.L.C. Pain Relief & Physical Therapy

33 Central Ave., Midland Park, N.J.

201 848 8000

www.MedWellNJ.com

نامه به سردبیر

آفرین بر خدمات فرهنگی شما

پس از ابراز سلام و آرزوی شادکامی و مهر و دوستی برای شما و خانواده گرامتان. آفرین و تحسین به شما و خدمات فرهنگی که در انتشار نشریه ماهانه و فصلنامه «میراث ایران» با سرآغازهای آموزنده و تفکرانگیز که منتشر می‌فرمایید. امید که پایدار و پاینده باشید و در اجرای خدمات میهن‌پرستانه و نشر و اشاعه فرهنگ فارسی کوشا باشید و سالیان سال به خدمت خود ادامه دهید.

مهندس امیر شوشانی (نیویورک)

نقش «میراث ایران» در ارتقای فرهنگ، تاریخ و ادبیات ایرانیان

با درود و احترام دوستانه، از اینکه لطف فرموده همراه «میراث ایران» شماره ۴۴ (زمستان ۸۵) کتاب «اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها در ترازوی زمان» نوشته جناب محمد جابانی، همکلاس ارجمندم در دانشسرای عالی تهران را برایم فرستاده‌اید. از حضور جناب عالی صمیمانه سپاسگزارم. من همواره از دریافت فصلنامه و ماهنامه «میراث ایران» خرسند می‌شوم و از خواندن مطالب آنها بهره می‌گیرم و لذت می‌برم.

همراهی کتاب دوست مشترکمان، جناب جابانی با این شماره بر مسرتنم افزود. در این کتاب کم حجم (۱۳۳ صفحه‌ای)، ولی پُر عمق مطالب بسیار مهم و ارزشمندی آن هم با زبانی ساده، روشن و صمیمی نگاشته شده است. جناب جابانی از همان روزگار دانشجویی، انسانی فرزانه و موقر، آموزگاری خردمند و پژوهنده‌ای آزاده و دقیق بودند. خوشبختانه شیده‌ام همچنان که از ایشان انتظار می‌رفت، در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و آموزشی خدمات بسیار ارزنده‌ای در میهن‌مان انجام داده‌اند. این موجب افتخار است. برای ایشان آرزوی سلامت، شادکامی و توفیق بیشتر در ادامه خدمات مفید اجتماعی دارم.

دوست عزیزم، جناب دکتر احکامی، اجازه فرمایید به عنوان یکی از مشتریان اولیه «میراث ایران» اعتراف کنم زحمات طاقت‌فرسای فراوانی که جنابعالی و همکاران ارجمندتان طی سال‌ها برای انتشار «میراث ایران» کشیده‌اید، نقش بسیار مهمی در شناسایی، گسترش و ارتقای فرهنگ اصیل، تاریخ و ادبیات ما ایرانیان ایفا کرده است. به این مناسبت، شما حق دارید بر خود ببالید و ما موظف هستیم این خدمات گرانبهای فرهنگی شما را قدر نهیم و از شما تشکر کنیم.

دست پرتوان و کارسازت را صمیمانه می‌فشارم.

اصغر مجیدی (فلوریدا)

تشکر از تسلیت

از جانب خود و اقوام از مجله «میراث ایران» خصوصاً خانم و آقای دکتر شاهرخ احکامی در مورد تسکین خاطری که جهت فوت مادرم خانم بهیه فرید حائری در شماره زمستانی ۱۳۸۵ ذکر کرده بودند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

حامد حائری (مونترال - کانادا)

صفحه‌بندی مقاله بنده خوب نبود

چون «شنیدن کی بود مانند دیدن» به پیوست مقاله «دو دقیقه سرنوشت ساز

در این جهان بی‌کران» به نحوی که در شماره زمستان «میراث ایران» چاپ شد، و به نحوی که ممکن بود چاپ شود و در نتیجه هم عنوان مقاله بیشتر جلب توجه کند و هم در صفحه دوم در آخر مقاله جای خالی پیدا نشود، خدمتتان ارسال می‌شود. البته می‌دانم از مسایل صفحه‌بندی است ولی در عین حال می‌خواستم تذکر دهم که نویسندگان «میراث ایران» که مسلماً هر یک برای تهیه مقاله‌ای در خور شئون مجله زحمت زیادی می‌کشند یا به قول حافظ می‌خواهند گوهر پاکی به مجله ارائه دهند زیرا می‌دانند «هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود» می‌توانند انتظار داشته باشند مطالب آنها به نحوی که بیشتر جلب توجه کند، به چاپ برسد. در این میان انتظارات نویسنده و امکانات صفحه‌بندی مطرح است و کسی که باید این دورا با یکدیگر تطبیق دهد و تلفیق کند، سردبیر و مدیر و صاحب امتیاز مجله است که به همین جهت لازم دیدم این چند کلمه را بنویسم و امیدوار باشیم به آن توجه شود.

شعاع‌الدین شفا (واشینگتن)

یک اشتباه کهنه و ابتدایی

مجله و نشریه وزین «میراث ایران» مرتب به دستم می‌رسد و از آنها بهره فراوان می‌برم. امیدوارم در این امر فرهنگی همواره با کامیابی و پیروزی روبرو شوید. در مقاله Epic، از نویسنده مایکل مک کلین در صفحه ۴۴ چند جا نوشته شده fire workshopers or zoroastrains. این اشتباه بسیار کهنه و ابتدایی است. از این رو مایل نیستم این نامه را درج بنمایید، فقط خواستم توجه شما را جلب نمایم تا از تکرار آن در آینده خودداری شود. بار دیگر امیدوارم در فعالیت‌های فرهنگی خود پایدار و موفق باشید.

به خاطر اهمیت نامه «میراث ایران» تصمیم به چاپ این نامه گرفت ولی جهت احترام به نویسنده نام ایشان ذکر نمی‌گردد.

امضا محفوظ

به سردبیر و همه دست‌اندرکاران مجله وزین «میراث ایران»

درود بر شما که خلف زادگانی از نیاکانید

محافظان با صداقت گنجینه‌های ایرانید

به جهد و همت والایان سیاس بی‌پایان

به پاسداری میراث‌مان غیور و میر میدانید

در این مقام غربت و دوری ز زادبوم

محکم به ریشه و قائم به عهد و پیمانید

نازم به اشتغال‌تان به وطن‌ورزی و به حق

سنگر نشین جبهه فرهنگ و مهر و ایمانید

ای راهیان حفظ هویت پر افتخار ایرانی

دست خدا به مهرتان که گرانقدر و از عزیزانید

بُدّوح را ستایش راه و مرام‌تان فرض است

کز بهر درد و رنج غربت او از طبیبانید

بُدّوح سمنانی (آمریکا)

مقالات شادروان حسین ملک

با درود و آرزوی تندرستی و پیروزی در کار بزرگ روشنگری شما، آخرین اثر شادروان حسین ملک را حضورتان تقدیم می‌دارم. او وقتی زنده بود از من خواست که پنج مقاله اخیر او را به صورت کتابی درآورم. ولی اجل مهلت نداد که این اثر را ببینم. من چون برآورده کردن خواست او را تقبل کرده بودم دست به کار شدم و با هر جان‌کدنی آن را به چاپ رساندم. به نظر من این کتاب تنها برای زنده نگه داشتن نام او کافی است. این مقالات بسیار آگاهی‌دهنده هستند. امیدوارم فرصت مطالعه آن را داشته باشید.

رحیم شریفی (پاریس)

دو نامه از استرالیا



ایرانیار گرامی و دوست ارجمندم کدبان شاهرخ احکامی، سردبیر گرامی نامه «میراث ایران» با درود و آفرین همراه با پیشکش بهترین شادباش‌ها و خجسته بادهای نوروزی، چند روز پیش فرهنگ‌یارمان کدبان فرخ جاوید، فرتورهایی از دسته‌های با شکوه مردان بلندبالا و زنان خوبچهره و والامنش ایرانی را که در خیابان‌های نیویورک به پیشباز نوروز شتافتند و با جامه‌های هوش‌ربا و درفش کاویان گوشه‌هایی از فرهنگ و تاریخ ایران را به نمایش گذاشتند برای من فرستاد.

باور کردن آنچه که در این فرتورها می‌دیدم برایم آسان نبود، انگاری که خواب می‌دیدم. نمی‌توانستم بیاورم که در این گرم‌گرم تاراج ضحاک و افراسیاب‌های زمانه، ایرانیان آزاده، ققنوس‌وار از درون خاکستر خود برخیزند و اینچنین بالا برافرازند. برآستی من نمی‌دانم که در برابر شکوه بی‌همتایی که این‌ها آفریدند چه باید کرد و چه باید گفت. همین اندازه می‌دانم که باید فروتن شد و کلاه گرامی‌داشت از سر برداشت و بر دست و چهره‌ی یکایک آن زنان و دخترانی که زیبایی‌شان شکوه ایران را به نمایش می‌گذاشت، و آن جوانمردانی که سینه‌های ستبرشان دشمنان ایران را به هراس می‌افکند، بوسه زده و به همه‌ی آن کسانی که این کار کلان را برنامه‌ریزی کردند، و همه‌ی آن دیگرانی که هر یک به گونه‌ای این جنبش بزرگ میهنی را پشتیبانی نمودند درود فرستاد و از اهورامزدا، خداوند جان و خرد برای همه‌ی آنها سالی سرشار از پیروزی و تندرستی و شادکامی را آرزو نمود. برآستی که درود همه‌ی پهلوانان بر شما باد.

من از سوی خود و از سوی همه‌ی همکارانم در بنیاد فرهنگ ایران در سراسر جهان، این پیروزی بزرگ را به همه‌ی شما فرزندان کورش و فردوسی خجسته باد می‌گویم و پاک‌دلانه‌ترین بوسه‌هایم را پیشکش یکایک شما می‌کنم. بشود که این جشن بزرگی که شما آفریدید، سکویی باشد برای جهش و جنبش ملت بزرگ ایران برای رهایی از چنگال ایران ویرانگران تبهکار.

بشود که نوروز آینده همین گروه پیش‌رو دست در دست دیگر خواهران و برادران خود شهرهای ایران را به شکوه ایران بیارایند و ریشه‌ی همه‌ی اهریمنی را با از بیخ و بن برکنند. ایدون باد و ایدون‌تر باد

بنیانگذار و سرپرست «بنیاد فرهنگ ایران» در استرالیا
هومر ابرامیان (سیدنی، استرالیا)

پیشنهادهای همکاری

فرزانه‌ی گرامی و دوست نادیده‌ی ارجمندم

با درود و آفرین و آرزوی شادزیوی و پیروزی روزافزون در کار کلانی که در دست دارید. پیش از هر چیز به نام یک ایرانی کوشش‌های ارجمند شما را در راستای پاسداری از ارزش‌های فرهنگی و گرامیداشت بالایش‌های ملی ارج می‌گذارم و سپاس فراوان بجا می‌آورم.

چنانچه می‌دانید «بنیاد فرهنگ ایران» نیز مانند «میراث ایران» در راستای همان می‌کوشد، برای آگاهی از پیشینه و کرد و کار این بنیاد هر یک سال گذشته، خواهش می‌کنم به تارنمای ما به نشانی www.frahangiran.com نگاهی بیندازید و پیشینه‌ی این بنیاد را بررسی کنید. یکی از کارهای برجسته‌ی «بنیاد فرهنگ ایران» بر پایی تندیس کوروش بزرگ در سال ۱۹۹۴ در پارک دهکده المپیک سیدنی بود که امروز در ردیف یکی از جاذبه‌های گردشگری در آمده و همه ساله شمار بسیاری از جهانگردان را به سیدنی می‌کشاند. از آغاز سال ۲۰۰۶ این بنیاد بر آن شد تا تندیس کوروش بزرگ را در برخی دیگر از شهرها و کشورهای جهان برافرازد. این کار تا کنون با پیروزی بسیار پیش رفته و ما امیدواریم که تا پایان سال ۲۰۰۷ بتوانیم دست کم در ده شهر از کشورهای بزرگ جهان پروانه‌ی برپایی این تندیس را به دست آوریم.

فرانمای این تندیس را استاد مهندس هوشنگ سیحون فراهم آورده و به دست یکی از بزرگترین هنرمندان نامی جهان به نام «پیتر شیپرین» از دل سنگ گرانتیت بیرون کشیده می‌شود. بلندای این تندیس از روی زمین تا بالای سنگ پنج متر می‌باشد. این سنگ نگاره و بر روی چهار شیر بالدار هخامنشی استوار خواهد گردید. برای آگاهی شما فرتور نمونه‌ی ساخته‌ی شده‌ی آن را که به اندازه ۱/۶۰ می‌باشد به پیوست پیشکش می‌کنم.

در راستای این آرمان بزرگ، «بنیاد فرهنگ ایران» شما ایرانیار گرامی و «میراث ایران» را به همکاری و هم‌زوری در این جنبش بزرگ میهنی فرا می‌خواند. گر این فراخوان را می‌پذیرد خواهش می‌کنم پاسخ دهید تا درباره‌ی چگونگی همکاری گفتگوها را آغاز کنیم. من برای پیشبرد همین برنامه از نیمه‌ی دوم ماه جون تا پایان ماه جولای در آمریکا و کانادا خواهم بود و درخواست دیداری را با شما خواهم داشت. بسیار شادمان خواهم شد اگر تا آن زمان شالوده‌های همکاری‌های میان «بنیاد فرهنگ ایران» و میراث ایران» ریخته شده باشند.

سرپرست بنیاد فرهنگ ایران، هومر ابرامیان (سیدنی، استرالیا)

بدخطی

با سلام و ارادت، تبریک صمیمانه به پشتکار سرکار با دو مسؤولیت کاملاً متفاوت و موفق. از اینکه در مجله «میراث ایران» درباره «بر آستان قرآن» توضیح جامعی مرقوم داشتید، متشکرم. چنانچه کسی خواستار کتاب بود، بفرمایید تقدیم کنم. مستعدی است در صورت امکان هشت شماره از مجله شماره ۴۵ را برایم بفرستید. از تأخیر نامه به دلیل کسالت و بدخطی معذورم دارید. شخص بدخطی به یکی از دوستان شاعرش نامه‌ای نوشت که شاعر از بدخطی نتوانست آن را بخواند و در جواب دوستش نوشت:

ای برادر ترا به حق خدا
یا به طوری نویس که بتوان خواند
خط نوشتن به دیگری فرما
یا خودت همره نوشته بیا
این شعر درباره خط بنده کاملاً صادق است.

رفعت خزانه (نیویورک)

مور بالانشین کردی، تو کردی مور خانه‌نشین کردی، تو کردی ز هجران عزیزان اندرین دهر گدای ره نشین کردی، تو کردی

همشهری خویم را از راهی دور می‌بوسم. اگر چه دکترها بوسه را زیاد دوست ندارند، ولی این ارتباط مشتاقان است و هیچانی است که در موقع دیدار دست می‌دهد. همچنان مردمک چشم، دودیدم و به جایی نرسیدیم. امروز به الطاف عموم همشهریان کار و بار خیریه روبراه است. ساختمانی در ۳/۵ طبقه در بهترین جای مشهد داریم و هر روز مرکز دیدار دوستان و همشهریان و مرکز رفت و آمد دانشجویان قوچانی که برای آگاهی از کم و کیف تاریخ و جغرافیا و اوضاع فرهنگی شهرمان مراجعه دارند و روز به روز هم بهتر می‌شود. سال گذشته کتاب ششم قوچان به روایت استاد صراف‌باشی را نوشتیم که تقدیم حضور گردید. امسال پس از شش سال، گرد و خاک از چهره این کتاب زوده شد. یعنی شش سال در ادارات تهران و مشهد ماند تا بالاخره با حذف پانزده صفحه به این‌روز درآمد که می‌بینید و تقدیم گردید. کتاب غذاهای سنتی قوچان شاید تا پانزده روز دیگر آماده شود که ارسال خواهد شد. در آن کتاب غذاهای متعددی آمده است به شوخی برای آن عزیز می‌نویسم که «سه کرد دور هم نشسته بودند باهم گفتند ببینیم بهترین غذا در دنیا چیست؟ اولی گفت نان و شیر. دومی گفت نان و ماست. سومی گفت بابا شما که همه‌ی غذا را گفتید و برای من غذایی نگذاشتید که بگویم.» حالا من هم با نوشتن سسمه و قییش، در کتاب غذاها جایی برای گفتن سایر غذاها باقی نگذاشته‌ام. انشالله به موقع برسد.

دوستان بزرگوار همشهری را عرض سلام و ارادت دارم و همه آنهایی را که یادی از وطن دارند.

محمد جابانی (قوچان)

SOUSAN ALEMANSOUR, ESQ
California Trial Lawyer

دکتر سوسن آل منصور
وکیل

قیمومیت فرزندان - نفقه - تقسیم اموال طلاق
امور جنائی مربوط به نوجوانان

AREAS OF PRACTICE
FAMILY LAW
JUVENILE CRIMINAL LAW

ADMITTED IN:

Federal Courts of the United States of America
United States District Court– Central District
United States Tax Court
All Courts of the State of California

Telephone: (714) 543-5525

Email: esq@ix.netcom.com

www.lawwiz.com

S. A. Myaskovsky
A P C
1002 North Ross
Santa Ana, CA 92701

خبرها

سازد تا تعامل با آن کشور امکان‌پذیر گردد. وزرای خارجه‌ی گروه ۸ تأکید کردند که از برنامه‌ی اتمی ایران «عمیقاً نگران» هستند و همزمان آمادگی خود را برای گفت‌وگو با ایران اعلام کردند. در بیانیه‌ی وزیران گروه ۸ آمده است: «ما طرفدار یافتن راه‌حلی مشترک برای مناقشه هستیم. در عین حال خود را به یافتن راهی برای ارائه‌ی کمک‌های فنی به برنامه‌ی هسته‌ای ایران متعهد می‌دانیم.»

دستگیری و ممنوع‌الخروج کردن ایرانیان تبعه آمریکا

در هفته‌های اخیر چهار ایرانی با تابعیت دوگانه که به این کشور سفر کرده بودند، اجازه خروج از ایران نیافته و در مواردی بازجویی و بازداشت شده‌اند. ایران مدعی است که این دستگیری‌ها در رابطه با شبکه جاسوسی که در پی سرنگونی جمهوری اسلامی می‌باشد انجام گرفته است. به گزارش «صدای آمریکا» کیان تاجبخش، یکی از بازداشت‌شدگان، کارشناس علوم اجتماعی و طراح شهر سازی است و مشاور وابسته به «انستیتوی جامعه باز» است. این مؤسسه از سوی جرج سوروس، بازرگان میلیاردر، تأسیس گردیده است و هدف آن ترویج دموکراسی و حقوق بشر در جهان است.

روز ۸ ماه مه نیز هاله اسفندیاری، که او نیز دارای تابعیت دوگانه آمریکا و ایران است، بازداشت شد. خانم اسفندیاری به مرکز بین‌المللی وودرو ویلسون برای پژوهشگران وابستگی دارد که بنیادی مستقر در واشنگتن است. چند روز پیش، ایران اعلام کرد که هاله اسفندیاری در جریان بازجویی اعتراف کرده است که کوشش داشته تا شبکه‌ای غیررسمی را برای سرنگونی دولت ایران به وجود آورد. لی هیلتون، عضو پیشین مجلس نمایندگان آمریکا و رئیس مرکز وودرو ویلسون این اتهام را تکذیب کرده است. علی شاکری، ایرانی دیگر مقیم آمریکا که با «انجمن صلح شهروندی» همکاری داشت، هنگام خروج از کشور بازداشت و زندانی شده است. این انجمن سال ۱۹۹۹ در شهر ایروین کالیفرنیا تأسیس شد. مورد چهارم مربوط به ممنوع‌الخروج شدن نازی عظیمیا، خبرنگار «رادیو فردا» از ایران می‌باشد.

در این رابطه، چهار سازمان بین‌المللی مدافع حقوق بشر: دیده‌بان حقوق بشر، سازمان عفو بین‌الملل، گزارشگران بدون مرز و فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر همراه با شیرین عبادی برنده‌ی جایزه صلح نوبل، با انتشار بیانیه‌ای مشترک از دولت ایران خواستند که سریعاً دو روشنفکر ایرانی دارای تابعیت آمریکا را که در زندان به سر می‌برند، آزاد کند و وضعیت نفر سوم را که ممکن است «ناپدید» شده باشد، روشن سازد. همچنین از دولت ایران خواسته شده است که از دو روزنامه‌نگار ایرانی دارای تابعیت دوگانه، که از خروج آنها ممانعت به عمل می‌آید، رفع ممنوعیت سفر شود.

یک ایرانی کارشناس اتمی در لس آنجلس بازداشت شد

به گزارش «رادیو فردا»، یکی مهندس ارشد انرژی هسته‌ای که برای کمپانی‌های آمریکا کار می‌کرده، در بازگشت از سفر ایران، در آمریکا بازداشت شد. این مهندس «محمد علوی» نام دارد و خبر بازداشت او که ۹ آپریل بوده، توسط خبرگزاری‌ها انتشار یافت. وی هنگام بازگشت از تهران به لس آنجلس توسط پلیس اف بی آی آمریکا دستگیر شد. خبرگزاری‌های آمریکایی وی را یکی از مهندسان ارشد مرکز انرژی اتمی در شهر «فینکس» ایالت آریزونا معرفی کرده که پاسپورت شهروندی آمریکا را داشته است. اف بی آی اعلام کرد که وی به اتهام نقض مفاد قطعنامه شورای امنیت پیرامون تحریم‌های ایران، در جریان سفر به ایران نحوه گذار روی سیستم‌های کامپیوتری انرژی هسته‌ای ایران را در اختیار کارشناسان اتمی ایران قرار داده است. اف بی آی همچنین وی را متهم کرده که در جریان سفر به ایران، نحوه برنامه‌ریزی کامپیوتری راکتورهای اتمی را در اختیار مهندسان اتمی ایران گذاشته است. اف بی آی فاش نساخته که از چه طریق توانسته اطلاعاتی درباره فعالیت‌های مهندس اتمی نام برده در مدت اقامت در ایران و ارتباط با ارگان‌های اتمی جمهوری اسلامی بدست آورد.

رایس: آمریکا قصد بمباران ایران را ندارد

وزیر امور خارجه‌ی آمریکا شایعات حمله‌ی این کشور به ایران را تکذیب کرد و گفت: «رئیس جمهور ایالات متحده به وضوح سیاست ما در رابطه با ایران را تعیین کرده است ... همه‌ی اعضای کابینه از سیاست تعیین شده پیروی می‌کنند.» کاندولیزا رایس در ادامه سخنان خود سیاست دولت آمریکا در مناقشه‌ی هسته‌ای با ایران را دقیق‌تر توضیح داد و گفت: «رئیس جمهور خواهان راه حلی دیپلماتیک است.» به گزارش خبرگزاری آسوشیتدپرس، اظهارات رایس واکنشی بود به اخبار تأیید نشده‌ای مبنی بر این که در آمریکا، بویژه از جانب دیک چینی، معاون رئیس جمهور آمریکا، طرح‌هایی برای حمله به ایران تهیه شده است. محمد البرادعی، رئیس آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای اخیراً در مصاحبه با کانال ۴ رادیو «بی بی سی» مدعی شده بود که «دیوانه‌های تازه‌ای از دولت آمریکا خواهان «بمباران ایران» هستند. وی از شخص معینی نام نبرد اما گفت، که منظور او آنهایی است که «دیدگاهی افراطی» دارند.

آسوشیتد پرس در گزارش خود یادآور می‌شود که دیک چینی یکی از افراطی‌ترین سیاستمداران آمریکاست. چینی تاکنون از ایده‌ی حمله‌ی نظامی به ایران پشتیبانی نکرده است، اما چندی پیش هنگام بازدید از یک ناو جنگی آمریکایی در خلیج فارس هشدار داد که آمریکا برتری جمهوری اسلامی در میان کشورهای منطقه را به هیچ وجه بر نمی‌تابد و مانع آن خواهد شد.

البرادعی در مذاکرات هسته‌ای دخالت نکند

خبرگزاری کار ایران (ایلنا) گزارش داد که رایس خواستار آن است، که البرادعی در تعیین سیاست غرب در برخورد با ایران دخالت نکند. بر اساس این گزارش، رایس با پیشنهاد البرادعی مبنی بر اینکه ایران اجازه‌ی غنی‌سازی اورانیوم در مقیاس محدود داشته باشد، مخالف است. ایلنا به نقل از رایس می‌نویسد: «آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در مذاکره با ایرانی‌ها حضور ندارد ... بنا بر این فکر می‌کنم، درست این است که کشورهای ۵+۱ مسیر دیپلماتیک را تعیین کنند.»

گروه ۸ ایران را به تشدید تحریم‌ها تهدید کرد

هشت کشور صنعتی جهان ایران را تهدید کردند چنانچه در مناقشه اتمی از خود نرمش نشان ندهد، تحریم‌ها علیه آن را کشور تشدید خواهند کرد. همزمان نمایندگان ۴۳ کشور اروپایی و آسیایی خواستار همکاری ایران با سازمان ملل متحد شدند. به گزارش خبرگزاری رویترز از شهر پوتسدام آلمان، وزیران خارجه‌ی گروه ۸، در روز چهارشنبه ۳۰ مه در بیانیه‌ای اعلام کردند اگر جمهوری اسلامی ایران غنی‌سازی اورانیوم را، آنچنانکه شورای امنیت سازمان ملل خواسته است، متوقف نسازد، از «اقدام‌های متناسب» علیه آن کشور حمایت خواهند کرد.

در بیانیه‌ی وزرای خارجه‌ی گروه ۸ آمده است: ما موکداً از ایران می‌خواهیم به وظایف خود عمل کند و همه‌ی فعالیت‌های مرتبط با فرآوری اورانیوم را متوقف

زیباترین ارمغان به یاران

رباعیات (غوغا)

دویتی‌های عشق، عصیان، امید و آزادی

در حدود دویست صفحه با جلد زرکوب

انتشار یافت

سلام بلند طوفانی

مجموعه اشعار شاعر بلندآوازه

غوغا خلعت‌بری

با مقدمه‌ی شادروان محمدعلی جمالزاده

در یک هزار صفحه با جلد زرکوب

سفارشات از سراسر جهان

1-703-437-3045

email: ghogha@comcast.net

واشنگتن - آمریکا

مخالفت با فروش قطار تندرو به ایران

در آلمان بحث داغی بر سر فروش قطار سریع السیر مشهور به «ترانس راپید» به ایران شروع شده است. هنوز قراردادی به امضا نرسیده اما گزارش شده است که دولت ایران قصد دارد تهران و مشهد را با راه آهنی مدرن به هم وصل کند. برخی از دولتمردان و گروه‌های سیاسی آلمان از همکاری اقتصادی و فنی آلمان با جمهوری اسلامی انتقاد کرده‌اند. قطار مدرن ترانس راپید که با سرعت بسیار بالا حرکت می‌کند تا کنون تنها در چین ساخته شده، اما هنوز به مرحله بهره برداری نرسیده است. اینک خبر می‌رسد که ایران نیز به ساختن این قطار افسانه‌ای تمایل نشان داده است. در حال حاضر فاصله ۸۰۰ کیلومتری تهران به مشهد با صرف ساعت‌ها راه با قطار یا ماشین طی می‌شود. ترانس راپید که با سرعت بالای ۴۰۰ کیلومتر حرکت می‌کند می‌تواند این زمان را به ۲ تا ۳ ساعت کاهش دهد. به گزارش «دویچه‌وله»، برخی از سیاستمداران ایراد گرفته‌اند که اجرای این طرح با قوانین بین‌المللی و مصوبات شورای امنیت مغایرت دارد. شورای یهودیان آلمان نیز با ذکر این موضوع که محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور ایران آشکارا هولوکاست یا کشتار یهودیان به دست رژیم نازی را انکار کرده است، به شدت از ایده فروش ترانس راپید به ایران انتقاد کرده است.

اعتصاب پنج هزار کارگر کارخانه نیشکر

به گزارش «ایلنا»، به دلیل واردات بی‌رویه شکر و کاهش شدید نقدینگی، بیش از ۵ هزار کارگر نیشکر هفت تپه که از آغاز سال ۸۶ تا کنون دستمزد نگرفته و در اعتصاب به سر می‌برند، اعلام کردند که تا دریافت مطالبات‌شان، به اعتصاب خود ادامه خواهند داد. کارگران معترض نیشکر هفت تپه خوزستان گفته‌اند: به دلیل آنکه پس از گذشت ۵ روز از آغاز اعتصاب، هنوز حقوق کارگران پرداخت نشده، این اعتصاب را تا دریافت حقوق معوقه ادامه می‌دهیم. کارگران از شایعات خصوصی سازی شدن این شرکت خبر داده و گفتند: کارخانه‌ای که ۵ هزار کارگر دارد را نمی‌شود یک ماهه خصوصی سازی کرد، بلکه باید طی یک دوره ۶ ساله و پس از بررسی‌های کارشناسانه این مهم محقق شود.

ترویج ازدواج موقت در ایران

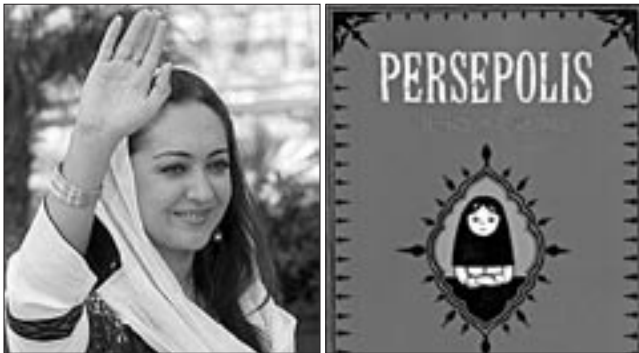
به گزارش خبرگزاری فارس، مصطفی پورمحمدی وزیر کشور ایران بر ترویج «با جسارت» ازدواج موقت تأکید کرد و گفت: «نباید از ترویج ازدواج موقت جوانان در جامعه که حکم خدا می‌باشد، پروا داشته باشیم.» پورمحمدی که در همایشی در تهران سخن می‌گفت، با اشاره به اینکه بالا رفتن سن ازدواج در ایران باعث به وجود آمدن معضلات فراوانی شده و «برای ارضای میل جنسی جوانانی که امکان ازدواج ندارند، بایستی فکری شود.» به گفته وی «ازدواج موقت، تنها برای کامجویی مردان دارای همسر نیست که بروند و برای بار چندم ازدواج کنند، بلکه برای ارضای میل جنسی جوانانی است که امکان ازدواج ندارند.»

بزرگترین قاچاقچی ایران را بشناسیم

در پی انتشار خبر دستگیری بزرگ‌ترین قاچاقچی شناسایی شده در ایران به نام «حمید باقری درمنی» با پیگیری‌های انجام شده اطلاعات جدیدی درباره وی به دست آمد. به گزارش «انتخاب»، حمید باقری درمنی پس از صدور حکم ضبط کالاها و جریمه حدود ۱۳ میلیارد ریال، تلاش وسیعی آغاز کرد تا به کمک عوامل خود با جابجایی برچسب‌ها و کارتن‌های کالاها از ضبط کالاها قاپاچی خود جلوگیری کند.

برابر اطلاع واصله نام گروه شرکت‌های حمید باقری درمنی، جزء فهرست اعلامی رئیس دیوان محاسبات کشور است «که بانک‌ها از دادن تسهیلات به او منع شده‌اند» و اخبار رسیده حاکی از فشار چند تن از قانوندانان قانون‌شکن به رئیس دیوان محاسبات برای بازپس‌گیری نامه یاد شده است.

حضور ایرانیان در جشنواره فیلم کن



شصتیمین دوره جشنواره فیلم کن که در روزهای پایانی ماه می برگزار شد، مهمترین رویداد سینمایی اروپا که در طول نزدیک به دو هفته میزبان مشهورترین کارگردانان و ستاره‌های سینما از سراسر جهان است. در جشنواره امسال برخی از چهره سرشناس سینمای ایران نیز حضور داشتند. عباس کیارستمی مطابق معمول سال‌های اخیر از میهمانان ویژه این جشنواره بود. نیکی کریمی، هنرپیشه مشهور و زیبای ایران هم به عنوان یکی از اعضای هیئت داوران فیلم‌های کوتاه در این جشنواره بود.

فیلم «پرسپولیس» ساخته مشترک مرجان ساتراپی و ونسان پارونو، نیز چهارشنبه بیست و سوم مه در جشنواره کن به نمایش آمد و برنده جایزه ویژه داوران فستیوال کن شد. این فیلم براساس کتاب مصور مشهوری به همین نام ساخته شده است.

مویرگ چشم مصنوعی زن شهر سوخته مفتول‌های طلائی است

به گزارش «میراث خبر» با اتمام نخستین مراحل مطالعات چشم مصنوعی شهر سوخته مشخص شد، احتمالاً روی چشم مصنوعی ریزترین مویرگ‌های داخل کره چشم توسط مفتول‌های طلائی به قطر کمتر از نیم میلی متر طراحی شده‌اند. با توجه به وزن مخصوص این شئی، به صورت کلی به نظر می‌رسد ماده اصلی چشم مزبور قیر طبیعی مخلوط با چربی جانوری بوده است.

دکتر منصور سجادی در نمایشگاه «جلوه‌هایی از ایران» درم درباره اطلاعات به دست آمده از چشم مصنوعی شهر سوخته را ارایه سخنرانی کرد، در گفت و گو با میراث خبر افزود: «در نمایشگاه «جلوه‌هایی از ایران» که به ابتکار رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در ایتالیا و همکاری موزه ملی هنرهای شرقی شهر رم در ایتالیا برگزار شد، شگفتی‌های نخستین چشم مصنوعی جهان که سال گذشته در شهر سوخته به دست آمد، ارایه شد.» وی که بر اساس اطلاعات به دست آمده از کاوش‌های شهر سوخته درباره نخستین چشم مصنوعی به دست آمده تا کنون، در این نمایشگاه سخنرانی کرده، در این مورد به CHN گفت: «نخستین مراحل مطالعات چشم مصنوعی شهر سوخته به پایان رسیده است، چشم مصنوعی تدفین شماره ۶۷۰۵ یک شئی نیمکره بوده که داخل چشم چپ زن مدفون کار گذاشته شده بود.»

گردهم‌آیی بنیاد «گلبانو»

جمعه شب هجدهم ماه می بنیاد گلبانو Flower Child Foundation سومین میهمانی سالانه خود را برگزار نمود. در این مراسم که در سالن «فیستای» ایالت نیوجرسی برگزار شد، دوستان و یاران بنیاد گلبانو شب گرم و فراموش‌نشدنی را سپری کردند. در ابتدای این مراسم خانم هاله نیا (رئیس بنیاد) گزارشی از فعالیت‌های بنیاد را که با نمایش فیلم و اسلاید همراه بود، به اطلاع حاضران رساند و سپس مراسم با هنرنمایی هنرمند محبوب سیامک و گروه «پشنگ» تا پاسی از شب ادامه یافت که شب گرم و زیبایی را برای حاضران رقم زدند.

فرمول اعداد اول توسط یک استاد ریاضی ایرانی کشف شد

فرمول اعداد اول توسط پرفسور سید محمد رضا هاشمی موسوی کشف شد. دانشمندان برای حل این مساله و دریافت جایزه یک میلیون دلاری آن تا سال ۲۰۰۱ فرصت داشتند که پرفسور هاشمی فرمول این اعداد را برای اولین بار کشف و به نام خود ثبت کرد. متأسفانه اطلاع رسانی این افتخار مهم بسیار کم بود. بسیار ضعیف انجام شده است. آیا کار به این بزرگی نیاز به توجه بیشتر ندارد؟



علاقه‌مندان به ریاضیات برای اطلاع از این فرمول و چگونگی استدلال آن می‌توانند به صفحه اینترنتی www.primenumbersformula.com مراجعه نمایند.

نام ایران در کتاب‌های علمی جهان ثبت شد

ایران با کسب رتبه نخست مسابقات اختراعات و ابتکارات جهان، نام خود را در کتاب‌های علمی جهان ثبت کرد. رئیس تیم اعزامی نخبگان ایران به ژنو در گفتگو با واحد مرکزی خبر با بیان اینکه پس از ۳۵ سال، نخستین بار ایران موفق به کسب رتبه نخست مسابقات اختراعات و ابتکارات در جهان شد، تأکید کرد: با افتخار می‌گویم نام و پرچم جمهوری اسلامی ایران در صفحه ۴۰ کتاب علمی اختراعات جهان ثبت شد. ۱۷ نخبه ایرانی توانستند در سی و پنجمین نمایشگاه اختراعات و ابتکارات ژنو در میان ۴۵ کشور و ۱۰۰۰ دانشگاه با ارائه انواع اختراعات ۲۵ مدال طلا ۲۴ مدال نقره و سه مدال برنز و ۱۲ کاپ ویژه کشورهای مختلف دنیا و رتبه نخست جهان را از آن خود کنند.

پروفیسور فرهاد رشیدی برنده مدال بلوندل فرانسه شد

پروفیسور فرهاد رشیدی حائری، استاد ایرانی‌الصل دانشگاه پلی‌تکنیک لوزان سوئیس (EPFL) برنده جایزه مدال بلوندل فرانسه شد. این مدال هر سال از طرف انجمن برق و الکترونیک، تکنولوژی اطلاعات و مخابرات فرانسه به افراد شاخص در این زمینه‌ها اهدا می‌شود. فرهاد رشیدی این مدال را به خاطر تحقیقاتش در تعیین خواص الکترومغناطیسی رعد و برق و ارائه مدل‌هایی برای دشارژ ابرها دریافت کرد. مدل‌های ارائه شده توسط وی با استقبال جامعه علمی مواجه گردیده و مورد استفاده بسیار زیادی قرار گرفته است. از جمله برنده‌های پیشین این مدال می‌توان به پروفیسور ایوز روکارد (Yves Rocard) برنده نوبل فیزیک در سال ۱۹۷۰ اشاره کرد. پروفیسور رشیدی در سال ۲۰۰۵ جایزه دستاوردهای تکنیکی IEEE را نیز دریافت کرده است. شاید ما ایرانی‌ها پدر وی، داوود رشیدی و خواهرش لیلی رشیدی (زی زی گولو) را بیشتر بشناسیم.



موزه لوور نام خلیج فارس را در شناسنامه آثار ایران اصلاح کرد

ون سان گیمور رایزن فرهنگی سفارت فرانسه در تهران گفت: در شناسنامه آثار تاریخی ایران که در موزه لوور وجود دارد، نام «خلیج عربی» به «خلیج فارس» اصلاح شده است. وی افزود: در مورد کتاب‌ها و نشریات نیز در یک پروسه زمانی این اشتباه تصحیح خواهد شد که البته نیازمند مدت زمان بیشتری است. شناسنامه آثار تاریخی ایرانی موجود در موزه لوور که در برخی از آنها نام «خلیج عربی» به جای «خلیج فارس» قید شده بود، پس از نامه «اسفندیار رحیم مشایی» رئیس سازمان میراث فرهنگی کشورمان به رییس موزه لوور و با همکاری رایزن فرهنگی سفارت فرانسه در ایران تصحیح شد.

سه بر صفر بر سکوی نخست آسیا ایستادند. تیم ملی والیبالیست‌های ایران در مرحله‌ی نیمه‌پایانی ششمین دوره‌ی قهرمانی نوجوانان آسیا موفق شد با شکست تیم کره جنوبی، به دیدار فینال راه پیدا کند. تیم ملی والیبالیست‌های نوجوانان کشورمان در حالی به مصاف تیم ملی کره جنوبی رفت که در مرحله‌ی مقدماتی این دوره از بازی‌ها، شکست سنگینی را از این تیم متحمل شده بود.



۲۵۰ دوچرخه‌سوار زن از ۳۴ کشور برای ترویج صلح در خاور میانه، مسیر بیروت تا فلسطین را طی خواهند کرد. پوپه پیگری دوچرخه‌سوار ایرانی و لوری لی موزر از آمریکا (در عکس بالا) در این تور شرکت خواهند داشت.



پیروزی‌های شگفت‌انگیز ارغوان رضایی در رقابت‌های جهانی تنیس

ارغوان رضایی، تنیس‌باز ایرانی‌الصل فرانسی، موفق شد در دو ست متوالی ماریا شاراپووا نفر دوم جهان را شکست دهد و به فینال رقابت‌های تنیس استانبول راه پیدا کند. رضایی نوزده ساله که در دور دوم با غلبه بر ونوس ویلیامز، قهرمان سابق ویمبلدون و اوپن آمریکا، شگفتی‌ساز شده بود، با پیروزی مقابل تنیس‌باز سرشناس روس و امید اول مسابقات ترکیه، پدیده این رقابت‌ها لقب گرفت. وی روز بیست و پنجم ماه مه (چهارم خرداد) با نتایج شش بر دو و شش بر چهار، شاراپووا را برد و بدین ترتیب برای نتیجه‌نهایی برای مقام اول این مسابقات در مقابل حریف دیگری از روسیه به نام النادمنتیه‌وا قرار گرفت. دمنتیه‌وا نیز مانند ارغوان از امیدهای کسب قهرمانی مسابقات استانبول معرفی شده بود. وی در دیدار نیمه‌نهایی هفت بر شش و شش بر دو آلونا بوندارنکو از اوکراین را شکست داد. متأسفانه رضایی در هنگام بازی با تنیس‌باز روسی دمنتیه‌وا، نتوانست فینال تنیس استانبول را به پایان ببرد و در حالی که ست اول را هفت بر شش به حریف روس واگذار کرده و در ست دوم سه بر صفر عقب بود، به دلیل مصدومیت از ادامه مسابقه انصراف داد و دوم شد.

تیم ملی والیبالیست‌های نوجوانان ایران قهرمان آسیا شد به گزارش ایسنا، دیدار فینال والیبالیست‌های قهرمانی نوجوانان آسیا یکشنبه ۶ خرداد بین ایران و هند برگزار شد که در نهایت ملی‌پوشان نوجوان ایران با برتری

VALLEY DENTAL GROUP, LLC

545 ISLAND ROAD, SUITE 1A

RAMSEY, NEW JERSEY 07446

201-818-6565

Sheila Bahadori, DDS, MA. Orthodontist (NJSP#5124)

- * Orthodontics for Children and Adults.
- * Clear Braces for Better Esthetic.
- * Complimentary Orthodontic Consultation. (\$75.00 Value)

دکتر شیلا بهادری
متخصص ارتدنتی برای اطفال و بزرگسالان

- عضو انجمن ارتدنتیست‌های آمریکا
- عضو انجمن دندانپزشکان آمریکا

Amir A. Ghorashi, DDS, General Dentistry

- * Cosmetic, Preventive, Restorative Dentistry.
- * Porcelain Restorations, White Fillings, etc.
- * Evening and Saturday Appointments.

دکتر امیر قرشی
دندانپزشک عمومی برای اطفال و بزرگسالان

- عضو انجمن دندانپزشکان آمریکا و نیوجرسی
- ترمیم و زیبایی دندان - روکش‌های چینی و غیره

e-mail: valleydental@att.net

درگذشت دکتر همایون سراجی دانشمند مرکز فضایی آمریکا



به گزارش خبرنگار علمی (ایسنا)، دکتر همایون سراجی، دانشمند ارشد روباتیک سازمان فضایی آمریکا و از اساتید سابق دانشگاه صنعتی شریف که از مدیران تیم‌های روباتیک و کنترل کاوشگرهای فضایی ناسا بود، در سن ۶۰ سالگی در کالیفرنیا درگذشت. دکتر فیروز نادری، مدیر ارشد برنامه‌ریزی راهبردی ناسا با اشاره به جایگاه ویژه آن دانشمند فقید به عنوان یک متخصص شناخته شده بین المللی در حوزه روباتیک تاکید کرد: دکتر سراجی ایده‌های عظیمی داشت که در سال‌های آینده محقق خواهد شد و زندگی حرفه‌ای وی در کارهای عظیمی که از خود بر جای گذاشته است، ادامه خواهد یافت.

دکتر سراجی در بسیاری از مأموریت‌های کاوشگرهای روباتیک ناسا از جمله مأموریت استثنایی کاوشگرهای دوقلوی «روح» و «فرست» که زیر نظر دکتر فیروز نادری، رئیس وقت مأموریت‌های مریخ ناسا اجرا شد، مشارکت داشت و با ارائه طرح‌ها و روش‌های ابتکاری نقش مهمی در پیشبرد این مأموریت‌های بزرگ فضایی ایفا کرد.

دکتر همایون سراجی در طول تحقیقات و فعالیت‌های علمی خود جوایز بسیاری را نصیب خود کرد از جمله: دانشمند ممتاز یونسکو سال ۱۹۸۴؛ جایزه دستاوردهای ناسا به خاطر فناوری‌های تله‌روباتیک سال ۱۹۹۱؛ جایزه دستاوردهای ناسا به خاطر فناوری نقشه‌یابی در مریخ‌نوردها سال ۲۰۰۲؛ جایزه ادوارد استون آزمایشگاه پیشرفته موشکی به خاطر تحقیقات برجسته سال ۲۰۰۳ و

تسلیت

درگذشت خانم بدری شایگان، همسر دکتر سیدعلی شایگان، همکار و یار دکتر محمد مصدق را به خانم‌ها مریم و لیلی شایگان، دکتر احمد شایگان، آقای حمید شایگان و دیگر بستگان ایشان صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی - میراث ایران

فوت خانم نوشا خورشاهی، مادر همکار و دوست گرمای خانم دکتر فلور تبدر را به دکتر فلور تبدر، دکتر کامران تبدر، خانم سیما وثوق، و خانواده‌های مهندس وثوق و دکتر خشایار وثوق و سایر وابستگان ایشان تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی - میراث ایران



درگذشت آقای ابراهیم اقلیدس، بزرگ خاندان اقلیدس را به دوستان عزیز خانم و آقای سباستیان اقلیدس و خانواده‌های محترم اقلیدس، کامل، مرتضوی، ابراهیمی، قوامی، امامی، اسخیری و سایر بازماندگان آن محروم صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی - میراث ایران

۸۶ سالگی جلیل شهناز، استاد تار و سه تار



سالروز تولد ۸۶ سالگی جلیل شهناز با حضور هنرمندان برجسته ایران و در جمع بزرگی از دوستداران موسیقی روز اول خرداد در تهران برگزار شد. آنچه در زیر می‌آید شمه‌ای درباره این استاد مسلم موسیقی ایران است.

جلیل شهناز در اصفهان متولد شده و بیش از ۶۰ سال است که در عرصه موسیقی خوش درخشیده تا جایی که ساز تار به گونه‌ای غیرقابل تفکیک با نام او عجین شده است. او مدت‌هاست در بستر بیماری است، حتی پیش از آنکه نشان «چهره ماندگار سال ۱۳۸۳» به وی اعطا شود.

ساز اختصاصی شهناز تار بوده، هرچند که سه تار و سنتور را هم استادانه نواخته است. جلیل در موسیقی از برادر، پدر و عمویش تأثیر گرفته است. شهناز از سال ۱۳۲۴ به تهران آمد و از همان ابتدا با رادیو تهران همکاری کرد و در بسیاری از برنامه‌ها به عنوان تک نواز شرکت داشت. به ادعان کارشناسان موسیقی، اوج درخشش شهناز از سال ۱۳۳۶ شروع شد. همان روزها که برنامه گل‌ها، به همت داوود پیرنیا طرح‌ریزی و در رادیو اجرا می‌شد. در این برنامه صدای ساز شهناز با صدای معروف‌ترین خواننده‌ها درمی‌آمیخت و براحتی در دل و جان شنوندگان می‌نشست.

در آرشیو رادیو ایران آثار او با همکاری خوانندگان بلند آوازه‌ای نظیر تاج اصفهانی، ادیب خوانساری و... موجود است و از کارهای مورد توجه وی حدود شش ساعت نوار با همایون خرم است که به بیان جدیدی از ردیف در موسیقی ایرانی دست یافته‌اند.

جلیل شهناز، در میان هنرمندان از احترام خاصی برخوردار است و شاگردان زیادی را نیز تعلیم داده است. بداهه نوازی‌های شهناز در تاریخ موسیقی ایران بی‌نظیر و همواره زبان‌زد بوده است. این پختگی و تسلط او بر حالت‌ها و فضاهای موسیقی ایرانی را حتی می‌توان در اجراهای دوره جوانی‌اش دید که نشان دهنده نبوغ اوست. جلیل شهناز سال‌ها چه در محفل‌های موسیقی، چه کنسرت‌های رادیو و یا زنده، موسیقی‌دانان بزرگی را همراهی کرده که از ادیب خوانساری، سید جلال تاج اصفهانی، حسین قوامی، غلامحسین بنان، محمدرضا شجریان، جواد معروفی، علی اصغر بهاری، علی تجویدی، همایون خرم، حبیب الله بدیعی، علی اکبر خان شهنازی، حسن کسایی، فرامرز پایور، حسین تهرانی، جهانگیر ملک، محمد اسماعیلی و امیرناصر افتتاح می‌توان نام برد.

با آرزوی سلامتی برای جلیل شهناز از چهره‌های ماندگار هنر موسیقی ایران!

Farshad Shafizadeh M.D.

National Board Certified Urologist

دکتر فرشاد شفیع زاده

متخصص و جراح در درمان بیماریهای کلیه و مجاری ادرار

- متخصص و جراح سرطان پروستات
- درمان ناراحتیهای بزرگ شدن پروستات با استفاده از لیزر و ماکروویو
- درمان ناتوانی های جنسی در آقایان
- درمان ناراحتیهای مربوط به کنترل ادرار در خانمها و آقایان
- متخصص در درمان سنگ کلیه با استفاده از مجهزترین تکنولوژی
- Early Detection & Treatment of Prostate Cancer
- Non-Invasive, In-Office Treatment of Enlarged Prostates using TUNA, MICROWAVE, & LASER Technology
- Kidney Stones - Laser & Shock Wave Treatment
- Men's Sexual Health/Impotence
- Urinary Incontinence in Both Men & Women
- Vasectomy
- Sexually Transmitted Diseases



Office hours by appointment

We accept most insurance plans (including PPO/HMO and Medicare)

اکثر بیمه های معتبر پزشکی پذیرفته می شود.
ویزیت با تعیین وقت قبلی

Manhattan Office

232 East 12th Street
Suite 1G

New York, NY 10003
(Between 2nd & 3rd Ave)

(212) 777-8566

Great Neck Office

#1 Barstow Road
Suite P16

Great Neck, NY 11023

(516) 829-3669



شاهرخ احکامی

گوشه‌های نادیده یا فراموش شده از محمد مصدق
پژوهشگر و نویسنده: محمد مجزا
ناشر: محمد مجزا

P.O. Box 86, Westfrod, MA 01888

آقای مجزا در نامه‌ای همراه کتاب می‌نویسد: از آنجا که مطمئن هستم به آزادی بیان و قلم و اندیشه اعتقاد راسخ دارید، این کتاب که حاصل سال‌ها مطالعه و پژوهش است حضورتان ارسال می‌گردد. در کتاب، زندگی و کارنامه سیاسی محمد مصدق مورد موشکافی و تحقیقی دقیق و جامع قرار گرفته و به صورت مجموعه حقایقی است که دانستن آنها برای همه ایرانیان لازم است.

محمد مجزا در پیشگفتار می‌نویسد: «اگر ملتی از تاریخ خود آگاهی نداشته باشد ناگزیر اشتباهات را تکرار خواهد کرد. کتاب‌ها و مقالات بسیار درباره محمد مصدق نوشته شده و تصور می‌شود گفتنی‌ها گفته شده است، ولی واقعیت امر چنین نیست هنوز سؤالات و نکات زیادی از وقایع دوران زندگی پرتلاطم محمد مصدق در تاریکی ابهام باقی است.»

در یکی از بخش‌های نهایی این کتاب درباره «چرا انگلستان، آمریکا را تشویق به مداخله در مورد ایران کرد، می‌خوانیم: ... اقداماتی که توسط مصدق و حزب توده انجام شد، آمریکا را وادار به دخالت مستقیم کرد والا به موجب اسناد، آمریکا تا فروردین ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) علاقه به دخالت و برکناری مصدق نداشت. برکناری مصدق بدین ترتیب انجام شد که طرح از انگلیس‌ها و اقدام و هزینه از آمریکا بود. برنامه برکناری مصدق را در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای آمریکا آسان‌ترین و ارزان‌ترین اقدام در جهان نامیده‌اند.... هدف اصلی آمریکا در توطئه واقعه ۲۸ مرداد برای برگشت محمدرضا شاه به سلطنت نبود، بلکه یک حرکت پدافندی پیشگیرانه از موقعیت استراتژیک خود در مقابل کمونیسم بود. عده‌ای معتقدند آمریکا به خاطر دست‌یابی به منافع نفت جنوب، مصدق را ساقط کرد. استدلال چندان درستی نیست، زیرا اگر ایران منابع نفت هم نداشت، آمریکا برای جلوگیری از نفوذ و توسعه شوروی سابق همین اعمال را انجام می‌داد، همان طور که سبب دخالت آمریکا پس از اشغال ایران از سوی نیروی متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) که نزد ملت ایران فراموش نشده است و به نام اشغال آذربایجان توسط شوروی سابق معروف است، آمریکا برای پیشگیری از گسترش نفوذ شوروی در آن زمان به طور جدی در مقابل شوروی دفاع کرد تا حدی که امکان به کارگیری جنگ‌افزار اتمی را به شوروی سابق گوشزد کرد.

حدیث عشق (یادی از دکتر نصرالله سیف پورفاطمی)
احمد پاک‌زاد

انتشارات مهراندیش، تهران

احمد پاک‌زاد، شاعر و نویسنده سالیان درازی است که با شخصیت محبوب و سخنان شیوای خود در شرق آمریکا و شاید سرتاسر آمریکا دوستداران و علاقمندان

زیادی پیدا کرده است. انگیزه احمد پاک‌زاد در نوشتن «حدیث عشق» درباره دکتر نصرالله سیف‌پور فاطمی خاطراتی است که با دکتر سیف‌پور فاطمی داشته و می‌گوید: «شاید دینی را که در اثر معاشرت با او و محبت‌های بی‌کرانش دارم در حد توانایی‌ام... ادا کنم.» در این روزها که دوستی‌های چندین ساله و رفاقت‌های آن چنانی، به خاطر هوس‌ها و خودخواهی‌های پوچ و پوشالی برهم می‌ریزد و دشمنی‌ها و حسادت‌ها حدت می‌یابد، وفاداری احمد پاک‌زاد به دوستی از دست‌رفته قابل تقدیر و ستایش است.

نگارنده درباره دکتر سیف‌پور فاطمی می‌نویسد: در طول عمر خود همه جا در انجام خدمات فرهنگی و دانشگاهی به ویژه در مکتب سیاست شاخص و نمونه بارزی به حساب می‌آمده، سوابق درخشانش چه در ایران و چه در آمریکا فراموش نشدنی است. حرف‌های قشنگی می‌زد و زیبایی‌های سخنش دلربا بود. به هیچ‌کس نظر بد نداشت و با همه مهربان و بی‌رو در بایستی حرف می‌زد و دیگران را هم تشویق و ترغیب می‌کرد تا سخن بگویند و اظهارنظر کنند. «شاید این خصوصیات دکتر سیف‌پور فاطمی، نه وابستگی‌ها و مشاغل مهمش بود که او را چنین در دل احمد پاک‌زاد و دوستدارانش جاودانی ساخته است. یادش همیشه در دل‌ها جاودانه خواهد بود.

تیشه‌ها به ریشه‌ها (پادشاهانی که سلسله‌شان بر باد رفت):
یزدگرد سوم (ساسانی)، سلطان محمد (خوارزمشاه)، شاه سلطان حسین (صفوی)، سلطان احمد شاه (قاجار) و محمدرضاشاه (پهلوی)
نور محمد عسگری

+46-(08)-607-2622, info@Assgari.com

چاپ آرش، استکهلم

هفتمین کتاب مستند و خواندنی نورمحمد عسگری را با مطالبی تاریخی و آموزنده و عبرت‌انگیز با خوانندگان «میراث ایران» ورق می‌زنیم. نورمحمد عسگری چهره آشنایی است در مطبوعات ایرانی داخل و خارج کشور و به گفته خودش: «در تمام دوران عمرم چه در «نیا وطنم» و چه در کشور «سوئد» که به عنوان پناهنده سیاسی در آن زندگی می‌کنم، دقیقه‌ای از فراگیری غافل نبوده‌ام.... واقعه‌ای که مرا به باتلاق‌های اجتماعی و سیاسی کشور کشاند، شبی بود که قرارداد سه جانبه بین آمریکا، انگلستان و شوروی به عنوان شناخت استقلال و تعهد تخلیه ایران بعد از جنگ در تهران به همت مرحوم فروغی به تصویب رسید....»

نورمحمد عسگری این کتاب خواندنی را به همسر وفادارش «پری شافع» تقدیم کرده و می‌نویسد: باشد که آیندگان بدانند «محبت و مهربانی و الفت» چه تأثیری در گذشت ایام خواهد نهاد. عسگری در سخنی کوتاه انگیزه نوشتن این کتاب را به این خاطر می‌داند که: چرا سلسله‌ها فرو ریختند و چگونه این درهم پاشیدگی‌ها، کشوری بزرگ و ملتی فریب را به وضعی دچار کرده که خاکستر نشین شده است. یکی از جالب‌ترین داستان‌های مربوط به یزدگرد سوم داستان «هرمزان سردار ایرانی و برخوردش با خلیفه دوم» می‌باشد که برای خوانندگان «میراث ایران» جداگانه چاپ می‌کنیم....

در پایان زندگی یزدگرد سوم می‌خوانیم: عاقبت خیانت یک ایرانی به نام «ماهوی» که مورد اعتماد یزدگرد، پادشاه ساسانی بود و به او مقامی رفیع به عنوان مرزدار داده بود موجب شد که شاه تنها و بی‌کس پس از سه روز سرگردانی در نهایت گرسنگی و تشنگی به آسیابانی پناه ببرد که متعلق به مردی بود ترک‌نژاد و از او تقاضای نان و خورشی بنماید و سعی کند که لختی بیاساید و کمی بخوابد ولی آسیابان بدکنشت به دستور ماهوی مرزبان جگرگاہ او را با خنجرش بدرید و او را از پای در انداخت....

عسگری درباره سلطان محمد خوارزمشاه می‌نویسد: از شوربخت‌ترین و بدعاقبت‌ترین پادشاهان ایرانی یکی هم «سلطان محمد خوارزمشاه» ملقب به «اسکندر ثانی» بود که در زمان او مغول‌ها به ایران حمله کردند و یکپارچگی کشور از هم

گسیخت... و بالاخره در پایان می‌خوانیم: مردی که تمام عمرش در قصرهای رفیع زندگی می‌کرد و لباس و تن پوش زرین ابریشمی و پر از جواهر بر تن می‌داشت و صدها گوش به فرمانش بودند، در موقع مرگ برهنه بر روی سنگ مرطوب ساحل افتاده بود و حشرات از جسدش بالا می‌رفتند.

شمس‌الدین محمد پیراهن خود را از تنش بیرون آورد و آن را به کفن سلطان جهان‌مدار تبدیل نمود و او را در همان جزیره آبسکون به خاک سپردند. در حالی که همه بدرقه کنندگانش فقط سه نفر بودند و به این طریق سلسله خوارزمشاهیان منقرض گردید....

در این کتاب درباره شاه سلطان حسین، آخرین پادشاه سلسله صفوی مشهور به «ملاحسین» چنین آمده است: شخصیتی که هرگز ندانست معنی سلطنت چی هست و چرا به او می‌گویند پادشاه. نه صفات مردانگی را به کمال داشت و نه قدرت درک زمان را، نه به زندگی مردم اهمیت می‌داد و نه حرمتی برای سرزمینش قائل بود. آلوده بود به مواد مخدر، زن بارگی، امردبازی و او یکی از کسانی بود که سال‌ها بجای آب خوردن، شراب را تجویز کرده بود. به همین سبب غالب اوقات از حال طبیعی خارج بود و عجیب این بود که با این حال، تنها کتابی را که می‌خواند قرآن بود و به نماز می‌ایستاد و براساس روش پدرانش همچنان زیر فرمان گروهی آخوند بسر می‌برد که بر مملکت مسلط شده بودند و می‌خواستند پایه‌های معنوی حاکمیت خودشان را هرچه بیشتر مستحکم نمایند. تنها اشتغال مهمش زاد و ولد بود که عاقبت هم به بدترین وجه ممکن از تحت سلطنت به زیر کشیده شد و سلسله صفوی با رفتن او از پادشاهی منقرض گردید....

عسگری درباره سلطان احمدشاه قاجار می‌نویسد: موقعی که شاه جوان به سنی رسید که می‌بایست وظایف خطیر سلطنت را مستقیماً عهده‌دار شود، اکثر نشانه‌ها و علائم یک فرمانروای بد در او جمع و جلوه‌گر شد: ترسو و دودل بود، قادر به گرفتن تصمیمات قاطع نبود، برای مواجهه با اشکالات اراده قوی نداشت، اطرافیان را به دیده سوءظن می‌نگریست، خسیس بود، مال‌اندوزی را تا حد جنون دوست می‌داشت، رشوه می‌گرفت، از عیش و نوش غفلت نمی‌کرد. اما محسناتی هم داشت، تمام کارهایش را در پناه (ادب و نزاکت جبلی‌اش) انجام می‌داد... تقی‌زاده داستانی درباره رضاشاه و دکتر میلسپو، که مستشار مالی ایران بود، حکایت کرده است (هنوز چند سالی از خلع قاجاریه و برآمدن رضاشاه نگذشته بود): آن موقع مالیه فوق‌العاده مرتب و منظم و با قدرت و قوت شده بود. میلسپو مستشار آمریکایی مالیه را سر و صورت داده بود. او روزی به من گفت که اعتبار پول ایران امروز طوری است که از دلار بالاتر رفته (یک تومان ده قران است و یک دلار حدود هفت قران و ده شاهی) میلسپو به علت دقت فراوان در امور مالی خیلی دشمن پیدا کرده بود. رجال امیدشان این بود که رضاشاه را و کنار بگذارد. رضاشاه از دست میلسپو به جان آمده بود، ولی همه را تحمل می‌کرد. کنترتش ۵ ساله بود. اختیار فسخ در سر سه سال بود. سر سه سال نزدیک شد، خیلی دشمنان جوش و خروش کردند. یقین داشتند رضاشاه موافقت می‌کند که او برود. سه سال تمام شد. یک روز رضاشاه خودش به منزل فروغی می‌رود و به او می‌گوید بردار بنویس که ما از فسخ قرارداد صرف‌نظر کردیم تا این قورباغه‌ها از سر و صدا بیفتند.

درباره محمدرضاشاه پهلوی در این کتاب می‌خوانیم: هنگامی که به این فکر افتادم، تنها درباره آخرین پادشاه وطنم که با لقب «شاهنشاه آریامهر» مشهور گردید دست به قلم ببرم، نخستین تالگو سرخ فامی که مقابل دیدگانم درخشید عظمت دوهزار پانصد سال رژیم پادشاهی بود، که بر صحیفه تاریخ جهان ثبت گردیده و با خروج محمدرضاشاه پهلوی در بهمن ماه ۱۳۵۷ شمسی از کشور به پایان رسید. عسگری درباره محمدرضا پهلوی و نحوه تربیتش می‌نویسد: ... به گواهی بسیاری از وابستگان خاندان پهلوی «تاج‌الملوک» زنی بوده تندخو و ناسازگار و برآمده از یک خانواده ارتشی (پدرش میرپنج و در دربار رضاخان بود) و سخت مذهبی و موقعیت خود را کمتر از موقعیت رضاخان در روزگار ازدواج‌شان

نمی‌دانست. همین تندخویی بیش از حد و حاکمیت مطلقه مادر در خانه پسر را سخت تحت تأثیر گرفته چنانکه او جرأت نمی‌کرده جز کاری که مادر به او دستور می‌داده انجام دهد. — تمام تصویری که از محمدرضا در دوران طفولیت منتشر شده بود «در لباس غیررسمی» روی یقه لباس و سینه‌اش مقداری خمره که عوام‌الناس به عنوان ممانعت از چشم زخم از آن استفاده می‌کردند و یک قطعه کوچک طلائی که روی آن آیه «وان یکاد» حک شده بود که مشهور بود برای حفاظت از آزار اجنه و شیاطین به کار می‌رود به شانه‌اش آویزان است. — موردی که کاملاً به چشم می‌آید تصویر دیگری بود که نشان می‌داد به این طفل چهار پنج ساله بی‌گناه در روزهای «محرم» و به اصطلاح دهه عاشورا لباس مخصوصی می‌پوشاندند که با کشکول و زبورآلات مخصوص آن روز (محرم) در رساندن آب به مردم تشنه کمک کند — موردی که مسلماً در روحیه طفل چهار پنج ساله تأثیر اساسی می‌گذاشته شرکت در مراسم عزاداری روزهای تاسوعا و عاشورا بوده که به چشم خود می‌دیده پدرش جلوی سربازان ارتش کاه بر سر می‌ریخته و در سینه‌زنی و روضه خوانی جلوی صف راه می‌افتاده.... در کتاب «مأموریت برای وطنم» شاه شخصاً می‌نویسد: در دوران کودکی هر تابستان همراه خانواده به امامزاده داود می‌رفتیم... در یکی از سفرها که من جلوی زین اسب یکی از خویشاوندان خود که سمت افسری داشت نشسته بودم، ناگهان پای اسب لغزید و هر دو از اسب به زیر افتادیم. من که سبک‌تر بودم با سر به شدت روی سنگ سخت ناهمواری پرت شدم و از حال رفتم. هنگامی که به خود آمدم همراهان من از اینکه هیچگونه صدمه‌ای ندیده بودم فوق‌العاده تعجب کردند. ناچار برای آنها فاش کردم که در حین فرو افتادن از اسب، حضرت ابوالفضل علیه‌السلام فرزند برومند علی علیه‌السلام ظاهر شد و مرا در هنگام سقوط گرفت و از مصدوم شدن مصون داشت. وقتی این حادثه روی داد پدرم حضور نداشت، ولی هنگامی که ما را برای او نقل کردم حکایت مرا جدی تلقی نکرد اما من خود هرگز کوچکترین تردیدی در واقعیت امر و روایت حضرت عباس ابن علی نداشتم.... در واقعه دیگری روزی که با مربی خویش در حوالی کاخ سعدآباد در کوچه‌ای که با سنگ مفروش بودم قدم می‌زدم... در آن هنگام ناگهان مردی را با چهره ملوکوتی دیدم که بر گرد عارضش هاله‌ای از نور مانند صورتی که نقاشان غرب از عیسی بن مریم می‌سازند، نمایان بود. در آن حین به من الهام شد که با خاتمه اظهار حضرت امام قائم‌روبرو هستم. مواجهه من با امام زمان چند لحظه بیشتر به طول نینجامید که از نظر ناپدید شد و مرا در بهت و حیرت گذاشت. در آن موقع از مربی خود سؤال کردم او را دیدی؟ مربی من متحیرانه گفت «چه کسی را دیده‌ام؟ اینجا که کسی نیست» اما من آنقدر به حقیقت و اصالت آنچه که دیده بودم اطمینان داشتم که جواب مربی سالخورد هم کوچکترین تأثیری در اعتقاد من نگذاشت و برایم مسلم بود که با امام زمان در آن کوچه مواجه شده‌ام!!! ... بعد از سال‌های ۱۳۴۱ شمسی و شروع رویارویی با آخوندیسم و «روحانیت» شاه نه تنها این قبیل ادعاها را دوباره برای روزنامه‌نگاران خارجی عنوان می‌کرد، بلکه با افزودن مطالب دیگری (به ویژه در مصاحبه پر سر و صدای او با اوربانا فالآچی) خود را «نظر کرده‌ای» معرفی می‌نمود که معجزه‌آسا بر اثر قدرت‌های فوق طبیعی و با کمک بزرگان عالم اسلام از چندین توطئه قتل نجات یافته و با صراحت اعلام می‌کرد که خداوند رسالت خاصی را بر عهده او گذاشته و به همین جهت پیوسته او را در کنف حمایت خود از هر عارضه و چشم زخمی مصون و محفوظ نگاه خواهد داشت. ژرارد دوبلیه روزنامه‌نگار می‌نویسد: شاه ضمن مصاحبه‌اش تعریف کرده بود که وقتی ماجرای نجات خودم را به وسیله حضرت ابوالفضل علیه‌السلام برای پدرم نقل کردم حکایت مرا جدی تلقی نکرد و به شدت به من پرخاش کرد و گفت تو ولیعهد این مملکت هستی و باید روزی بر تخت سلطنت بنشین. این رویاها و افکار زنانه را کنار بگذار. در نتیجه من به گریه افتادم و دیگر وقایع بعدی را از او پنهان می‌کردم....

در کتاب مأموریت برای وطنم می‌خوانید که: کسی مردی قوی اراده‌تر از پدرم ندیده بود، اما با آن وجود در زندگی خانوادگی ما «نفوذ» مادرم بر همه ما

(حتی پدرم) تفوق داشت.... درباره خصوصیات مادر در این کتاب آمده است که: سرسختی او در مقابل شوهر مستبدش آنهم بدون پنهان کردن از کودکان و بالاتر از همه چون محمدرضا سخت مورد توجه پدر قرار داشته، مادرش برای هر چه بیشتر عصبانی کردن رضاشاه، علاقه خاصش را به شمس دختر بزرگش به صورت علنی و بیش از حد و اندازه نمایان می کرده. جنجال‌های پر سر و صدایش با رضاخان که عاقبت هم به جدایی خانه آنها انجامید، نمایانگر آن است که **خودخواهی‌های زنانه و خودفرابینی‌هایش به عنوان هم‌سنگ و همسر، مجال نمی‌داده که او یک مادر پرمهر و غمخوار و دلسوز برای فرزندش باشد...** بالاخره در پایان کتاب می‌نویسد: اما آنچه را که باید بدستی به آن بیاندیشیم آنکه نه کشورهای بزرگ در فرو ریختن رژیم سهم عمده‌ای داشتند و نه کشورهای همسایه که با هیاهو خواستار منافع بیشتر بودند می‌توانستند ایران از پای در آورند. اگر ایرانی‌ها خود را صاحب خانه می‌دانستند و در حفظ منافع راستین خودشان قد علم می‌کردند و بجای حفظ مصالح بیگانه و ایجاد حد و مرز اختصاصی برای خودشان همه باهم به این درک واقعی می‌رسیدند که از شاه تا پایین‌ترین طبقه از مردم باید دست در دست هم بگذارند و به هیچ بیگانهای مجال ندهند تا در سرنوشت حیاتی‌شان دخالت نمایند و خود را ایرانی می‌دانستند و بجای آنکه خود را در دامن مشاورین و راهنمایان خارجی بیاندازند با تکیه بر فرهنگ و اخلاق و روش سیره ایرانی حرمت همگان را حفظ می‌کردند، دیگر چنانکه شاه در کتابش می‌نویسد سفرای دو کشور بزرگ مجال آن را نمی‌یافتند که در حضور شاه هر لحظه به ساعت خود نگاه کنند و به پادشاه بگویند که موقع خروج شما از کشورتان (وطن‌تان) و از میان هم میهنان‌تان فرا رسیده است.

از حقیقت تا واقعیت

حسین ملک

انتشارات سهند، پاریس ۲۰۰۶

همولایتی ارجمند و روزنامه نگار، نویسنده و محقق گرامی آقای رحیم شریفی سردبیر فصلنامه‌ی «سهند» چاپ پاریس در نامه محبت آمیزی، «از حقیقت تا واقعیت»، آخرین اثر شادروان حسین ملک را به «میراث ایران» هدیه کرده است و اضافه می‌کند که او وقتی زنده بود از وی خواست تا پنج مقاله اخیر او را به صورت کتابی درآورد ولی اجل مهلت نداد که این اثر را ببیند. رحیم شریفی در سرآغاز کتاب می‌نویسد: بدون شک حسین ملک یکی از پیشگامان برجسته روشنگری درباره اسلام و رژیم آخوندی در ایران بود... ملک زمانی که بنی صدر به عنوان پسرخوانده خمینی با بوسیدن دست او به ریاست جمهوری رژیم اسلامی دست یافت... نامه‌ای به او نوشت که نشانگر دید او از رژیم ملایان و حکومت دینی دست‌پخت آنان بود. هوشنگ معین‌زاده می‌نویسد: ... حسین ملک بنا به نوشته خود، در نوباوگی به علت اینکه منکر «الله اکبر» شده بود بر پاهایش چوب زده بودند. همانی که مادرش در روضه‌خوانی‌ها پای او را نیشگون می‌گرفت تا او را در عزای بیگانگان به گریه درآورد.

... از ویژگی‌های حسین ملک این بود که وقتی پرسش از او می‌شد با اینکه می‌توانست در همان مجلس به مطلب بپردازد، با فروتنی می‌گفت پاسخ کافی را در دیدار بعدی خواهیم داد. حسین ملک در نامه‌ای به امیر پیشداد می‌نویسد: تنها وقتی آدم، به قول خودت، داخل گود است که می‌تواند در حوادث شرکت کند و نه این که آن حوادث را تعیین کند یا حتی تأثیر قابل ملاحظه‌ای در آن داشته باشد، مخصوصاً که ما سال‌هاست قالبی فکر و عمل کرده‌ایم که بکلی با واقعیات حرکات اجتماعی ایران فرق دارد. ما نیروی مذهبی را چه در وجه مثبت و چه در وجه منفی آن خیلی دست کم گرفته بودیم، حتی واقعیت انقلاب نیز نتوانسته است ذهن ما را برای پذیرفتن این واقعیت در محاسبات و تحلیل‌هایمان آماده کند... در نامه‌اش به بنی صدر می‌نویسد: ... از لحاظ تئوریک لنین با نبوغ نادر خود فهمید که استادش مارکس سخت اشتباه کرده است و طبقه کارگر نه انقلابی است

و نه این رسالت تاریخی را دارد که بشریت را از شر جامعه طبقاتی نجات دهد... به بنی صدر می‌نویسد: ... اصولاً گویا درک نمی‌کنی که هر آنچه به اسم اقتصاد توحیدی به هم بافته‌ای تماماً اسطوره است. با این تفاوت که اگر اسطوره جوامع اولیه جای قانون و قاعده زندگی عینی اجتماعی را گرفته‌اند اسطوره‌هایی که تو در این زمان به ما عرضه می‌کنی چیزی جز خواب و خیال و افسانه نیستند... در قسمت پایانی می‌نویسد: ... آدم‌ها هویت ملی خود را در هیچ و پوچی افکار عتیق گم کرده‌اند و بر سر این هیچ و پوچ به جنگ و قتل عام و ترور دست می‌زنند. در مقابل این مردم انسان‌های رها شده از افکار عهد عتیق به پیشرفت‌های شگرفی نایل شده‌اند، فضا را تسخیر کرده‌اند و به دور کره زمین هاله‌های وسیعی از امواج و اطلاعات ایجاد کرده‌اند.

ترانه و غزل

دکتر کاوه سعیدی

شرکت مونترال

دکتر کاوه سعیدی جراح استخوان که سالیان درازی است در مونترال کانادا زندگی می‌کند، در محافل پزشکی و ادبی، شخصیت شناخته شده‌ای است و تا به حال چند مقاله تحقیقی درباره شعر و ادبیات از وی در «میراث ایران» به چاپ رسیده است. «ترانه و غزل» دفتر برگزیده اشعاری است به گونه دوبیتی و غزل که بیشتر آنها را در دوران جوانی سروده است. ترانه و غزل تقدیم شده است به همسرش ژاکلین که می‌گوید:

این غزل‌های نغز دفتر من
شده عرضه همه به همسر من
همجواری که او مرا همه جا
هر زمان بوده یار و یاور من
در خواش دل می‌گوید:

خوشا آن دم که شادانت ببینم
خوشا آنکه که خندانت ببینم
دل‌م خواهد به هر صبح و به هر شام
رخ زیبای فتانت ببینم
بجای دیدن آن ماه روشن
من آن رخسار تابانت ببینم
نگاهم را ببندم بر دو چشم
تمنا از دو چشمانت ببینم
بگیرم من سرت را روی سینه
پس آن موی پریشانت ببینم
تو چون ماه درخشانی نگارا
خوشا وقتی که رخسالت ببینم
در شعری که پشت جلد آورده می‌گوید:

پرستو بار دیگر کرد پرواز
شکوفه بر درخت میوه شد واز
بهار آمد، هوا شد تازه و خوش
دل من، خرمی‌ها کرد آغاز
کنون که مرغ غزل‌خوان ولاله‌گلگون است
اساس عالم بیگانگی دگرگون است
نشاط و مهر و محبت قرین دل گردید
بیا که اهریمن از این سراچه بیرون است
به گوش دل سخن اهل دل همه بپذیر
که فکر خرم صاحب‌دلان همایون است

حکومت و سیستم مخوف صدام نه تنها قوم ستمدیده عراق را آزاد خواهد کرد بلکه با ریشه‌کن شدن این غده سرطانی، صلح و آرامش نسبی در خطه خطرناک خاورمیانه به بار خواهد آمد و ضربه‌های مهلک به شبکه گروه‌های تروریستی خواهد بود. شما چه می‌گویید؟

موهبت زن بودن، زن از دیدگاه یهودیت تألیف پروانه صراف، دوستان چاپ: مرتضوی

H.S. Mortazavi Co., 818-730-6641

خانم پروانه صراف در مقدمه کتاب می‌نویسد: ما مادران یهودی برای خلوت کردن با خدای خود بت نساخته و به آن متوسل نشدیم. ما همواره فرزندانمان را به واقع‌بینی، درک عمیق از هستی، علم‌اندوزی و رحم و انصاف رهنمون شده‌ایم. زنان یهودی دوشادوش مردان صاحب کتاب شدند و خداوند در عمق آیه‌های مقدس تورات به آن حرمت و عزت بخشیده است. عشق خدا به انسان، پاسخ متقابلی می‌طلبد که همان عشق انسان به خدا و مظاهر خلقت او یعنی دیگر انسان‌ها و جهان خوبی‌هاست و بر ماست که نگذاریم این رابطه لحظه‌ای خاموش شود....

خانم صراف می‌نویسد بر بلندای تاریخ همیشه رهبران و فاتحان و قهرمانان جنگ‌ها ایستاده‌اند. اما در حقیقت تاریخ از همبیت زنان بزرگی شکل یافته است که وجودشان به عنوان انسان، انسان‌ها را قابل تحمل‌تر و متعادل‌تر ساخته است. در «نام حوا» می‌خوانیم: «حوا» لقب و نام تازه‌ای بود که آدم به «همیار» خود داد. حوا به معنی مادر موجودات زنده است. آدم تا قبل از ارتکاب به گناه بهشتی، حوا را همیشه ایشاه صدام می‌زد... زنان با انجام وظیفه اصلی خود به عنوان «دستیار» گناه حوا را جبران می‌کنند و نیز وظیفه مادری را به جا می‌آورند. این وظیفه‌خیز و مهم، به زنان یهود سپرده شده تا به عنوان ناجی و نجات‌دهنده جهان اقدام و از قدرت خارق‌العاده خود بهره‌برداری کنند. در «زن از دیدگاه توراه و تلمود» می‌نویسد: اگر همه زنان می‌بایست در مقابل سدی که بر سر راه داشته و دارند تلاش کنند، زنان یهودی با دو سد باید رو به رو شوند: یکی زن بودن و دیگری یهودی بودن. لذا کسب موفقیت برای زنان یهودی واقعاً تحسین‌انگیز است.... منتسکیو، فیلسوف فرانسوی، می‌گوید: مقیاس رشد و تمدن هر ملت و جامعه‌ای به اندازه‌ای است که زن را حرمت گذاشته‌اند و رفتار جوامع با زنان نشانگر معیار اخلاقی آنان است.... در «زن و ایرانی و یهودیت» می‌نویسد: سالیان سال زنان یهودی ایران با وجود محدودیت‌های بسیار و نقایص در سیستم حقوقی اجتماعی و حتی مذهبی موجود در محیطی که توسط مردان می‌پر خیده است زندگی کرده و تا سرحد امکان رسالت قومی خویش را به نحو شایسته انجام داده‌اند.

زنان یهود ایران بیست و پنج قرن حامل و حافظ فرهنگ و «مادر یهودی» باقی ماندند و فرهنگی را که آمیزه‌ای از دو فرهنگ ایرانی و یهودی است در نهاد خود نگاه داشتند.... درباره گلدامیر، نخست‌وزیر سابق اسرائیل می‌نویسد: گلدامیر چه مظهر با ارزشی برای نهضت زنان گردید ولی این نماد برایش مفهومی نداشت و در این مورد احساس راحتی نکرد. نشان اختصاصی ظاهری او سیمای مادر بزرگ دوست‌داشتنی با لباس‌های ساده طوسی و یا مشکی و یک کیف دستی ساده همراه بود.

چکیده‌های اندیشه، نکته‌ها

سلیم مراد

چاپ: مرتضوی

H.S. Mortazavi Co., 818-730-6641

در اول این کتاب آمده است: «نکته‌ها، ضرب‌المثل‌ها، نقل‌ها و گفتارهای پندآمیز، چکیده حکمت، دانش و تجربه قرن‌های طولانی است در جمله‌ای کوتاه، مختصر، آموزنده و دلنشین «نگرانی یا امید؟» برای آنکه تمام خوبی‌های دنیا نصیب شود: «کمتر حرف بزن، بیشتر گوش کن»، «کمتر ناله کن، بیشتر نفس عمیق بکش!»

کجا شدی به جوانی ز بخت نافرجام
قدم به صحنه فرا نه که طالع میمون است
سروش عالم غییم سحر بشارت داد
که گاه عیش و خوشی و سعادت اکنون است
سخن ز دهر مگو و دگر مجو رازش
که جمله کار جهان جادوی و افسون است
زمن مدار تمنای صبر و آرامش
کنون که نرگس مستش خمار و میگون است
مگر نه اینکه مرا خاطر بست خرم و شاد
بیا که دیده و دل هر دو مست و مفتون است

نردبان یعقوب بند ناف بین آسمان و زمین

نوراله خرازی (نوری)

از انتشارات بنی بریت، گروه فریبرز مطلوب

چاپ: مرتضوی

H.S. Mortazavi Co., 818-730-6641

نوراله خرازی (نوری) نویسنده معروف که تا به حال چندین مجموعه جالب و خواندنی وی را در این صفحات معرفی کرده‌ایم، «نردبان یعقوب...» مجموعه دیگری است از آثار زیبای او که قسمت‌هایی از برخی داستان‌ها را با خوانندگان گرامی مرور می‌کنیم.

در نردبان یعقوب می‌خوانیم: ... در خمیره و DNA یهودی دو نیروی متفاوت و دو خصلت متضاد بیتوته کرده و برای همیشه لانه گرفته‌اند و گاه باهم در نبرد هستند و گاه کنار می‌آیند. یکی تسلیم و رضای بلاشرط ابراهیم است (در قربانی اسحق) و دیگری سرسختی و سماجت و شاید گستاخی یعقوب (در کشتی گرفتن با خدا) و او می‌کوشد بین این دو انگیزه نوعی هماهنگی و همکاری و صلح و صفا برقرار کند ولی همیشه موفق نمی‌شود. چون تسلیم و عصیان دو قطب مخالفند و آب‌شان به یک جوی نمی‌رود. یهودی شاید بی‌آنکه بداند هزاران سال است مثل بندبازی ماهر کوشیده است توازن خود را حفظ کند و دوام آورد او در سیرک تاریخ نشانه‌ای است از اینکه کم و بیش در کار خود موفق بوده است....

خرازی در جیمی کارتر، شاه و جایزه نوبل می‌نویسد:

«فراوموش نکن هر بار که بی‌گناهی را در زندان مخوف اوین شکنجه می‌دهند، هر بار جوانان شجاع ایران را به دار می‌زنند و یا فردی را سنگسار می‌کنند، تو و دولی که ترا فریب دادند به طور مستقیم و یا غیرمستقیم مقصر هستید. فریب خوردن، عذر موجهی برای ثبوت بی‌گناهی نیست و برائت نمی‌آورد.»

در «حسین تهرانی ضرب‌گیری بی‌نظیر» آمده است: «حسین تهرانی با تنبک سَری و سَری دارد و بخصوص در قطعه معروف، «لوکوموتیو» انگشتانی بی‌تاب و پر التهاب او با پوست آن عشق‌بازی می‌کنند و آن را سر ذوق می‌آورند و صوتی که ایجاد می‌شود خشک و کوتاه و زودگذر و غریبه نیست و انعکاس دلچسپی دارد و مثل تلنگری که به یک گیلان شراب‌بزن، طنین می‌افکند و در فضا می‌پیچد و مستمع می‌طلبد و بعد نقصان می‌یابد و دور می‌شود....» نمی‌دانم آیا با شیرین‌کاری‌ها و ریزه‌کاری‌های شادروان حسین تهرانی این ضرب‌گیر جادوگر ایرانی خودمان آشنا هستید و به وجد آمده و احسنت گفته‌اید یا نه؟

و اما در داستان صدام حسین: ستمگری که بغدادش خراب است نویسنده خوش‌بین ما نظیر بسیاری دیگر با خوش‌بینی فراوان و حدسی قریب به یقین می‌نویسد: حقیر سراپا تقصیر حدس می‌زنم نبرد عراق تا قبل از آخر ماه مارچ یا منتها مقارن روز ۱۳ بدر نوروز ما پایان خواهد یافت (مارچ ۲۰۰۳) و صدام و دار و دسته اش تسلیم خواهند شد و قصاب عراق هم به یکی از ممالک آفریقایی پناه خواهد برد. ولی دیر یا زود ترور خواهد شد. اگر هم او و پسرش کشته شده باشند که قوم رنج کشیده عراق و دنیا نفس راحتی خواهند کشید.... سرنگون کردن

بیشتر آشنا کنیم چند قطعه شعر را برای خواندن و لذت بردن تقدیم می نماییم:

خیامی

لختی امکان بیتوته بر نطع خونی خاک بود / طرحی که بر ما مقدّر داشت.
شگفتا طرحی / هم بدانگونه که دژه‌بی در صوری اعصار
اعجاز رسیدن ما شد.

هیچ آفریده اما در تب و تاب پرسش نسوخت، / هیچ تنابنده در جهان ما
تاول خورشید را بر قلمبه‌ی دل / گریه ساز نکرد،

هیچ مخلوقی در دروغ تغافل عظیم / دردمندانه نیست.

تنها انسان حضور مختصرش را / در فاصله‌ی ز هیچ تا هیچ
تجلی جاودانه پنداشت.

تنها انسان بر مسلخ خون ایستاد / و چشم انداز جهان را جدی گرفت.

در تمامی جهان / تنها / انسان ...

تیبوران، ۱۹ جون ۲۰۰۳

بوی نور

سروده‌های علی حیدری

انتشارات پژوه، تهران

مرکز بخش در آمریکا کتابفروشی دهخدا، لس‌آنجلس

310-477-0044

در آخرین سفرم به لس‌آنجلس، به همت همکار گرامی فرخ جاوید در محفل گرمی با حضور هنرمندان و شعرا ارزنده ایرانی شرکت کردم. در این محفل به آشنایی با استاد علی حیدری، شاعر و هنرمند بنام نایل شدم. در آن شب از فروتنی و استعداد خارق‌العاده وی در شگفت شدم. در پایان شب، آقای علی حیدری کتاب «بوی نور»، سروده‌های شیرین خود را همراه یادداشتی با خطی بسیار زیبا به من و همسرم هدیه کرد. بجای توضیحات بیشتر، ترجیحاً نمونه‌ای انتخاب شده از «بوی نور» را به خوانندگان «میراث ایران» تقدیم می‌کنیم.

اشرف مخلوقات

آن چه در دیده من، مبهم و نامعلوم است / آن چه نامفهوم است
این کلام است که گفتند به ما روز نخست / به غلط یا به درست

که بشر «اشرف مخلوقات» است

شرم دارم به زبان آورم / این واژه زشت

شرم بر آن کس باد

که چنین واژه نوشت ...! / کی بشر اشرف مخلوقات است...؟! ...

زندگی

زندگی با همه خوب و بدش می‌گذرد / تو از این رهگذر یک روزه
در اجاق سردت / آتشی بر پا کن
تا مگر شعله رنگین حرارت خیزش
به دلت گرمی خاصی بدهد.

نام خورشید

واقعاً جز توام عزیزی نیست
جایگاه تو خانه تن نیست
آمدی جان به مرده بخشیدی
به خدا مردگان خدا دادی
از صف بندگان جدایم کن
بجز این نیست در جهان کارم
راه بهتر از این نمی‌دانم
تا ابد در حریم نام بمان
به خدا من شراب جام توام
نور خورشید نام خورشید است

در وجودم بجز تو چیزی نیست
ای فروغی که جز منت من نیست
گرد هستی به خاک پاشیدی
به زمان شربت شفا دادی
ای همیشه خدا صدایم کن
تشنه مهر و نور و ایثارم
جز پیام تو را نمی‌خوانم
گفته بودی مرا به نام بخوان
من، عزیز دلم کلام توام
این حقیقت بدون تردید است

«عشق و محبت را جایگزین نفرت کن»، «ترس و نگرانی را از خودت دور کرده، امید و خوش‌بینی را جایگزین آن بکن» (ضرب‌المثل سوئدی)

لباس و شخصیت: یک جامعه‌شناس آمریکایی می‌نویسد: «به سر و وضع خود توجه داشته باشید، لباس رل مهمی در شخصیت شما و اثری که روی مردم می‌گذارد بازی می‌کند» او می‌گوید: مانند یک ولگرد لباس بپوشید، رفتارشان بیشتر مانند یک آدم بی‌سر و پا خواهد بود، مثل یک آقا لباس بپوشید، ناخودآگاه رفتارشان مؤدب و آقامنش‌تر خواهد بود.»

دارایی واقعی: هستی خود را با ثروت‌های مادی نباید اندازه‌گیری کنیم. دارایی واقعی ما چیزهایی است که حاضر نیستیم آنها را با هیچ پولی معاوضه کنیم. کدام درست است؟: در حالی که یک ضرب‌المثل فارسی می‌گوید: «از دل برود هر آنکه از دیده رود»، یک اصطلاح انگلیسی مفهومی کاملاً عکس آن را در برمی‌گیرد، به این مضمون «دوری و جدایی قلب را برای دیدار تشنه‌تر و مشتاق‌تر می‌کند» کدام درست است؟

کدام درست است؟ یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید «عشق کور است» یک نویسنده معاصر می‌نویسد «عشق و محبت تنها چیزی است که به ما این امکان را می‌دهد که با عمیق‌ترین دید با دقت و درستی ببینیم» کدام درست است؟

خودت باش: همیشه خودت باش نه آن کسی که سایرین مایلند تو باشی!
توصیه به زوج‌های جوان: تا والدین‌تان هنوز به اندازه کافی جوان هستند که می‌توانند بچه‌هایتان را نگهدارند صاحب بچه بشوید!

چه بهتر که شب سر گرسنه روی بالش بگذاریم تا آنکه صبح بدهکار و مقروض چشم از خواب بگشاییم.

— کسی که حرفی برای گفتن ندارد بیش از همه حرف می‌زند.

— در انتقاد سعی کنیم سازنده باشیم تا تحقیر کننده.

— اشخاص ناموفق همیشه مسؤولیت شکست را به گردن سایرین یا از بدشانسی می‌دانند...

و بالاخره: — اگر مورد انتقاد و سرزنش قرار گرفتید بجای جواب سعی کنید ایراد را برطرف کنید.

خطابه‌ی کفر

جهانگیر صداقت‌فر

گزیده‌ی اشعار

از انتشارات بنی بریت، گروه فریبرز مطلوب

چاپ: مرتضوی

H.S. Mortazavi Co., 818-730-6641

«خطابه‌ی کفر» گزیده اشعار سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۵ شاعر گرانامیه جهانگیر صداقت‌فر می‌باشد. تا به حال از جهانگیر صداقت‌فر مجموعه‌های «غریبانه» ۱۹۹۵، «آزمون برگزیدگی» ۲۰۰۳ منتشر شده است. در شروع این مجموعه می‌خوانیم:

آفریده را ز نور شعور / برحذر داشت:

بر آدم اما، / تمنای خواستن مستولی بود

پس آنگاه / سارت آزمون / آغازین عصیان انسان شد.
و یا:

من اینک شیونم تا عرش شیطان

شرار آتشم در خشم توفان

من آن سرخورده‌ام از کیش آدم

نفیر کافر در قلب انسان

خطابه‌ی کفر حاوی ۱۶۴ قطعه شعر بلند و کوتاه است که سه شعر آن را به

قربانیان یازدهم سپتامبر هدیه کرده است.

برای اینکه خوانندگان «میراث ایران» را با نمونه‌هایی از این اشعار زیبای کتاب

برخورد آرا

سراسری بین‌المللی او را چنین در مد نظر و توجه قرار داده‌اند، چگونه می‌تواند و می‌باید از این قدرت در همان زمان که هنوز داغ و سر فصل است استفاده کند و بجای نقد و ابراز ناامیدی و سرخوردگی از «هنرمندان لوس آنجلسی» که کارهایشان را یکنواخت و بی‌پوده و در سطح پایین خواند، و بجای ابراز رضایت خاطر از جناب خاتمی و دولت و دوران ایران، که «برای من هیچ مشکلی ایجاد نکرده‌اند» و «اگر هم من اینجا بخوانم و بازی کنم و به سبک اینجا لباس نپوشم، در برگشتن به ایران هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد، می‌توانست، و می‌بایست، سخن می‌گفت.

ایشان که به نقل خودشان، در آن سال‌ها، در ایران، روی میل خانه، به خواندن و مطالعه کتاب‌های گوناگون مشغول بوده‌اند، می‌بایست از آن خواننده‌ها و از آن تجربه‌ها، درس می‌گرفت از آن دیده‌ها و شده‌ها، می‌آموخت که چه باشد، چه بکند و چه بگوید. کنسرت‌ها، پیاپی، در شهرها و ایالات و کشورهای گوناگون، با تماشاگرانی که از وجود و شوق، هزاران دلار می‌دادند تا او را ببینند و بشنوند، و گوش و هوش خود را، بر آنچه در همان روزها، در ایران، در خیابان‌های تهران و شهرستان‌ها می‌گذشت بسته بودند.

و، و تنها زمانی که خانم گوگوش، پرچم شیر و خورشید ایران را، بالا برد و از فراز صحنه با از جلوی آن، رژه رفت، کنسرتی بود که به خاطر اختلافات مالی پیش آمده با سرمداران و برپاکندگان برنامه‌هایشان، ایشان از خواندن در آن منع شده بودند. و باید مردم می‌دیدند که گوگوش آنجاست، برای آنها، و دهانش را بسته‌اند که نخواند!! و پرچم شیر و خورشید، چه سپر مستحکم و توانایی است برای جلب بیشتر محبت و توجه مردم!

گوگوش می‌توانست «ملکه» شود، و نخواست. اجازه بدهید این مقام و عنوان و لقب را فراموش کنیم، و به ایشان به عنوان خاطره‌ای زنده شده بنگریم. که حالا در لوس آنجلس، به کارگردانی همان کسانی که برای دیگر خوانندگان لوس آنجلسی، برنامه تهیه و تنظیم می‌کنند، و با همان سبک و همانگونه دکور و ... می‌خواند و می‌رقصد و به سبک زمان جوانی، در

جهان آزاد، «ایران» از عزلت بدر آمده و دوباره زنده شده! دوباره می‌خواند و می‌رقصد و کبوتر سپید آزادی را به آسمان آبی، به پرواز می‌فرستد! (اگر به یادتان باشد، این، نمایی بود که در ابتدای مصاحبه شبکه CNN با خانم گوگوش، روی پرده تلویزیون می‌آمد: صورت ایشان، صورت آقای خاتمی و کبوتر سپیدی به پرواز!)

در آن زمان، هیچکس، یا لاقال بسیاری، توجه نکردند به آنچه می‌توانست سر فصلی برای رسانیدن خبر واقعیت‌های داخل ایران، خبر جنبش دانشجویی که چنان وحشتناک سرکوب شده بود، خبر کشتارهای تک تک و جمعی ایرانیان مبارز، خبر فقر مالی و روحی ایرانیان داخل ایران، فرار مغزها و اندیشمندان از ایران، خبر فقدان حقوق بشر در ایران، خبر زندگی وحشت‌بار زنان و دختران ایرانی، در ایران و کشورهای همسایه، ... واقعیت‌های جمهوری اسلامی، از زبان کسی که تا آن زمان در آنجا زیسته و زندگی را تجربه کرده، و مزه لغو آزادی‌ها و حقوقی را که طی سال‌های پیش از انقلاب، به عنوان حق مسلم مردم شناخته شده بودند، و در نظر بعضی، کمتر از آنچه می‌باید، بودند چشیده ... به جهانیان به رسانه‌های جمعی!

خانم گوگوش، که در یادداشت آقای کدیور، از ایشان به عنوان «ملکه انتخابی زیبایی در سال ۱۳۵۳» و ملکه آواز و بازیگری نام برده شده، و به قول اینجایی‌ها celebrity. به احتمال قوی می‌دانست که در خاطره

کدامین ملکه؟

آری شهبانو فرح به کنسرت خانم گوگوش در نیویورک، که به عنوان جمع‌آوری کمک مالی برای رژه نوروزی ایرانیان برگزار شده بود رفتند و با ایشان ملاقات کردند...

برایم خبری تعجب‌آور بود و کمی هم ناراحت‌کننده! نه اینکه بودن شهبانو در کنسرت و در میان مردم عجیب و یا ناراحت‌کننده باشد، که این واقعیتی است که برمی‌گردد به آن سال‌ها، که ایشان در ایران، بانوی مردم بودند و در میان مردم و چه بسیار هم آرام‌بخش و تسکین‌دهنده ... آنچه مرا به فکر فرو برد، و بعد هم با دیدن یادداشت آقای داریوش کدیور در بخش انگلیسی شماره بهار امسال مجله «میراث ایران» بیشتر متعجبم کرد، این بود که ... بگذارید ماجرا را از اول شروع کنم.

از آن تابستانی که بعد از حدود دو دهه، خبر شادی‌بخش و باورنکردنی خروج خانم گوگوش از ایران و سفرشان به کانادا (از قرار روزگار، همان روزها من و خانواده‌ام هم به دیدار فامیل، در شهر تورنتو بودیم و شرح خبر و مصاحبه اولین ایشان را در تلویزیون ایرانی آنجا، شاهد شدیم) بر سر زبان‌ها بود!

باورنکردنی بود ولی ایشان آمدند و چه آمدنی هم! با شور و هیاهو و کلی هم‌راز و سر و داستان! کسی یا لاقال مردم عادی مثل من، نمی‌دانست چه شده، چه کسی یا گروهی برای ایشان، در کانادا، آمریکا و اروپا، ترتیب کنسرت‌های پیاپی را داده و اینکه ایشان قرار است در دو فیلم به کارگردانی همسرشان (!) شرکت کنند و بعد از حدود ۲ سال به گفته خودشان، به ایران برگردند!

شادی و اشتیاق ایرانیان خارج از کشور، برای شنیدن صدای خانم گوگوش، به طور زنده، نه از روی نوارهای قدیمی، و دیدن ایشان، که بعد از ۲۰ سال، زنده روی صحنه خواهد رفت و به «نقش‌آفرینی» خواهد پرداخت، برایم قابل درک بود. به نظر می‌آمد ققنوس از خاکسترش برخاسته، زنده شده!

به نظر می‌آمد ایرانیان تصور می‌کنند با نقش‌آفرینی و خوانندگی دوباره خانم گوگوش، در



ایرانیان خارج از کشور، و حتی در جامعه تبلیغاتی و هنری entertainment غرب، چه جای مهمی را دارد. باید، باید می‌دانست که حتی اگر به بهانه بازی در دو فیلم، به کارگردانی آخرین همسرشان (که گویا دیگر این نقش را ندارند) توانسته پاسپورت و اجازه خروج از دولت آقای خاتمی، که به نقش‌آفرینی رئیس جمهور دمکرات پرداخته بودند، بگیرد، حال که در جامعه آزاد است، حال که مصاحبه و گفتگو و مقالات روزنامه‌ها و کانال‌های تلویزیونی

تلویزیون ایران، شوی رنگارنگ و پنجره‌ها و ... و ... اشک به چشم و لبخند به لب تماشاگران می‌آورد.

خانم گوگوش، خواننده‌ای هنرمند است که بعد از دو دهه خاموشی اجباری به حرفه‌اش بازگشته، و دوباره می‌خواند. خوب باید بهتر از قبل یا بدتر، این بستگی دارد به سلیقه شنندگان و تماشاگران.

و شهبانو، در عرض این چندین سال، با وقار و متانت و لبخند همیشه مهربان‌شان، و گفتار و کردار بانوانه ویژه ایشان، با تحمل آنچه می‌دانیم، به همه، ایرانیان و جهانیان، ثابت نموده‌اند که بانوی ایران بوده و هستند، با قلبی مادرانه و رفتاری که اعتماد و احترام برانگیز است.

و آنجا که به عکس ایشان و خانم گوگوش، دست‌های ایشان را در دست گرفته، می‌نگرید، پی می‌برید که به احتمال زیاد، در اینجا هم، شهبانو، محبت و علاقه خود را به هموطنان ایرانی نشان داده‌اند و با لبخند، بزرگواری و بخشایش، به تقاضای دیدار خانم گوگوش پاسخ مثبت داده‌اند، که اشک به چشمان ایشان (خانم گوگوش) آورده و مطمئناً خاطرات خوش گذشته را در مغزش زنده کرده.

فقط، امیدوارم، امیدوارم در این میانه، کسی، از خانم گوگوش پرسیده باشد: چرا سخن نگفتید؟ چرا خاموش ماندید؟ و امیدوارم پاسخی منطقی، در این مورد داشته باشند.

زنده باد آزادی، زنده باد ایران
پرسا (ایلی نوییز)

پاسخی به نوشته آقای ارمجانی درباره آل احمد

فصل‌نامه «میراث ایران» شماره ۴۴ زمستان ۲۰۰۷ در میبخت «برخورد آرا» نوشتار آقای سیاوش ارمجانی ترجمه آقای خسرو ریگی با سرنامه، «آل احمد، صدایی که باید شنیده شود»، به چاپ رساند. ایشان از طرفداران جلال آل احمد، نویسنده پیش از انقلاب می‌باشند و می‌نویسند «کسانی که در وطن خودشان، سرکوب و محروم و بی‌وطن شده بودند، مردمی که تحقیر می‌شدند، چرا آنچنان لباس می‌پوشند و راه می‌روند، چرا آنچنان حرف می‌زنند و اعتقاداتی دارند....» سؤال این است کجای جامعه ایرانی در زمان شاه این صداها به گوش می‌رسید. آیا مگر در جوامعی که فکر براندازی حکومت، شعار اولیه آنان بود، به قول نویسنده محترم، علی میرفطروس، روشنفکران زمان مشروطیت در فکر سازندگی و سربلندی ایران بودند، به عکس روشنفکران دوران انقلاب «که آنها را عقب‌مانده فکری نسبت به روشنفکران دوران مشروطیت می‌دانند همه به فکر براندازی و خون و شهادت بودند.»

ایشان می‌افزاید «آل احمد، مابین عقل و ایمان (ایمان مساوی تعصب و تعصب مساوی خیریت) او از تضاد و تناقض پر بود» خوب همچنین شخصی را که

بین عقل و خیریت و تضاد لغزان بود، چرا باید دو مرتبه صدایش را شنید؟ آیا از فحش و ناسزا بیشتر از سخنان سازنده و خوش‌آمد خوشمان می‌آید که صدای ایشان را دوباره گوش دهیم؟ نویسنده آل احمد را شخصی دو شخصیتی معرفی می‌کند. زیرا می‌نویسند «آل احمد یکی نبود، دو تا بود، یکی رو به شرق، یکی رو به غرب، یکی لبریز از سنت و تاریخ، یکی مدافع مساوات و جامعه مدرن.»

یک شخصیت دوتایی که خودش هم گمراه بود. آیا شنیدن صدای شخص گمراه چه سودی و فایده‌ای دارد؟ باید از آقای نویسنده پرسید.

اما راجع به سنت: شخصی به صاحب این قلم که مهندس معمار است راجع به معماری سنتی سؤال می‌کرد. معماری سنتی در ایران، شامل ساختن بنا و مسکن در جهت تابش آفتاب جنوب (رو به قبله) و سنت داشتن دیوار را شامل است ولی کاربرد گنبد و آرک یا طاق در معماری امروز کمتر پذیرش دارد. زیرا برای ساختن گاراز که اکنون جزیی از اجزاء زندگی و خانه است، چگونه معماری سنتی کاربرد دارد. در مورد بناهای عمومی تئاتر، سینما و ورزشگاه و ساختمان‌های در طبقات، باز معماری سنتی کاربردی ندارد. اصلاً معماری سنتی تا آنجا که به کارکرد و احتیاج روزانه مورد نظر و خواست است کاربرد دارد، ولی وقتی فرم و طرح و شکل برخورد می‌کند نمی‌شود در هر مورد احتیاج زندگی کارکرد پیدا کند. در ساختمان‌های بلند، گنبد را کجا می‌شود جا داد؟ یا اطاق یا آرک را. و نیز در بناهای عمومی مثل شاپینگ در طبقات یا بیمارستان یا آپارتمان بیلدینگ یا آفیس بیلدینگ و غیره، در زمان ما که تکنیک پیشرفت دارد حتی بنای رو به جنوب هم کارکرد خود را ندارد.

حال این سنت‌ها را در امور کشوری و سیاست‌های روزمره بخواهیم وارد کنیم، جز گردش به عقب چاره‌ای نیست و عقب‌ماندگی را حاصل آن و در کیسه رفتن زنان. می‌دانیم که اروپا در ادوار گذشته تا رنسانس فکری و علمی از کتاب‌های علمی و دانش دانشمندان ایرانی، که به غلط عرب و اسلامی در جهان معروف شده بودند، مثل کتاب‌های طب ابن سینا یا علوم نجومی و دانش شیمی بیرونی و زکریای رازی و فارابی و غیره استفاده می‌کردند. تا رنسانس و تحولات فکری دکارت، مونسکیو و روسو و ولتر روی داد و با نوشتار امیل زولا «محکوم می‌کنم» درباره حادثه دریفوس، افسر فرانسوی انقلاب فکری به اوج خود رسید و کبریت شعله انقلاب فرانسه را به دنبال داشت و پس از آن فرانسه کشوری شد که مبلغ تمدن و لیبرالیسم و سیویلایزاسیون در جهان گردید و این افکار کم‌کم تمام اروپا و جهان را فرا گرفت.

یکی از انقلاب‌های مهم و پر سود در جهان که رخ داد و پرثمر آن در دنیا را باید گفت انقلاب فرانسه بود که با تحولات اجتماعی و سیاسی و خواهان جدایی

دین و کلیسا از حکومت بود. که سنت‌شکن بزرگ آن ناپلئون بناپارت بود که رسم بر این بود که تاج شاهان را پاپ به سر آنها می‌نهاد. ناپلئون گفت من خود تاج بر سر می‌نهم.

بعد از انقلاب فرانسه، آزادی و انقلاب ضداستعماری مردم آمریکا بر علیه استعمار انگلستان بود که حاصل آن آزادی آمریکا و مردم آن بود و به بهانه آزادی آمریکا مردم و دولت فرانسه مجسمه آزادی را به عنوان هدیه آزادی به مردم آمریکا اهدا نمودند.

بعد از این انقلاب، انقلاب بلشویکی و چینی صورت گرفت که باز گوی دیکتاتوری پرلترایا (کارگری) بود. کارگرانی که حکومت خودکامه استالین و مائو را بنا نمودند، که حاصل آن کشتار میلیون‌ها انسان آزاده بود.

بعد از آن انقلاب آتاتورک و انقلاب مشروطه بود که انقلاب آتاتورک پیامدهای آزادتری برای مردم ترک داشت، ولی انقلاب مشروطه با مشروطه سلطنتی رضاشاه که اقدام به آبادانی و پیشرفت ایران به سوی تمدن و لیبرالیسم را بنیاد نهاد و سپس پسرش محمدرضا شاه با دادن آزادی‌های اولیه در سال‌های بعد از ۱۳۲۰ و به وجود آمدن احزاب اجتماعات بنیان‌کن و ترور و شهادت و خونریزی روبرو گشت و ناچار به خودکامگی روی آورد.

«میراث ایران» شماره ۴۱ بهار ۸۵، کتاب راه‌آهن سرتاسری ایران رضاشاه بزرگ و مصدق، نگارش مهدی شمشیری معرفی کرد. ایشان می‌نویسند: هنوز بسیاری از مردم نمی‌دانند که آقای مهندس مهدی بازرگان اولین نخست‌وزیر دولت انقلاب در بسیاری از توطئه‌های بیگانه‌ساز ضد دولتی در دوران محمدرضا شاه دست داشته است که از جمله آنها می‌توان شرکت وی در توطئه سوءقصد به جان آن پادشاه در بعد از ظهر جمعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ (۲۴ فوریه ۱۹۴۹) را مثال زد. که سرهنگ محمد دفتری برادرزاده دکتر مصدق و رئیس دژبان مأمور اجرای آن بوده است. دانشجویان دانشگاه تهران (و دیگران) را بدون آنکه از توطئه قتل شاه آگاهی داشت باشند در دانشکده فنی جای داده و در انتظار انجام سوءقصد وقوع قتل شاه بوده است، تا اینکه شورش از آنجا آغاز نماید. امثال این وقایع زیاد است.

پس از آن شورش ۱۳۵۷ که آن را هم انقلاب خوانند، که حاصلی جز ویرانی و سرکوب و کشتار و خون و عقب‌ماندگی و در گرداب تعصبات دینی و فرو رفتن نداشت و آتش‌خواران و پس‌مانده‌های این رژیم هم جز بدنامی تاریخی حاصلی را به دست نخواهند آورد.

«میراث ایران» شماره ۴۲ تابستان ۸۵ صفحه ۴۴ «حدیث نیکو بد ما نوشته خواهد شد»، نوشتار آقای اردشیر لطفعلیان را به چاپ رساند. ایشان می‌نویسند بازرگان بنیان‌گذار نهضت آزادی ایران، و اولین نخست‌وزیر انقلاب بی‌شک به خاطر عدم

قاطعیت در برابر انحصار طلبی آیت الله خمینی و روحانی نمایان لجام گسیخته و عدم استعقای بی درنگ از مقام نخست وزیری به نشانه اعتراض به تحریف سریع انقلاب بهمن ۵۷ از مسیر اصلی آن، به عنوان جاده صاف کن استبداد مذهبی حاکم بر کشور شناخته شده است (بازرگان هم بدنامی تاریخ را با خود دارد).

آقای ارمجانی می افزاید «آل احمد در هیچ جا تمدن غرب را محکوم نمی کرد و در همه جا، بر ضد ادعاهای استعماری غرب و نفوذ فرهنگی آن در کل زندگی ایرانیان قد علم می کرد.» این سخن بخوبی دوگانگی شخصیت آل احمد را می رساند. و گویای آن است که تز غرب زدگی ایشان توخالی و پوچ است. زیرا اگر غرب و تمدن آن خوبست که تقلید و برخورد از شدن از فکر و تمدن خوب چه ایرادی دارد؟ زیرا تمام کشورهای اروپایی و ترکیه، سوریه، لبنان، اسرائیل، مصر و کشورهای شمال آفریقا و کشورهای آمریکای شمالی و جنوبی و استرالیا و چین و ژاپن و هند و غیره همه و همه جهان پیروان تمدن و لیبرالیسم و افکار نو و جهش های علمی و صنعتی و سیاسی و اقتصادی فرانسه که پایه گذار آن بوده است می باشند و فقط به نظر آقای آل احمد برای ایرانیان بد است و غرب زدگی است. بخوبی پوچی تز ایشان ثابت می شود.

ایشان اضافه می کند «آل احمد در غرب زدگی نتیجه گیری نهایی نمی کند و علاج و درمان پیشنهاد نمی کند». پر واضح است فکر و تزی که ایشان را با این طبل توخالی به اوج شهرت رسانید، وقتی پوچ و تو خالی بود نمی شود برای آن علاج و درمان و نتیجه گیری اختراع نمود. در آخر نوشتار ایشان کتاب غرب زدگی آل احمد را با کتاب های «مآذهای زمینی آندره ژید فرانسوی و خوشه های خشم جان اشتاین بک آمریکایی مقایسه می کند که یک قیاس بی جا و تعصب آمیز و بیهوده است.

انقلاب خوانده شده ۵۷، نتیجه رسوب افکار پوچ و تعصب آمیز و فرهنگ خون و شهادت کسانی چون آل احمد و دکتر شریعتی و اصغر حاج سیدجوادی و غیره بود. که مردم عامی و حتی روشنفکران و استادان دانشگاه با افکار لیبرالی که در گروه تعصبات دینی بودند و در آخر کار عکس آقا را در ماه دیدند. آنها را به صفوف تظاهرات میلیونی که افرادی فلسطینی کمک کننده آن بودند کشانید.

زمانی که آقا در هواپیما به سوی وطن، که درد آن را زیاد کشیده بود پرواز می کرد، خبرنگاری از او احساسش را پرسید. در جواب گفت هیچ. همان هیچی که موجب گرفتاری و گمراهی فکری آل احمد و دکتر شریعتی و سیدجوای و غیره بود، که با ایدئولوژی های ناپخردانه و تجددستیزانه این گمراهان مردم عادی را هم فریفتند، آن اندازه ناآگاه بودند که نتوانستند دوراندیشی روشنی از افکار خمینی و آینده ایران داشته باشند و با خودفریبی و خود را گول زدن، فکر

می کردند که آخوند راه و چاه سیاسی و سیاست بازی را بلد نیست و خود را دلخوش نمودند و رهبری آخوند را پذیرا شدند. آخوندی که پر از کینه و نفرت بود و برنامه اش تخریب تمدن و مدنیت ایرانی و به عقب کشیدن جامعه ایران به صدر اسلام بود.

یک نکته جالب و آموزنده از روانشاد بختیار در مواجهه با امیرانتظام «در جلسه کابینه بودیم که آقای امیرانتظام تلفن کرد و گفت عاجلاً می خواهد با آقای بختیار ملاقات کند (امیرانتظام رابط بازرگان بود با کابینه بختیار). وقتی آمد، آقای بختیار در همان جلسه کابینه با ایشان ملاقات کرد. امیر انتظام گفت، آقای بازرگان زمینه را برای ملاقات شما با آقای خمینی مساعد کرده، شما استعفا بدهید و آقای خمینی شما را می پذیرد و بعد هم مجدداً شما را در پست نخست وزیری ابقا می کند. بعد هم که به ایران آمدند، چند روزی تهران می ماند و بعد می روند قم مشغول تدریس طلبه ها و کارهای خودشان می شوند. صحبت امیر انتظام که تمام شد، آقای بختیار با لحن شمرده اما استوار خطاب به امیر انتظام گفت: آقای امیر انتظام امیدوارم دفعه دیگر که جنابعالی را ملاقات می کنم مجبور نباشم با لحن استهزا با شما حرف بزنم! من نمی دانم این آقای خمینی به چه زبانی با شما حرف می زند که این اندازه ساده دلانه باور می کنید! آقا! این آقای خمینی می خواهد تمام نهادها و آزادی های مدنی را در این کشور که طی صد سال ذره ذره درست شده و این ملت پایش خون ها ریخته و مرارت ها کشیده یک شبه ویران کند. می خواهد زنان ما را سیاه پوش و سیاه بخت کند. می خواهد جوانان ما را دلیل و بدبخت بکند. می خواهد مملکت را ببرد به قعر تاریک قرون وسطی. آخر شما چطور این ها را متوجه نیستید؟

آل احمد در کتاب غرب زدگی تمایل خودش را به روی کار آمدن روحانیون مانند خمینی بخوبی آشکار می سازد. ایشان با شریعتی و غیره اسلام را در برابر تمدن غرب علم کردند و در رویای استقرار مدینه فاضله بودند. اینان علل شکست انقلاب مشروطه را در دور شدن از آرمان های اصیل اسلامی و در فاصله گرفتن از سنت های بومی و دخالت روشنفکران غرب زده در تدوین قانون اساسی و خصوصاً در کناره گیری روحانیون شیعه در امر حکومت و سیاست می دانستند و ضمن ابراز تأسف از خلع ید از روحانیت درباره شیخ شهید فضل الله نوری می گفت «خلع ید از روحانیت حاصل اصلی مشروطه بود و گویا امروز ما حق داریم که نظر شیخ شهید فضل الله نوری را صائب بدانیم که به مخالفت با مشروطه برخاست و مخاطرات آن را بر روحانیون گوشزد نمود و من نعلش آن بزرگوار (فضل الله نوری) را بر سر دار همچون پرچمی می دانم که به علامت غرب زدگی بر بام سرای این مملکت افراشته شده است.»

سنت ها مانند نوروز، مهرگان، سده و

چهارشنبه سوری و غیره به خودی خود نیکو و پسندیده اند، اما سنت را به همه اجزاء زندگی رسوخ دادن کاری ست بیهوده. آل احمد و همفکرانش آگاه نبودند که سنت را نمی شود به همه ارگان های اجتماعی تطبیق داد و از تاریخ باید پند گرفت نه که عقب گرد کرد.

همین روشنفکران ناآگاه و گول خورده با ذهنی عقب مانده هم اکنون از ربع قرن از حکومت مذهبی یکی یکی از پیشگاه ملت مظلوم و ستمدیده ایران عذرخواهی می کنند. دیگر چه احتیاجی به شنیدن صدای اینان است؟

مقالات آقایان دکتر علی اصغر سیدجوادی و مهندس مهدی بازرگان که به قول خودشان در قبل از انقلاب تاریخ را ورق زده و تقریرات خمینی را در مورد ولایت فقیه خوانده بودند. در آستانه انقلاب اسلامی در کتاب به نام «طلوع انفجار» ... و ستایش از شخصیت امام خمینی در اعلامیه فتواگونه در نشریه جنبش شماره فوق العاده ۸ فروردین ۵۸ تأکید کرده «من به جمهوری اسلامی رأی می دهم و این بر عموم ملت ایران واجب است.»

وی به عنوان یکی از معروف ترین روشنفکران آن دوره و از منادیان دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران، در باره محاکمات سریع و فرمایشی دادگاه های اسلامی و کشتار ضدانقلابیون مانند دکتر فرخ روپارسا می گفت «محیط انقلاب باید به سرعت و شدت، پاکیزه شود. یعنی همه دشمنان انقلاب، همه میکرب ها و سمومات مولد عناد و ظلم باید بلافاصله و بدون کمترین درنگ نابود شوند. انقلاب عدالت خاص خود را دارد و عدالت انقلابی یعنی شدت عمل هرچه بیشتر.»

آقای دکتر حاج سیدجوادی به دوست و همکار خود در جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و نخست وزیر انقلاب یعنی مهندس بازرگان توصیه می کند «دولت آقای بازرگان باید بداند که یکی از عوامل اصلی پیروزی انقلاب، نابودی کامل و سریع عناصر ضدانقلاب است. آنچه قابل اغماض نیست، اهمال و مسامحه در سرکوبی مجریان رژیم سابق است... مسأله این است که دولت در سرکوبی این کانون ها و عناصر، سرعت هرچه بیشتری به خرج دهد.»

آقای بازرگان نخست وزیر جمهوری اسلامی و رئیس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در پاسخ به انتقادات نشریات اروپایی و درباره محاکمات غیرعادلانه و سریع دادگاه های اسلامی گفت «ملتی که کشته داده، زخمی داده، غارت شده، حاضر نیست به محض رفتن شاه و سرکوب شدنش آرام بگیرد. این روحیه ملی توقع دارد، هرچه زودتر به پاکسازی محیط اجتماعی بپردازد. حالا می خواهد این کار محاکمات غیرعادلانه دادگاه های انقلاب سریع انجام گیرد....»

غرور کودکی

ناصر تجارتچی (نیویورک)

این هم یکی دیگر از خاطره‌های دوردست دوره کودکی است. خاطره‌هایی که برای ابد در ذهن انسان باقی می‌ماند و گاه به گاه به مناسبتی یادآوری می‌شود. کسانی هستند که خاطره‌های گذشته را کم و بیش فراموش می‌کنند، ولی این امر برای افراد دیگر میسر نیست. روان‌شناسان می‌گویند کسانی که زیاد درباره هر چیز فکر می‌کنند، بیشتر خاطره‌های خود را حفظ می‌کنند....

بهر حال موضوع مورد بحث یکی از این خاطره‌های دوردست گذشته است.

در حدود ده دوازده سالگی، یکی از دوستان هم‌کلاس، که خانه آنها در نزدیکی‌های خانه ما بود، روزی به من گفت که چند روز دیگر در خانه آنها یک جشن عروسی برقرار است و پدر و مادرش به او گفته‌اند که مرا هم به آن عروسی دعوت کند (او یگانه بچه آن خانواده بود). در ضمن توضیح داد که عروسی در واقع مربوط به یکی از خویشان آنها است که چون خانه خودشان گنجایش کافی ندارد، بنا شده که آن را در خانه ما برگزار کنند. گرچه من زیاد به رفتن به جشن‌ها و مهمانی‌های بزرگ مایل نبودم و فقط از گردهم‌آیی خانوادگی و خودمانی خوشحال می‌شدم، رفتن به آن عروسی را پذیرفتم و در روز موعود، اواخر بعد از ظهر به آنجا رفتم. روی حوض وسط حیاط را با تخته‌هایی پوشانیده و روی آن قالی پهن کرده و بساط نمایش سنتی را که «روحوضی» می‌نامیدند، آماده کرده بودند. در دور تا دور حیاط نیز میزها و صندلی‌هایی گذاشته بودند که بتدریج گوش تا گوش پر شوند.

در صندلی‌های جلو دور حوض، مهمان‌های مَسْنَر و برجسته‌تر نشسته بودند و در عقب آنها سایرین! در روی میزها نیز ظرف‌های بزرگ شیرینی و میوه گذاشته بودند. بخصوص میوه‌ها را به شکل مخروط بلندی روی هم می‌چیدند که چیدن آن خودش مهارت مخصوصی لازم داشت! نخست دسته موسیقی بعضی آهنگ‌های سنتی و آوازهای محلی را نواخت و پس از آن، نمایش روحوضی شروع شد. این‌ها هیچکدام مورد توجه من نبود. تنها از آهنگ‌های محلی، بعضی‌هایشان که به نظر من آشنا می‌آمد، توجهم را جلب می‌کرد. بخصوص آوازی که در آن روزها زیاد شنیده می‌شد:

گر با دگران شدی هم‌آغوش ما را به جهان مکن فراموش...

که آن روز آن را دوباره شنیدم!

من و دوست هم‌کلاسم آن دور و بر می‌پلکیدیم و طبق معمول درباره موضوع‌های روزمره و مدرسه و اینگونه چیزها حرف می‌زدیم. تنها فرد دیگری که با ما هم‌صحبت شد، پسر بچه‌ای بود کم و بیش هم‌سن ما که لباس نوبی پوشیده بود و با آب و تاب شرح می‌داد که از خویشان نزدیک داماد است و اینکه با کارت دعوت به عروسی آمده است و بخصوص اسم خودش هم مانند اسم پدر و مادرش روی دعوت‌نامه ذکر شده است! بعد از من پرسید، تو چطور؟ کارت دعوت داشته‌ای یا نه؟

من از این سؤال یک مرتبه جا خوردم و گفتم نه، من توسط صاحبخانه بدون دعوت‌نامه دعوت شده‌ام! سپس مثل اینکه کار خلافی کرده یا مرتکب گناه غیرقابل بخششی شده باشم، عرق سردی بر پیشانی‌ام نشست و فوق العاده ناراحت شدم. بعد به دوست خود که گویا مکالمه مرا با آن پسرک فضول نشنیده بود، گفتم که من خسته و ناراحتم و می‌خواهم بروم. او اصرار کرد که لااقل صبر کن بعد از شام برو. ولی من گفتم نه، دیگر باید بروم و روانه خانه خودمان شدم.

وقتی از آنجا قدم بیرون گذاشتم مثل اینکه بار سنگینی از دوشم برداشته باشند، نفسی راحت‌تری کشیدم. پس از ورود به خانه خودمان، نخست به برادر بزرگم برخوردم، که در حال بیرون رفتن از خانه بود. وقتی مرا دید با تعجب گفت، مگر تو عروسی نرفته بودی، پس چرا به این زودی برگشتی؟ باز بدون ذکر علت اصلی گفتم، خسته بودم و نخواستم بیشتر بمانم. شام خوردی؟ نه تازه می‌خواستند شام بیاورند ولی من نخواستم صبر کنم....

— به! اصل کارش که همونه!....

به طرف اطاق نشیمن رفتم. برادر دیگرم به همراه خواهرم در آنجا مشغول نقاشی بودند. در ضمن در گراموفون قدیمی که داشتیم، صفحه‌ای را گذاشته بودند. آواز ملوک ضرابی بود که می‌خواند:

گر با دگران شدی هم‌آغوش ما را به جهان مکن فراموش

گر رفتی و عهد خود شکستی....

یکی دو ساعت بعد که همراه سایر افراد خانواده شام می‌خوردیم، با خود فکر کردم که آن شام نسبتاً ساده‌ای که در خانه تهیه کرده بودند، به مراتب بهتر از شام تفننی عروسی بدون دعوت‌نامه بود!

از این لغزش‌های جنون‌آمیز روشنفکران دوران انقلاب فراوان است که حال پس از ربع قرن همه سرافکننده و از ماست که بر ماست گویان یا گریزان همان غرب (غرب‌زدگی) هستند یا در ایران بدنامی تاریخ را به دوش می‌کشند.

امیر شوشانی (نیویورک)

«مَلَس» زدن بهتر از «غلط» زدن است!

وقتی مطلبی را که آقای دکتر زمانی در «برخورد آرا» در «میراث ایران» شماره ۴۵ که مستقیماً خطاب به من درج گردیده بود، خواندم، اول تصمیم داشتم آن را به عنوان نصیحت از یک دوست بپذیرم، ولی بعد متوجه شدم که نوشته ایشان «بودار» و «طعنه» آمیز است. بنابراین لازم دیدم چند نکته را خدمت ایشان تذکر بدهم:

۱. نظرم در مورد کسب آموزش علمی موسیقی یک نظر شخصی بود.

۲. اگر از فعالیت در شب‌های خصوصی شعر به قول ایشان یا رافرتز نهاده و در برنامه‌های گسترده‌تری یا به قول ایشان «عمومی» شرکت می‌کنم، این موضوع علاقه شخصی من و تقاضای «عموم» است. ایشان هم اگر در شب‌های شعر مرحوم خطیبی که ویلن می‌زدند، سعی می‌کردند ویلن را شیرین بنوازند و گوشه‌ها را صحیح اجرا کنند امروز «عموم» راغب شنیدن ویلن ایشان بودند. رطب خورده منع رطب چون می‌کند.

۳. هنرستان عالی موسیقی مرکز آموزش موسیقی اروپایی و سازهای اروپایی است و کاملاً با هنرستان موسیقی ملی فرق دارد. در هنرستان عالی موسیقی هیچ کس با درجه «ممتاز» در رشته «قانون» یا موسیقی ایرانی فارغ‌التحصیل نمی‌شود.

۴. ایشان از پزشکی نام برده‌اند که به قول خودشان از محضرشان «فیض» برده‌اند. من هم به این پزشک ارادت دارم، ولی فکر می‌کنم منظور دکتر زمانی از فیض بردن از «محضر» این پزشک، بالا بردن معلومات پزشکی خودشان بوده است نه کسب فیض در زمینه موسیقی.

۵. تمام کتاب‌های ردیف ویلن استاد ابوالحسن صبا به خط «مفخم پایان» است نه کس دیگری. این مطلب در هر سه ردیف استاد در صفحه اول چاپ گردیده است.

۶. اگر به قول ایشان کسانی که سال‌ها آموزش موسیقی دیده و یا تمرین ردیف‌های پیش‌کسوتان به جایی نرسیده‌اند وای به حال کسانی که موسیقی را فقط از طریق شنیدن فرا گرفته‌اند. یعنی همان شنای چاله حوضی.

۷. «مَلَس» زدن بهتر از «غلط» زدن است.

۸. بهتر است انسان در دوستی بی‌گدار به آب نزده و حریم و حرمت دوستی را نگهدارد.

مجید زندیه (نیویورک)

«تاریخ حقوق ایران» کتاب ارزشمندی است تألیف پروفیسور سیدحسن امین که به وسیله انتشارات دایرةالمعارف ایران شناسی در ۱۳۸۲ به چاپ رسیده است. نشر کتاب استوار و سلیس و شیوۀ تألیف و تنظیم مطالب بسیار استادانه و محققانه است و نمودار وسعت دامنه اطلاعات مؤلف دانشمند در زمینه‌های مختلف فرهنگ ایرانی، اسلامی و اروپایی است.

به عقیده پروفیسور امین، فهم درست تاریخ تمدن بشری، بدون توجه به مبادی و مبانی نظام حقوقی اقوام و ملل پیشین مقدور نیست. نوع قوانین حاکم بر هر قوم و ملت، جلوه‌ای از مرتبه تمدن و فرهنگ آن جامعه و جماعت است. (ص ۱۹) داشتن نوعی نظام حقوقی، لازمه ادامه هر نوع حکومت و مدنیته می‌باشد. ارکان و عناصر هر نظام حقوقی عبارتست از کلیت و شمول قوانین آن نسبت به همه افراد و ایجاد تکلیف برای اطاعت از قانون و ضمانت در صورت تخلف از آن. (ص ۲۰) لذا او رخدادهای واقعیت‌های موجود در فضای زندگی پیشینیان را بیان می‌کند. (ص ۲۲)

پروفیسور امین، تاریخ چند هزار ساله نظام حقوقی و قضایی حاکم بر ایران را که در حقیقت بخش مهمی از میراث مشترک بشریت و تاریخ تمدن جهان است، با این کتاب ارزشمند به بیان کشیده است. (ص ۲۳) او علم حقوق را از دیدگاه جامعه‌شناسی مورد ارزیابی قرار می‌دهد و سرافراز است که تاریخ چند هزار ساله نظام حقوقی و قضایی حاکم بر ایران را که بخش مهمی از میراث مشترک بشری است، تألیف کرده است.

به زندگی جمعی آغازین ایرانیان اشارت می‌کند که حدود ده هزار سال پیش در اطراف خلیج فارس و دریای مازندران و دریاچه هامون و ارومیه تشکیل شد. از حدود نه هزار سال پیش استفاده از فلزات و ساختن ابزار کشاورزی معمول گردید و از حدود هفت هزار سال پیش سکونت‌گاه‌های جمعی در نقاط مختلف ایران پای گرفت و اعتقادات نظام حقوقی پیش آریایی، متکی بر اعتقاد به ناموس طبیعت و

مکافات مبانی فوق بشری و الهی بوده است، نظیر همان باوری که مولوی بیان کرده است:

**از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو**

و فرودسی در قسمت اساطیری شاهنامه بدان پرداخته است:

**چو خونریز گردد بیا بد نژند
مکافات یابد ز چرخ بلند**

به اساطیر پیشدادیان اشاره می‌کند و به استناد روایت اوستا «هوشنگ» را «پردات» (ParaThata) به معنی پیشداد و «قانون کهن» معرفی می‌نماید:

**وزان پس جهان یکسر آباد کرد
همه روی گیتی پر از داد کرد**

استوار بوده است و نقض قراردادها و یا سرپیچی از حکم قاضی یا دادن گواهی دروغ، علاوه بر کیفرهای دنیوی، مستلزم عقاب الهی و انتقام خدایان تلقی می‌شده است.

ایرانیان معتقد بودند نیروهای مینوی، پشتیبان راستکاران و بی‌گناهان اند. به طوری که از کتیبه بیستون برمی‌آید، کوروش یک قانون مدون به نام «قانون شاهی» تدوین کرد که آن قوانین در دوره هخامنشیان در اقطار جهان اشاعه یافت. در بیستون «کتیبه داریوش» چنین آمده است: ای کسی که پس از من پادشاه خواهی شد، تو هم دروغگو را مجازات کن و افراد خوب را حمایت کن. من داریوش، راستی را دوست دارم و از بدی بی‌زارم. نمی‌خواهم که در قلمرو شاهنشاهی

معرفی

«تاریخ حقوق ایران»

تألیف پروفیسور سیدحسن امین

به قلم دکتر حسین بهزادی اندوهجردی (تهران)

من، توانایی به ناتوانی ستم ورزد. نمی‌خواهم کسی از راه بداندیشی به دیگری زبان برساند. (ص ۷۴۱)

برخی پادشاهان ساسانی، صبح سحر بر اسب سوار شده و در میدان‌های عمومی حضور می‌یافته‌اند و به شکایت دادخواهان رسیدگی می‌کرده‌اند:

**به میدان شدی بامداد پگاه
برفتی کسی کاو بُدی دادخواه
بجستی به داد اندر آزرَم کس
چه کهنتر چه فرزند فریادرس**

«بارگاه داد» در ایوان و کاخ کسری منعقد می‌گردید. در آنجا نخست به شکایات حضوری مردم از شخص پادشاه به وسیله موبد رسیدگی می‌شد و سپس نوبت به شاکیان دیگر می‌رسید:

نشست از بر تخت نوشیروان به دل شاد و خرم به دولت جوان جهانی به درگاه بنهاد روی هر آنکس که بُد در جهان دادجوی به آواز گفت آن زمان شهریاری که جز پاک یزدان مدارید یار مباحشید ترسان ز تخت و کلاه گشادست بر هر کس این بارگاه به خواب و به بیداری و رنج و ناز از این بارگاه کس ندارید باز بدانکه شود شاد و روشن دلم که رنج ستم‌دیده‌ای بگسلم

آنگاه به خواجه نظام‌الملک استناد می‌کند و از سیاست‌نامه^۱ وی در همین زمینه نقل می‌نماید: «رسم ملکان عجم چنان بود که روز مهرگان و روز نوروز پادشاه عامه را بار دادی و هیچ کس را بازداشت نبود. چند روز پیش منادی فرمودی تاهر کس شغل خویش بساختی و قصه خویش بنوشتی و حجت خویش به دست آوردی. منادی ملک از بیرون در بایستادی و بانگ کردی که اگر کسی، کسی را باز دارد از حاجت برداشتن در این روز، ملک از خون وی بیزار است. پس ملک قصه‌های مردمان بستدی و همه پیش بنهادی و یک یک می‌نگریدی، اگر آنجا کسی از ملک بنالیده بودی، ملک برخاستی و از تخت به زیر آمدی و به دو زانو پیش موبد بنشستی و گفتی: نخست از همه داوری‌ها داد این مرد بده و هیچ میل و محابا مکن...» (ص ۱۲۲)

نوشیروان عادل، دستور داده بود، اگر کسی از عامه مردم، شکایتی از شاه و یا بستگان وی بکند، قاضی بی‌آنکه از شاکی گواه و بینه‌ای بخواهد، باید حق او را بدهد:

**سیاست بین که می‌کردند از این پیش
نه با بیگانه با دردانه خویش
کنون گر خون صد مسکین بریزند
ز بند یک قراضه بر نخیزند
جهان از آتش پرستی شد چنان گرم
که باد از این مسلمانی تو را شرم^۲**

معیارهای اساسی حقوقی و اخلاقی جامعه ایرانی در عصر ساسانی بر اساس «پندار نیک، کردار نیک و گفتار نیک» بود. باید دانست هر نظام حقوقی در طول تاریخ با تحولات

اجتماعی و سیاسی و اقتصادی متحول می‌شود و تغییر می‌کند.... در تاریخ حقوقی ایران، دین و دولت پیوسته از پیوندی نزدیک برخوردار بوده‌اند. اتحاد دین و دولت در عصر ساسانی موجب شد که نظام حقوقی ایران کاملاً صیغه مذهبی بگیرد. (ص ۷۲۲) بعد از مشروطه هم کسانی گفته‌اند: «دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست» (ص ۷۲۵) ... به گمان پروفیسور امین: تفاوت

عمده تمدن ایرانی یا «استبداد شرقی» با تمدن اروپایی یا «دموکراسی غربی» از اینجاست که در غرب، شهروندان به دلیل مشارکت در فرایند قانونگذاری، نظام حقوقی را متعلق به خود می‌دانند و در نتیجه «قانون پذیر» می‌باشند، اما در ایران قانون را حاکمیت وقت، به لحاظ مصالح و منافع قوم غالب و طبقه حاکم و اغلب برای کنترل اکثریت مردم وضع کرده‌اند. لذا مردم قانون را برای خود تحمیلی می‌دانند و به همین

جهت علی‌الاطلاق قانون‌گیرند و در اولین فرصت، قوانین جاری را نادیده می‌انگارند (ص ۷۳۱) سرانجام آرزو می‌کند آیندگان در راه دادگری، قانون‌مداری، تکمیل و تقویت نظام حقوقی و توسعه قضایی بکوشند تا سرنوشته آینده حقوق و قانون و امنیت قضایی در کشورمان بهتر از گذشته‌مان باشد! (ص ۷۳۴) ... جناب پروفیسور امین بخوبی می‌دانند که عدالت هر قدر هم تأخیر

کند، بالاخره خواهد آمد و مهمترین علت نابسامانی‌های اجتماعی و اخلاقی در هر جامعه‌ای، نبودن قانون و رعایت نکردن آن می‌باشد. رنج فراوان ایشان در تألیف این اثر ارزشمند و کم‌نظیر مشکور و مأجور باد.

۱. سیاست‌نامه، چاپ اقبال آشتیانی، سال ۱۳۲۰، ص ۱۲.
۲. خسرو و شیرین نظامی

هرمزبان سردار ایرانی و برخوردش با خلیفه دوم

برگرفته از کتاب «تیشه‌ها به ریشه‌ها» از نورمحمد عسگری (سوئد)

مورخین می‌نویسند هرمزان، که زمان حمله عرب به ایران پادشاه اهواز (شهر شوشتر) بود، به مقابله با اعراب رفت و بر اثر خیانت یک ایرانی عرب‌زاده به محاصره افتاد و او دانست که عاقبت به اسارت درمی‌آید. به این جهت به فرمانده سپاه عرب پیغام داد که من صد تیر در ترکش دارم و شما می‌دانید که تیرانداز ماهری هستم. مسلمان قبل از آن که به من دسترسی پیدا بکنید صد نفر از شما کشته خواهد شد. پیشنهاد من این است که اجازه بدهید باهم به نزد خلیفه برویم تا او درباره وضعیت من تصمیم بگیرد. فرمانده عرب پذیرفت و هرمزان را به دست دو تن از بزرگان عرب سپرد تا به مدینه ببرند.

هرمزان با لباس‌های فاخر و تاج شاهی که زین و یراق اسبش هم زران‌دود بود، به مدینه رسید. تازیان که تا آن روز چنین لباس‌های فاخر و تاج شاهی و زین و برگ زران‌دود ندیده بودند، اطراف آنها جمع شده و به تماشای هرمزان و لباس‌های فاخرش ایستاده بودند. در عین حال هرمزان تصورش این بود که خلیفه دارای بارگاهی است منظم و مرتب که حاجب و دربان و نگهبانان متعدد دارد و باید برای ورود به درگاه خلیفه قبلاً اجازه بگیرد. اما متوجه شد که او را به سوی یک مسجد هدایت

کرده‌اند. وقتی جلوی مسجد رسیدند، عربی به هرمزان گفت که خلیفه درون شبستان است، می‌توانی داخل شوی. هرمزان هرچه نگاه کرد، از خدم و حشم و قراول و نگهبان خبری نبود تا او سؤال کند که آداب ورود به حضور خلیفه چگونه است. ناگزیر وارد شبستان شد و آنجا هم کسی را ندید. فقط متوجه شد که کنار منبر شخصی زیر عبایش خوابیده. به این جهت از در بیرون آمد تا از همراهانش سؤال کند. به او گفتند که خلیفه همان کسی است که بدون زیرانداز خوابیده. هرمزان پرسید که آیا خلیفه منشی، کاتب یا محاسبی ندارد. مردم که با این حرف‌ها بیگانه بودند، با خنده به او گفتند که نه!! هرمزان با تعجب و نابوری دوباره به درون شبستان رفت.

عمر از سر و صدای اطفال و همه‌مردم از خواب بیدار شد و برخاست و نشست و عمامه اش را بر سرش گذاشت. از مردمی که همراه هرمزان آمده بودند پرسید چه می‌خواهید و این شخص با چنین لباس‌های عجیب کیست؟ به او اطلاع دادند که این شخص پادشاه اهواز است، آمده تا خلیفه با او گفتگو کند.

عمر پس از گفتگوی مختصری به هرمزان پیشنهاد کرد اسلام بیاورد تا از مجازات برهد. ولی هرمزان با وجود

آنکه زیر تیغ جلا داد، گفت که مسلمان نخواهد شد. عمر هم دستور داد تا جلا داد حاضر شود و هرمزان را به قتل برساند. در این موقع هرمزان اظهار می‌کند که من تشنه هستم و کمی آب می‌خواهم. عمر در حالی که چنین درخواستی به نظرش مسخره می‌آمد، خندید و روی به اطرافیان‌ش کرده گفت که عجب مرد ناسنجیده‌گویی است. چه فرق می‌کند که تشنه بمیری و یا آب‌خورده باشی. بروید برایش ظرفی آب بیاورید.

هرمزان وقتی ظرف آب را در دست می‌گیرد، شروع می‌کند به اطرافش با نگرانی نگاه کردن. عمر از او سؤال می‌کند که به چه می‌اندیشی و چرا نگرانی. گفت یا عمر، ترسم از این است که پیش از خوردن این آب دستور دهی مرا گردن بزنند. عمر گفت: هرگز، مطمئن باش تا این آب را ننوشی فرمان قتل تو را صادر نخواهم کرد.

در این موقع هرمزان ظرف آب را انداخت و آب را ریخت.

عمر گفت قدحی دیگر برایش آب بیاورید تا مرگ و تشنگی را باهم جمع نکند. هرمزان گفت آب لازم ندارم، من خواستم برای خود «امان» بگیرم، که پس از دریافت امان آب را ریختم. عمر گفت که من هرگز به تو امان ندادم و بلافاصله به جلا داد گفت تا گردن او را قطع کند.

«انس بن مالک از اصحاب پیغمبر» که همراه هرمزان وارد شده بود، روی به عمر کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین تو به او امان دادی و نمی‌توانی حاشا کنی. تو به هرمزان گفتی تا آب را ننوشد باکی از کشتن نداشته باشد و او هم آب را ریخت و ننوشید.

عمر روی به هرمزان کرد و گفت به خدا که تو مرا فریب دادی. پس او را عفو کرد و ماهانه برایش مقرری تعیین نمود و روی به اطرافیان‌ش نمود و گفت «ایرانیان عقل و خردی دارند که سزاوار آن سلطنت با شکوه بودند» اما پس از قتل عمر (به دست فیروزان)، هرمزان را هم به اتهام همدستی با فیروزان کشتند.

پس از آنکه هرمزان از قید مرگ رها شد از عمر پرسید که چطور است که خلیفه اسلام هیچ نگهبان و قراولی ندارد. آیا از کشته شدن به دست دشمنان نمی‌ترسی؟

عمر پاسخ داد که من با بیعت مردم خلیفه هستم و جز به رضای مردم هم رفتاری نمی‌کنم. بدین سبب در بین هم‌کیشانم دشمن خاصی ندارم تا قصد جانم را بکنند. هرگاه از من ناراضی باشند می‌توانند بیعت‌شان را پس بگیرند. بعلاوه ما همه باهم در یک سطح و برادر هستیم و ترسی از یکدیگر نداریم.

ایست ووشن

شهری از ایران باستان در تاجیکستان

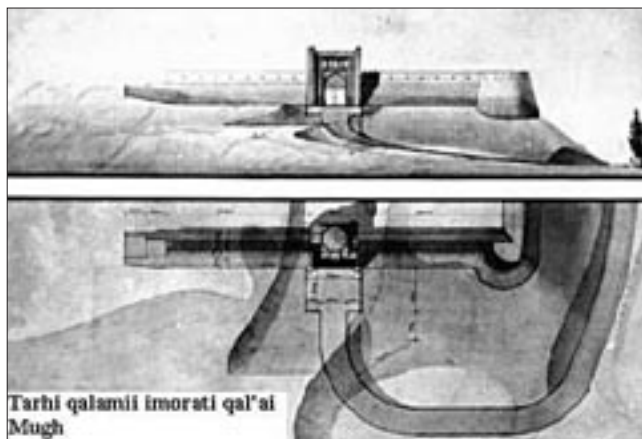
رعنای زائر دخت

شاعره و رئیس بخش بنیاد زبان شهر باستانی ایست ووشن

محمد حضرتی

دکتر در فلسفه در تاجیکستان

ضمن سپاس از عزیزان و دانشوران تاجیکی و به امید ادامه همکاری‌های فرهنگی و ادبی، چنانچه اشتباهاتی در حروفچینی برخی از کلمات دیده می‌شود، به دلیل دشواری در خواندن خط نویسندگان بوده است که بدین وسیله از پیش، از این بابت پوزش می‌طلبیم.



بنده دکتر محمد حضرتی و شاعره شیرین کلام رعنای زائر دخت، در این اواخر دو شماره مجله «میراث ایران» را از طریق دوستان برون مرزی خود آقای میرشاهی و ساسان فر، که در فرانسه اقامت و فعالیت دارند، دریافت نمودیم و از مطالعه آن خوشحال شدیم. باعث خشنودی و مسرت است که دوستان ایرانی ما در آمریکا جهت حفظ و نگهداری میراث فرهنگی پر غناوت خود یک نشریه کاملاً مستقل فرهنگی را احداث نموده‌اند که برای کل فارسی‌زبانان مقیم خارج دست گل فرهنگی و تمدن دیرین و والای ایران را در هر شماره به ارمغان می‌آورد. ضمن مطالعه این مجله در بخش «نامه به سردبیر» که به قلم جمال ربانی متعلق است از اقتباس بیت ذیل ملک الشعرای بهار

که میراث خود را بدارید دوست

که گنجی ز پیشینیان اندر اوست

خوشمان آمد و ما دو نفر تصمیم گرفتیم با توجه به اینکه در شهر تاریخی و باستانی زندگی و فعالیت داریم، مقاله‌ای به این مجله ارسال و در حله اول شهر باستانی خود را به خوانندگان مجله معرفی نماییم تا بعداً در مورد فرهنگ و ادب آن نیز

اطلاعات مختصری در اختیار این مجله با نفوذ قرار بدهیم. شهری که ما در آن زندگی داریم یکی از شهرهای باستانی جمهوری تاجیکستان است. اگر از لحاظ تاریخی به این شهر نظر اندازیم معلوم می‌گردد که اولین نشانه‌های امور کشاورزی در این موضع به هزاره‌های ۵ لغایت ۳ قبل از میلاد متعلق‌اند. در هزاره دوم و ابتدای هزاره اول قبل از میلاد آن شامل سرزمین «ایران ویجی» بوده و مردم این شهر مهرپرستی و آیین زردشتی را می‌پرستیدند. ولی احداث شهر در عهد هخامنشیان با نام کوروش کبیر صورت گرفته و از نام آن نیز می‌توان حدس زد که این شهر را کوروش کبیر بعد از تصرف سغد و باختر بنیان گذارده است.

طبق گزارش مورخان کوروش کبیر سال ۵۳۶ قبل از میلاد به سمت جیحون پیش‌رفته و به منظور دفاع از مرزهای سرحدی قلمرو هخامنشیان از هجوم قبایل صحرانشین چندین شهر در حوالی «اوستووشانا» (Usczoushana) و یا ایست ووشن (Isczoushana) بنا ساخته که بزرگترین دنیاشهر «کوروش کده» محسوب می‌شود و مورخان یونانی آن را در آثارشان با نام «کیراپل» (Ciropol) یاد کرده‌اند.

از آن تاریخ تا به امروز ۲۵۰۰ سال سپری شده و بدین علت سال ۲۰۰۲ میلادی با قرار «یونسکو» دوهزار پانصدمین سالگرد احداث این شهر باستانی با شکوه و شهادت خاصی تجلیل گردد و در این جشن نمایندگان بیش از ۱۷ دولت جهان شرکت ورزیدند.

شهر کوروش کده، پس از دویست سال احداث آن توسط هخامنشیان مورد حمله اسکندر مقدونی قرار گرفت. خود اسکندر در این حمله با سرلشکرش کراکر شرکت داشت و با راه فریب سال ۳۲۹ قبل از میلاد شهر کوروش کده را تسخیر نمود ولی خودش در محاربه زخم برداشت که بعداً باعث مرگ او گردید.



در قرون وسطا شهر ایستووشن گذرگاه بزرگ راه ابریشم بوده که کاروان‌ها از چین از طریق ولایت پنهانور سین کیانگ وارد فلات پامیر می‌شدند و در غرب پامیر به دو شاخه جدا می‌شد که یک شاخه از آن از طریق ایستووشن عبور کرده به فرغانه و سمرقند و مرو (ترکستان) می‌پیوست. مردم این شهر در آن بُعد زمانی به کشاورزی، بخصوص باغداری و دامپروری اشتغال داشتند.

تمام احتیاجات روزگار خود را هنرمندان و کاسبان شهر تأمین می‌نمودند. از نام کوچه‌ها (محل‌ها) و دسته‌های بازار پیداست که هنرمندی در این شهر رو به انکشاف بوده است. نشانه‌های هنرهای سنتی قرون وسطا از قبیل بافندگی، دوزندگی، کلال‌گری، چرم‌گری، صابون‌گری، مس‌گری، سوزن‌گری، میخچه‌گری، دیگرریزی، و انواع و اقسام هنرهای دستی و صنایع نفیسه امروز نیز در این شهر باستانی مشاهده می‌شوند.

ساکنان ایستووشن حاملان تمدن باستانی آریایی می‌باشند و عناصر این تمدن در زندگی و روزگار و تزئین بنا و عابده‌ها و دیگر ساختمان‌ها و یادگاری‌های معماری مشاهده می‌شوند.

در آخر یادآور یک اقدام مهم دوست بسیار عزیزمان آقای دکتر ساسان‌فر خواهیم شد. ایشان هزینه‌های بنیاد یک کاخ فرهنگ آریایی را در این شهر به عهده گرفته بودند که هم اکنون ساختمان آن در حال انجام است. این همان کاخی است که در یکی از شماره‌های «میراث ایران» (سال نهم، شماره ۳۶، زمستان ۱۳۸۲، ص ۷۲) پیشنهاد ساختن آن منتشر شده بود.

با توجه به اینکه شهر باستانی ایستووشن محل عبور راه ابریشم بوده کاروان‌های حامل کالا، فرهنگ و اندیشه‌های گوناگون بشری را نیز حمل کرده و دایره‌های ادبی و فرهنگی این شهر باستانی شاعران و نویسندگان و عالمان زیادی را در آغوش خود پروده که نمونه آثار و اشعار آنها در مقاله بعدی منظور هواداران مجله «میراث ایران» خواهد شد.

زمانی که اسکندر مقدونی مرکز سغد شهر مراکند (سمرقند کنونی) را تصرف و در شهر خجند شهر اسکندر اقضا را همچون پایگاه خود بنا ساخت و به مقابل وسپتیمان و سکای‌ها مبارزه می‌برد و با مردم حوالی «اوستووشانا» به اتفاق سغدیان و باختریان علیه مقدونیان شورش برداشتند که بزرگترین شورش در شهر کوروش‌کده صورت گرفته بود. اسکندر دستور داد تا شورش را فرو نشاند و شهر را بکلی خراب نمایند.

در عهد سلوکیان و شاهان یونان و باختر و کوشانیان شهر کوروش‌کده مجدداً با نام «ایستووشن» احیا کردند و اولین دولت مستقل در این شهر در عهد ساسانیان را با نام آرشین در قرن پنجم میلادی به وجود آمد. در قرن هفتم نمایندگان آرشین‌پا (یا افشین‌پا)ی ایستووشن ضرب سکه را انجام دادند که آنها از زیر خاک تپه‌های قلعه قهقهه شهرستان کنونی بیرون آورده شده‌اند. قبل از استیلاء اعراب این شهر سرحدات خود را چنان توسعه داد که مرزهای آن از طریق «وادی حصار» تا قسمت جنوبی تاجیکستان کنونی گسترش پیدا کرد و خجند و فرغانه نیز جزو قلمرو آن محسوب می‌شدند.

در زمان خلافت عرب مشهورترین نماینده سلاله افشین‌های ایستووشن امیرحیدر بود و در عهد ساسانیان ایستووشن و دیگر شهرهای حوالی آن خراب گردید و اواخر قرن ۱۴ نام شهر «ایستووشن» به «اوراتپه» تبدیل داده شد و در عهد تیموریان اوراتپه یکی از قرارگاه‌های مهم تیموریان محسوب می‌شد و در قرون وسطا مفاخر شهر شامل حصار دیواری با هفت دروازه ورودی و خروجی بوده است.

مناسبت ۲۵۰۰ سالگی احداث شهر که جشن آن را در فوق یادآور شدیم به «اوراتپه» نام اصلی و قدیمی قبل از عهد کوروش کبیر — ایستووشن گذاشته شد و این شهر باستانی که تاریخچه آن منظور خوانندگان گردید دارای آثار و یادگاری‌های زیاد تاریخی و فرهنگی بوده و قلعه و تل و تپه‌های آن اسرار نهانی حوادث و تاریخ گذشته را در اعماق خود محفوظ نگه داشته‌اند. یکی از چنین تپه‌ها «قلعه مغ» یا «مغ تپه» نام دارد و از خود نامش هم پیداست که آن زمانی قلعه بزرگ این شهر باستانی بوده است.

ضمن انجام عملیات حفاریاتی، باستان‌شناسان خرابه‌های آتشکده‌ای را در مغ تپه کشف کرده‌اند که منسوب به عهد هخامنشیان بوده و عالمان حدس می‌زنند که آن یکی از آتشکده‌های فروزان در سرزمین عهد قدیم سغد بوده باشد که مغان مسؤول نگهداری آتش در آن می‌باشند. قلعه مغ یا مغ تپه در قسمت شرقی شهر در مساحت ۶ هکتار واقع گردیده و هنوز کاملاً توسط باستان‌شناسان مورد تحقیق و آموزش قرار نگرفته و راه‌های زیرزمینی آن که مغ تپه را با دیگر نقاط شهر ارتباط می‌دادند و در نقشه تا امروز باقی مانده منعکس گردیده کشف نشده‌اند.

خرابه‌های مغ تپه در شهر ایستووشن بیش از ۱۵۰ عدد عابده‌های تاریخی و آثار فرهنگی و معماری موجودند که بزرگترین آنها مدرسه کوکو گنبد (گنبد آبی)، مجمع بزرگ حضرت شاه، ثورستان، چهارگنبد، سر مزار و کله مناره، نور تپه، تل تپه، و چهل حجره می‌باشند که بیشترین آنها به اعصار میانه متعلق اند.



انتشارات طلیعه

حروف چین، صفحه آرا و طراح «میراث ایران»
و صدها آگهی تبلیغاتی، کارت دعوت و کتاب.
حروف چینی و صفحه‌آرایی کار خود را با اطمینان به
انتشارات طلیعه بسپارید!

(818)392.8292

هرچند تا کنون صدها کتاب، رساله و مقاله از نویسندگان، مورخان، شعرا و عرفا چون مورخ الدوله سپهر، محی الدین محرابی، فرزانه میلانی، دکتر عباس امانت، پروفسور امین نبانی، کنت دوگوبنیوی فرانسوی، ژول بوآ (فرانسوی)، گرنیوسا کایا، شاعر و نمایشنامه‌نویس روسی، پروفسور کلی چین (Thomas Kelly Chyn) انگلیسی، فن نوی مایر (Von Neu Mayer) شاعر لهستانی، ماریانه هاینیش (Mariane Hainish)، مادر رئیس جمهور وقت اتریش، میس مارتاروت، ژورنالیست بزرگ آمریکایی، جان هچر (John Hatcher)، ابن آلوسی، مفتی بزرگ بغداد که از بزرگترین علمای عالم اسلام در قرن نوزدهم محسوب می‌شود، سلیمان لطیف، مستشرق و شاعر بزرگ، و اقبال لاهوری، شاعر بزرگ پاکستان در مورد حیات طاهره، مهارت وی در شعر به زبان فارسی و عربی، شجاعت و شهامت وی و شیوه‌های انقلابی او نوشته‌اند.

طاهره در سال ۱۲۳۳ هجری قمری برابر با ۱۸۱۷ میلادی در خانواده‌ای روحانی و دینی که اعتقادشان به دوره صفویه می‌رسید در شهر قزوین متولد شد. پدرش هنگام تولد، وی را به نام مادر خود فاطمه، تسمیه نمود ولی به پاس احترام مادرش از تکرار این نام خودداری کرد و بین عموم به اُسلمه معروف گردید. اقوام و خویشان وی را به نام زرین‌تاج می‌خواندند که بعدها به زکته ملقب گردید.

طاهره ۵ ساله بود که پدرش برای او معلم سرخانه گرفت. ۷ ساله بود که قرآن را از حفظ داشت. از ۹ سالگی دیگر معلم سرخانه نپذیرفت و در ۱۱ سالگی بر بسیاری از احادیث و روایات اسلامی آگاهی داشت. نیکلای فرانسوی که دبیر اول سفارت فرانسه در ایران بود می‌نویسد: «طاهره در صغر سن توانست درباره نکات تاریک و مبهم احادیث بحث نماید. شهرت این دختر به جایی رسید که مردم او را از عجایب خلقت نامیدند.» در ۱۳ سالگی به اجبار پدرش به عقد و ازدواج پسرعموی خود ملا محمدعلی (حاج ملا محمد تقی برغانی) که امام جمعه قزوین بود (و فتح‌علی‌شاه در جنگ با روسیه از وی نظر خواسته بود) درآمد. از این ازدواج صاحب دو فرزند پسر به نام‌های ابراهیم و اسماعیل و یک فرزند دختر به نام سارا، که به آسیه شهرت یافت گردید.

ملا محمد شوهر طاهره مدت کمی بعد از ازدواج برای تکمیل معلومات اسلامی خود به

عراق رفت و هر سال یکی دو ماه به قزوین می‌رفت و دو مرتبه به عتبات عالیات مراجعت می‌نمود. این عدم توافق به جایی رسید که حتی پس از مراجعت طاهره، در سال‌های بعد از خاک عراق و ورود به قزوین، دعوت ملا محمد را نسبت به ملحق شدن به وی رد کرد و به منزل پدر وارد و در آنجا اقامت نمود.

طاهره صاحب دهی به نام بهجت‌آباد بود. وی از کشاورزان خود بهره مالکانه نمی‌گرفت و دختران آنان را هنگام ازدواج با زیورآلات خود زینت می‌داد و می‌گفت این‌ها دختران من هستند. طاهره اسب‌سواری ماهر بود و هر وقت اسب‌سواری می‌کرد کشاورزان به تماشای وی می‌ایستادند.

گرایش طاهره به مکتب شیخیه

نگاهی به زندگی و مبارزه طاهره قره‌العین

عنایت‌الله وثوق (جورجیا)

طاهره روزی در کتابخانه پسرخاله‌اش (ملا محمد علی قزوینی) جزوه‌ای از آثار شیخ احمد احسائی دید که بسیار مورد توجه قرار گرفت و آرزو کرد روزی نویسنده این اثر را از نزدیک ببیند. شیخ احمد احسائی اهل احساء از جزیره بحرین بود و علاوه بر علوم اسلامی، در علوم دیگر چون پزشکی، ریاضی، نجوم و هندسه و موسیقی تسلط داشت.

طاهره با مطالعه آثار شیخ احمد احسائی مجذوب مکتب وی گردید و چون شیخ احمد درگذشته بود و یکی از شاگردانش را به نام سید کاظم رشتی بجای خود انتخاب کرده بود، نامه‌ای به سید کاظم نوشت و سید کاظم در جواب نامه ضمن تحسین از سؤالات وی، او را به قره‌العین تسمیه نمود. طاهره روزی دانست که خواهرش مرضیه به

اتفاق شوهرش قصد رفتن به کربلا و زیارت عتبات عالیات دارد. لذا قصد خود را با وی در میان نهاد و توانست اجازه مسافرت را از پدر بگیرد.

طاهره وقتی به کربلا رسید ده روز بود که سید کاظم درگذشته بود. در ورود به کربلا، همسر سید کاظم از طاهره خواهش کرد که در منزل وی اقامت گزیند و کتابخانه سید کاظم که به دیوان رشتی معروف بود در اختیار طاهره قرار گرفت.

طاهره در دوران اقامت در کربلا مجلس درسی تشکیل داد که عده‌ای از علماء چون ملا ابراهیم محلاتی، سید محمد گلپایگانی، شیخ صالح کریمی، و شیخ محمد شمس بغدادی در آن شرکت می‌کردند.

بر اثر شهرت روزافزون طاهره، عده‌ای از علما بر اثر حسادت و یا موافق نبودن با روش‌های طاهره به مخالفت و کارشکنی با طاهره پرداختند.

طاهره روزی در ملاقات با ملا علی بسطامی، که حامل کتاب قیوم‌الاسماء «تفسیر صورت یوسف» بود، ملاقات کرد و بعد از مطالعه و آشنایی با مطالب آن کتاب را به فارسی ترجمه نموده و در مجالس درس خود آن را تدریس می‌نمود.

مخالفت و کارشکنی‌های گروه مخالف به جایی رسید که طاهره در شعبان ۱۲۶۲ هجری قمری برابر با آگوست ۱۸۴۶ میلادی کربلا را به قصد کاظمین ترک نمود و همراه هواداران خود در کاظمین (در منزل سید صادق کشفی) اقامت نمود. در این ایام بود که طاهره برای روشن شدن ذهن پدر و افراد خانواده خود، نامه‌ای به پدر نوشت و متذکر شد که شما دختر خود را خوب می‌شناسید و می‌دانید که تحت تعلیم و تربیت شما بزرگ شده است. اگر پرسشی راجع به او دارید خداوندی که برطرف‌کننده همه مجبات است درباره او گواهی می‌دهد. طاهره در پایان نامه می‌نویسد هر وقت به زیارت مرقد مقدس امام حسین می‌روم با چشمان گریان آرامش می‌طلبم و برایتان دعا می‌کنم.

طاهره که به خاطر دشمنی و کارشکنی علمای شیخی چون میرزا محیط کرمانی، میرزا حسن گوهر، ملا محمد حساری و محمد کریمخان کرمانی و ناآرام بودن اوضاع کربلا موقتاً به کاظمین رفته بود، پس از شش ماه توقف در کاظمین و ترتیب دادن جلسات سخنرانی در فوریه سال ۱۸۴۷ به کربلا مراجعت نمود.

از عشق رخ جانان گشته است جهان حیران مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

طاهره قصد داشت به طهران رفته به محمد شاه ملاقات کند، ولی پدرش وی را از این خیال منصرف کرد.

طاهره در ورود به قزوین به خانه پدر وارد شد. ملا محمد، شوهر طاهره به او پیغام فرستاد که از منزل پدر به منزل وی برود. طاهره در پاسخ گفت، اگر در ادعای همسری و خویشاوندی و صفای باطن و علاقه واقعی به من صادق بودی در این مدت که من در کربلا بودم به دیدن من می آمدی. بهتر است که این مفارقت ابدی باشد یعنی نه در این جهان و نه در جهان دیگر.

هنوز بیش از یک ماه از توقف طاهره در قزوین نگذشته بود که حادثه ملا محمد تقی، عموی طاهره که مخالف مکتب شیخیه بود و همیشه بالای منبر او را لعن می کرد، پیش آمد. روزی شخصی به نام ملا عبدالله شیرازی معروف به میرزا صالح که از پیروان شیخ بود وارد قزوین شد. میرزا صالح چون از دشمنانها و بدگویی های ملا محمد تقی نسبت به شیخ احمد و سید کاظم رشتی آگاهی یافت، نزد ملا محمد تقی رفت تا از نزدیک با علت مخالفت های او آگاه شود.

ملا محمد تقی درباره علت مخالفت و عداوتش با شیخ گفت که هرکس پیرو شیخ باشد کافر است. ملا عبدالله از شنیدن این سخن بقدری خشمگین شد که خواست لبانش را ببرد، ولی از انجام آن خودداری کرد. بعداً یک شب در مسجدی که ملا محمد تقی نماز می گذارد مخفی شد و سحرگاه که ملا محمد تقی مشغول نماز بود، نیزه ای بر پشت گردن وی زد و چون سرش را بلند نمود، نیزه را در دهانش فرو برد. با کشته شدن ملا محمد تقی در شهر قزوین آشوب و بلوای عظیمی بر پا شد و نفوس بی گناهی محبوس و مقتول گردیدند. میرزا صالح، (قاتل ملا محمد تقی) وقتی دید که اینگونه مردم بی گناه گرفتار و به زندان می افتند، به حکومت مراجعه و خود را معرفی نمود.

با آنکه همه قرائن و مدارک نشان می داد که جز میرزا عبدالله شیرازی کس دیگری قاتل نبوده، ملا محمد فرزند ملا محمد تقی (شوهر سابق طاهره) تلاش کرد که قتل پدرش را به دخالت و توطئه طاهره نسبت دهد و تحت فشارهای او، بالاخره طاهره در خانه پدر محبوس و تحت کنترل قرار گرفت.

قمری به همراهی ده ها تن از رجال عرب و عجم عازم ایران گردید.

ابن آلوسی که نسبت به طاهره ارادت داشت و همیشه با او به احترام رفتار می نمود، به نجیب پاشا حاکم بغداد توصیه کرد که مشایعت از طاهره هنگام ترک خاک عراق با تجلیل و احترام همراه باشد. از این رو بود که ده تن از سواران عراقی به سرکردگی محمد آقا یاور، که از نزدیکان نجیب پاشا بودند، طاهره و همراهان را تا خانقین بدرقه نمودند. طاهره پس از گذشتن از مرز عراق در قصبه کردند، که در ۹۰ کیلومتری غرب کرمانشاه واقع است، توقف نمود. بعد از سه روز به کرمانشاه رسید.

والی کرمانشاه «محب علی خان ماکویی و همسرش شاهزاده ماه باجی خانم (دختر فتحعلیشاه)، و جمعی از بزرگان نسوان شهر به

گر به تو افتدم نظر، چهره به چهره رو به رو
شرح دهم غم تو را، نکته به نکته مو به مو
از پس دیدن رخت، همچو صبا فتاده ام
کوچه به کوچه، در به در، خانه به خانه، کوبه کو

حضور طاهره رسیدند و مفتون کمالات و فضایل وی شدند.

طاهره بعد از کرمانشاه عازم همدان شد. برادران وی به همدان آمده و از او خواستند که به زادگاه خود قزوین مراجعت نمایند. در مدت اقامت طاهره در همدان، نسوانی چند از بزرگان از جمله شاهزاده نواب حاجیه خانم ارادت ورزید و تا پایان عمر از یاوران وی ماند. نواب حاجیه خانم بانویی شاعر و خود را «جهان» تخلص می نمود. از جمله اشعار او این است:

در ده به من ای ساقی زان می دوسه پیمانه
کز سوز درون گویم شعری دو سه مستانه
خواهم که در این مستی خود نیز رود از یاد
غیر از تو نماند کس نه خویش نه بیگانه

با مراجعت طاهره از کاظمین و اقامت مجدد در کربلا، مخالفین و دشمنان وی، خصوصاً علمای شیخی به خانه شمس الضحی که گمان می نمودند طاهره در آنجاست هجوم برده با پرتاب سنگ به دشنام پرداختند.

طاهره پس از وقوف بر این حمله به حکومت پیغام فرستاد که من در خانه خودم هستم، مردم معترض دیگران نشوند. مأمورین حکومتی به محل اقامت طاهره رفته اطراف منزل را احاطه نموده و دیگران را از رفتن به خانه وی ممنوع داشتند و موضوع را به بغداد «دربار عثمانی» گزارش دادند. سه ماه گذشت و جوابی از بغداد نرسید. لذا به حکومت مراجعه و اظهار داشتند که خود به بغداد می رویم و در آنجا منتظر پاسخ باب عالی می شویم و حکومت هم با درخواست ایشان موافقت نمود. طاهره پس از موافقت حاکم بغداد همراه شمس الضحی و ورقه الفردوس و مرضیه خواهر خود و گروهی از اصحاب و یارانش

چون ملا ابراهیم محلاتی، شیخ سلطان کربلایی و سید احمد یزدی کربلا را به عزم بغداد ترک نموده و در ورود به بغداد در منزل شیخ محمد شبل بغدادی اقامت نمودند.

هنوز چند روزی از اقامت طاهره در این منزل نگذشته بود که فوج فوج مردم به حضورش شتافته و از قدرت بیان و استدلال وی بهره می گرفتند، چنانکه حکیم مسیح کلیمی، که پزشک مخصوص محمدشاه

بود، در این جلسه شرکت نمود و به پیروان او درآمد. باید گفت شادروان پروفیسور منوچهر حکیم، استاد کرسی تشریح در دانشگاه تهران و دکتر لطف الله حکیم، از نوادگان وی می باشند. استقبال فوق العاده مردم برای شنیدن سخنان طاهره و ادامه کارشکنی های مخالفین باعث شد که حکومت بغداد برای جلوگیری از بروز آشوب و حفظ جان طاهره، ایشان و بانوان همراه را به خانه فقیه برجسته شیخ محمود ابن آلوسی بفرستد تا تصمیم نهایی و امر سلطان از استانبول برسد.

حدود سه ماه از اقامت طاهره در منزل ابن آلوسی گذشته بود که در استانبول دستور رسید دولت عثمانی با آزادی وی موافقت دارد به شرط آنکه در حوزه امپراطوری عثمانی نماند و به هر کجا مایل است سفر کند.

مراجعت طاهره به ایران
طاهره در زمستان سال ۱۲۶۳ هجری

ایران

ای ذره ذره هستی من از وجود تو
وی تار و بود من همه از تار و بود تو

شرمنده ام که با همه جان سختی و تلاش
خاکی نگشته ام که شود پایسود تو

آبی نبوده ام که خاک تو را بارور کنم
یا آتشی که دود شود پیش بود تو

اینک هوات در دل من همچو آتشی ست
کابی نمی زند به روی بدون سجود تو

ای کاش همچو باد صبا با دم بهار
آیم به سوی میهن و بینم گشود تو

وی کاش همچو مرغ سحر بال و پر زخم
تا صبحدم دوباره بخوانم سرود تو

یا بلبلی چو خواجه شیراز پی کنم
تا جای من بساز کند چنگ و رود تو

یا پر کشان به اوج دماوند بگذرم
یا سینه تر کنم زخم زنده رود تو

یا خویشتن به دامن خورشید در کشم
تا آتشم زند به تن از بهر سود تو

بهر سلامت تو بسوزم سپندوار
من خاک گردم و نشود کم وجود تو

صدها هزار همچو گر شود فدا
خواهم که هیچ کم نشود از خلود تو

هرچند از میان همه اهل روزگار
تنها به چشم اهل هنر رفته دود تو

ما را هر آنچه بود و نمود از کمال تو ست
جانم فدای هر چه که بود و نمود تو

علی حسوری

بالاخانه ای که برای رفتن به آنجا از نردبان استفاده می شد محبوس بود. و بالاخره با فتوای ملا علی کنی و ملا میرزا محمد اندرمانی در ۳۶ سالگی در نیمه شب، طاهره را سوار بر اسب در حالی که عبایی بر سرش کشیده بودند، به باغ ایلخانی بردند و وی را با دستمالی خفه نموده و در عمق چاهی نزدیک دیوار آن باغ انداختند.

در پایان، یک نمونه از غزل طاهره که ترجمانی از عواطف، احساس و عشق بیکرانیش به محبوبش بود، به شرح زیر درج می کنیم.

گریه تو افتدم نظر، چهره به چهره رو به رو
شرح دهم غم تو را، نکته به نکته مو به مو

از پی دیدن رخت، همچو صبا فتاده ام
کوچه به کوچه، در به در، خانه به خانه، کو به کو

می رود از فراق تو، خون دل از دو دیده ام
دجله به دجله، یم به یم، چشمه به چشمه، جوبه جوبه

دور دهان تنگ تو، عارض عنبرین خطت
غنچه به غنچه، گل به گل، لاله به لاله، تو به تو

ابرو و چشم و خال تو، صید نموده مرغ دل
طبع به طبع و دل به دل، مهر به مهر و خوبه خو

مهر تو را دل حزین، بافته بر قماش دل
رشته به رشته، نخ به نخ، تار به تار و پو به پو

در دل خویش طاهره، گشت و ندید جز تو را
صفحه به صفحه، لا به لا، پرده به پرده، تو به تو

این غزل طاهره، به عکس حیات کوتاه شاعر، سال هاست که با نوای موسیقی و آواز دل انگیز خوانندگان به همگان روح بخشیده و نام طاهره را با آهنگ آن جدانشدنی ساخته است.

رهایی طاهره از حبس خانه پدر

یکی از یاوران طاهره به نام آقا محمد فرهادی با لباس مبدل به قزوین رفت تا وسایل رهایی طاهره را فراهم نماید. آقا محمد شبی از همسرش، خاتون جان خواست تا لباس گدایی بپوشد و خود را به طاهره برساند. طاهره به خاتون جان می گوید شما بروید من می آیم. ساعتی بعد طاهره با خواب رفتن مراقب خود از فرصت استفاده کرد خانه پدر را ترک نمود و به آقا فرهادی و همسرش ملحق گردید. آنها همان شب به کمک آقا قلی نامی از قزوین خارج شدند و سوار بر اسب راهی طهران شدند. طاهره بعد از چند روز اقامت در طهران به علت آنکه احتمال داده می شد دشمنان در کمین باشند به خانه وزیر جنگ میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری انتقال یافتند.

سفر طاهره به بدشت

برای گردهم آیی در اجتماع بدشت

طاهره به همراهی میرزا موسی کلیم و خدمه اش فائنه از دروازه شمیران خارج شده در دو فرسخی طهران به باغی رسیدند که در دامنه کوهی بود. طاهره پس از یک هفته توقف در باغ جنت عازم خراسان شد و به قریه بدشت در ۷ کیلومتری شاهرود وارد شدند.

بعد از شور و مشورت ها، تصمیم گرفته شد طاهره در مورد رفع موهومات و خرافات در برابر جمع سخنرانی نماید. طاهره بی باکانه بدون حجاب در برابر جمع ظاهر شد و به سخنرانی پرداخت.

عیان شدن یک زن بدون حجاب در برابر هشتاد مرد در آن روزگار، موجب شد که مأمورین کشورهای خارجی در ایران خبر این حادثه را به کشورهای متبوعه خود گزارش نمایند.

قتل طاهره

طاهره بعد از پایان گردهم آیی بدشت و رفتاری های متعدد در مازندران و تهران که تنها حدود دو سال در خانه محمودخان کلانتر در

فعالیت های اقتصادی و اجتماعی خود را از طریق

میراث ایران

به مصرف کنندگان معرفی نمایید!

Tel: 973.471.4283

mirassiran@aol.com

پیدایش انسان از دیدگاه‌های علم و خرافات

مأموریتی که عزرائیل برای خلق انسان انجام داد و جایزه‌ای که به این مناسبت گرفت!

شعاع شفا (واشینگتن)

بیشتر شبیه میمون بوده، ولی بدن او از ناحیه سینه به پایین بیشتر به انسان‌های امروز شباهت دارد و شاید وی در صورت رشد بدن در عین حال که می‌توانسته است مانند میمون از درخت بالا برود، ولی تغییر وضع کف پا و تبدیل چنگال به ناخن به او امکانات کمی در این زمینه می‌داده است. این طفل در عین حال که قادر نبوده مانند انسان‌های امروز منحصراً روی دو پای خود راه برود، ولی استخوان‌بندی پا نشان می‌دهد خیلی بیشتر از حیوانات دیگر آن زمان می‌توانسته از پاهای خود استفاده کند و احتمالاً برای مدت کوتاهی فقط روی دو پا راه برود.

این موجود از گروه Hominidها از رده حیوانات نوع نخست (Primate) با وجودی که در مسیر تحول به سوی انسان امروزی پیش می‌رفته است، ولی از طرف باستان‌شناسان هنوز جزء موجودات Australopithecus محسوب می‌شده است که به لاتین و یونانی ترکیبی است به معنای میمون‌های جنوبی که بین سه تا چهار میلیون سال پیش می‌زیسته‌اند. اندازه این موجود پس از رشد تا یک متر و نیم ممکن بود برسد، چانه او بیشتر به پوزه حیوانات شباهت داشته و مغزش مانند میمون‌های امروزی بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ سانتیمتر مکعب بوده است. میمون جنوبی در ظرف صد میلیون سال تغییرات زیادی کرد و در دو میلیون سال پیش تبدیل به انسان‌نمای چیره دست (Homo Habilis) شد که قدش بلندتر، مغزش بزرگتر و وضع چانه و دهان و دندان‌هایش بیشتر شبیه انسان‌های امروزی بود. این موجود می‌توانست از دست‌های خود جدا از حرکت پاها استفاده کند و شاید اولین موجودی بود که توانست سنگ و چوب را پتراشد و برای شکار مورد استفاده قرار دهد و به همین مناسبت اولین رده Homo و جانشین Pithecus است که دختر سه ساله فوق‌الذکر به آن رده تعلق داشته است. انسان‌نمای چیره‌دست در آفریقا زندگی می‌کرد تا آنکه در یک میلیون و نیم سال پیش تبدیل به انسان‌های ایستاده Homo Erectus شد که قدی بلندتر و مغزی بزرگتر داشت ولی کاسه سر او هنوز بیشتر شبیه میمون بود و آرواره و چانه او نیز بزرگتر و نمایان‌تر از انسان امروزی بود و آنقدر شعور پیدا کرده بود که می‌توانست خود را در مقابل ناملایمات طبیعی حفظ کند و به غارها پناه ببرد.

Homo Sapiens یعنی انسان با شعور قریب چهارصد هزار سال پیش در آفریقا

و قسمتی از آسیا در اثر تحول Homo Erectusها به وجود آمد و تا حد زیادی به انسان‌های امروزی شباهت داشت. مغز این گروه توسعه بیشتری یافته و به ۱۳۰ سانتیمتر مکعب بالغ شده بود. موجودات فوق‌وسایل دستی خود را تغییر دادند و از سلاح‌های پیشرفته‌تری برای شکار توانستند استفاده کنند. انسان‌های Neanderthal در اروپا که قریب ۳۰ هزار سال پیش بکلی معدوم شدند، احتمالاً جزو Homo Sapiensها بودند.

انسان امروزی قریب صد هزار سال

مردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
مولوی

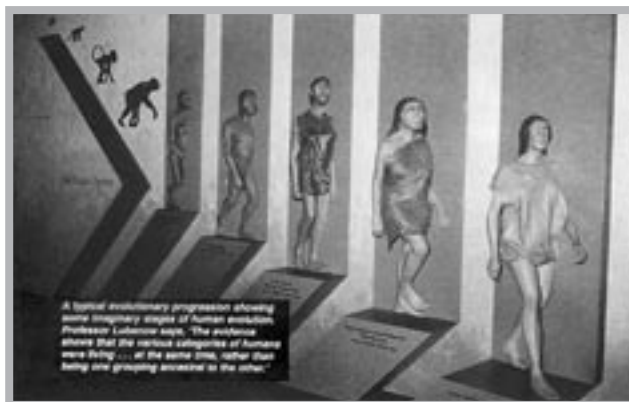
نشریه معروف ناشنال جئوگرافیک در شماره نوامبر ۲۰۰۶ گزارش اکتشاف مهمی را داد که از لحاظ دیرین‌شناسی (Paleontology) واجد اهمیت فوق‌العاده‌ای است و در محافل علمی جهان انعکاس زیادی داشت. گزارش فوق درباره موفقیت یک گروه آلمانی مردم‌شناس بود که در ناحیه آفار واقع در اتیوپی به کشف بزرگی درباره تحول حیات در روی زمین دست یافته بودند. بطور خلاصه آن‌که این گروه اسکلت یک بچه سه ساله را که بیش از سه میلیون سال پیش به احتمال زیاد در اثر طوفان و سیل در لایه‌ای از گل و شن مدفون شده و به این مناسبت تقریباً دست نخورده باقی مانده بود پیدا کرده بودند که یکی از اکتشافات بزرگ دیرین‌شناسی این قرن محسوب می‌شود.

ناحیه آفار در اتیوپی همان جایی است که در دهه هفتاد قرن بیستم نیز کشف مهمی در آنجا صورت گرفت و اسکلت زنی که در سه میلیون و دویست سال پیش می‌زیست، در آنجا پیدا شد که سر و صدای زیادی به راه انداخت و این زن از طرف کاشفین آن «لوسی» نامیده شد.

امتیاز بزرگ کشف اخیر آن است که اسکلت این بچه تقریباً دست نخورده و یک پارچه پیدا شد و به دانشمندان زیست‌شناس امکان زیادی داد تا درباره رشد جسمانی رسته آدم‌گونه‌ها (Hominid) اطلاعات بیشتری به دست آورند. البته اسکلت این دختر بچه در سال ۲۰۰۰ پیدا شده بود، منتهی شش سال طول کشید تا دانه‌های شن و قشرهای گل با دقت و ظرافت هر چه تمام‌تر از بدن او دور شود و اسکلت تمیز به دست آید. ناحیه آفار در اتیوپی همیشه مورد نظر دانشمندان زیست‌شناس بوده است، زیرا به تحول حیات انسان در این منطقه بیشتر از جاهای دیگر می‌توان پی برد و شاید علت آن باشد که به علت شرایط اقلیمی، اسکلت‌های موجودات در آنجا بهتر از سایر نقاط جهان باقی مانده‌اند.

شاید به نظر عده‌ای عجیب بیاید که چطور ممکن است با این دقت، عمر

اسکلت چندی میلیون ساله را تعیین کرد. ولی دانشمندان زیست‌شناس در حال حاضر مجهز به دستگاه‌های بسیار پیشرفته‌ای هستند که به کمک آنها می‌توان در ارتباط با مواد معدنی موجود در استخوان‌ها و نوع سبزیجانی که در دوره‌های مختلف زمین روئیده بودند و اثر آنها در استخوان‌ها باقی مانده است، عمر دقیق اسکلت را تعیین کرد. طبق تصویر تخیلی هنرمندی که برای مجله دختر سه ساله را بر اساس اطلاعاتی که به او داده بودند کشیده است، صورت این موجود



پیش در آفریقا پیدا شد و کم کم به اروپا و سایر نقاط جهان مهاجرت کرد و بین ۳۰ تا ۱۵ هزار سال پیش در قاره‌های مختلف مستقر شد.

اگر عمر جهان را طبق نظر دانشمندان بین ۱۳ تا ۱۵ میلیارد سال و عمر منظومه شمسی را طبق محاسبه آنان ۴/۶ میلیارد سال فرض کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که عمر انسان امروزی نسبت به عمر جهان بسیار کوتاه و ناقابل است. برای مثل اگر عمر منظومه شمسی را در ۲۴ ساعت فشرده کنیم، انسان در صفحه این ساعت تصویری در ۲۰ ثانیه مانده به ساعت ۲۴ به وجود آمده است و این خود نمایانگر آن است که انسان در روی زمین چقدر جدید است و از زمانی که خود را اشرف مخلوقات فرض کرده و برای خود داستان‌های تصویری و غیرمعقول ساخته فقط بخشی از یک ثانیه گذشته است!

هنوز معلوم نیست حیات چگونه در روی زمین به وجود آمد و دانشمندان زیست‌شناس در این زمینه اتفاق نظر ندارند. به عقیده بعضی‌ها حیات توسط شهاب‌های آسمانی از کرات دیگر به زمین منتقل شده، ولی این نظریه طرفدار زیادی ندارد زیرا اگر به فرض بسیار بعید شهابی دارای جوانه حیات بوده است این جوانه نمی‌توانسته حرارت فوق‌العاده ناشی از تماس شهاب با جو زمین را تحمل کند و از بین نرود.

چارلز داروین، دانشمند فیزیک‌دان و زیست‌شناس معروف، که نظریات متکی به تجربیات علمی او امروز مرتباً ارزش بیشتری پیدا می‌کند، در قرن ۱۹ اظهار عقیده کرد که حیات در گودال‌های آب‌های نیمه گرم ناشی از باران‌های مداوم که زمین در معرض آنها قرار گرفته بود به وجود آمده است و در آنجا نمک‌های فوسفوریک آمونیاک در معرض نور، حرارت و الکتریسیته تبدیل به پروتئین‌هایی شدند که بعضی از آنها مولکول‌های ابتدایی اورگانیک را به وجود آوردند و قسمتی از این مولکول‌ها موفق شدند شبیه‌سازی کنند و رشته حیات را ادامه دهند و تحول حیات در طول میلیاردها سال شاخه‌های مختلف زیست را به وجود آورد که بسیاری از آنها در اثر عدم توانایی تطبیق با شرایط طبیعی از بین رفتند و تعدادی نیز باقی ماندند.

تحول حیات انسان از دوره موجودات نوع نخست (Primate) یا پستانداران به دوره هومینیدها (Homonid) که انسان و میمون از آن تیره‌اند در اواخر قرن هیجده مورد بررسی دانشمندان زیست‌شناس قرار گرفته بود، چنانچه داروین نیز در مقدمه کتاب پیدایش انسان و گزینش نسل در ارتباط با جنسیت Descent of Man and Selection in Relation with Sex به بسیاری از این دانشمندان اشاره می‌کند و به ستایش آنان می‌پردازد. ولی مسلم است که تحول انسان از زمان انتشار کتاب پر سر و صدای او به نام سرچشمه شاخه‌های حیات Origin of Species در سال ۱۸۵۸، یک نظریه شناخته شده محافل علمی جهان شد. داروین عقیده دارد «گزینش طبیعی» Natural selection باعث ادامه حیات موجودات حاضر در روی زمین شده است و فقط موجوداتی که توانسته‌اند خود را با شرایط محیط تطبیق دهند به زندگی خود ادامه داده‌اند. این لزوم مطابقت با محیط باعث شد موجودات مختلفی که این توانایی را نداشته‌اند از بین بروند و موجودات دیگر نیز به همان صورت اولیه باقی نمانند و مرتباً تحول پیدا کنند. وی طبیعت را به دهقانی که در فصل درو محصول فقط بهترین جنس را انتخاب می‌کند و بقیه را دور می‌ریزد، تشبیه می‌کند و این اصل را گزینش طبیعی می‌نامد. وی عقیده به آفرینش انسان بر اساس باورهای مذهبی را مورد تردید قرار داد و اظهار عقیده کرد که انسان و میمون در شصت میلیون سال پیش، از نیای واحدی به وجود آمده‌اند و هر یک در رشته خود تحول پیدا کرده‌اند.

مسلم بود که این فرضیه مورد قبول محافل مذهبی زمان نمی‌توانست قرار گیرد و با چالش‌های بزرگی مواجه خواهد شد. چنانچه همین‌طور هم شد. روزنامه‌های وقت به تحریک کلیسا شروع به پخش مطالب گمراه‌کننده علیه او کردند و مدعی شدند داروین ادعا کرده انسان از نسل میمون است و منکر حیات جاودان پس از مرگ شده است. این حملات داروین را، که به علت نیش یک حشره در آمریکای

جنوبی فوق‌العاده ضعیف شده بود، بیش از پیش گرفتار افسردگی می‌کرد و وی را که چنین ادعایی نکرده بود بلکه بر اساس مشاهدات و مطالعات خود اظهار کرده بود انسان و میمون (گوریل و شیمپانزه) در میلیون‌ها سال پیش دارای نیای مشترکی بوده‌اند، بطوری بیمار کرد که نتوانست دعوت اتحادیه پیشرفت علم را بپذیرد و در کنفرانس علمی آکسفورد نظریات خویش را عرضه کند و در نتیجه از یکی از همفکران و دوستان خود به نام Huxley درخواست کرد این مأموریت را انجام دهد و در آنجا سخنران مواجه با تذکر تمسخرآمیز اسقف ساموئل ویلبر فرس شد که پرسید «آیا پدر بزرگ پدری شما میمون بوده است یا پدر بزرگ مادری» و با این تذکر نظم جلسه را برهم زد.

زمانی که مطالعات خود را برای تهیه نوشتار فعلی انجام می‌دادم، این موضوع مرا به یاد اتفاقی انداخت که خود ناظر آن بودم: در ایام جوانی، به قول شیخ اجل، چنانچه افتد و دانی، به تبعیت از منویات پدر که احساسات مذهبی شدیدی داشت در ایام ماه رمضان که اتفاقاً در آن موقع مقارن با تابستان و تعطیل مدارس بود ما هم تظاهر به روزه گرفتن می‌کردیم و برای تحمل گرسنگی! ناگزیر به مسجد بزرگی که در حوالی منزل ما واقع شده بود و یکی از وعظ معروف در آنجا سخنرانی می‌کرد می‌رفتیم. خوب به یاد دارم در یکی از جلسات، واعظ معروف لبه تیز حمله را متوجه پیروان فرضی داروین کرد و کلمات او هنوز در گوشم طنین‌انداز است که گفت «جماعت داروینی قیاس به نفس کرده و می‌گویند انسان از نسل میمون است، خطاب به آنها می‌گویم: اگر پدر شما میمون بوده است، اگر مادران میمون بوده است، ما مثل شما نیستیم و اولاد حضرت آدم علیه‌السلام هستیم و به آن افتخار می‌کنیم».

در اینجا با تبانی قبلی، پامبری واعظ با صدای بلند از حاضرین خواست صلوات بفرستند که البته آنان نیز برای نیل به ثواب آخرت به وی پاسخ شایسته‌ای دادند و چون هنوز نفس واعظ معروف بجا نیامده بود، این درخواست و پاسخ حاضرین که مشتاق ثواب بیشتر بودند دو سه بار تکرار شد تا آقا رشته کلام را مجدداً در دست گرفت و طبق معمول سعی کرد، هر چه بیشتر از حاضرین اشک بگیرد. سال‌ها گذشت و من پس از پایان تحصیلات وارد وزارت خارجه شدم و پس از چندی به مأموریت اتریش به پایتخت آن کشور، وین رفتم. در آن زمان اتریش بین ایرانیان شهرت زیادی برای مسایل پزشکی داشت و چون انجام امور کنسولی به من، که جوان‌ترین فرد سفارت بودم محول شده بود، با انواع و اقسام مردم مریض و سالم سر و کار پیدا کردم

روزی رئیس مأموریت اطلاع داد یکی از وعظ معروف برای معالجه به وین آمده است و از من خواست در بیمارستان با او تماس بگیرم که البته این وظیفه را انجام دادم. مریض همان واعظ معروف ضدجماعت «داروینی» بود که گرچه پیری و مرض در او اثر گذاشته بود، ولی بخوبی او را شناختم. وی مرتباً اصرار داشت از وضع سلامتی او پادشاه مملکت را مطلع سازیم، زیرا بسیار نگران وضع اوست! و رئیس من نیز به او اطمینان‌های توخالی می‌داد، زیرا عقیده داشت دروغ مصلحت‌آمیز چیز زیاد بدی نیست و خود من هم اتفاقاً پس از مدت بسیار کوتاهی متوجه این نکته جالب شدم و آن زمانی بود که دکتر معالج حاجی آقا با ما تماس گرفت و اظهار کرد اگر این مریض عالیقدر به رفتار خود ادامه دهد، سلامتی او بسیار به خطر خواهد افتاد، زیرا وی که پس از عمل بواسیر احتیاج مبرمی به پروتئین‌ها و مینرال‌ها و ویتامین‌ها دارد، مقداری نان خشکی را که با خود آورده است، از توبره بیرون می‌کشد و بجز آن چیزی نمی‌خورد. با حاجی آقا صحبت کردیم و متوجه شدیم که غذای بیمارستان از نظر او با لحم الحلال درست نشده است و وی نگران جواب‌گویی در آخرت با این مصیبت بزرگ است. جلسه مشاوره‌ای تشکیل دادیم و براساس «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز» تصمیم گرفتیم برای حفظ حیات آقا و کسب فیض حضار از سخنرانی‌های بسیار علمی ایشان انواع و اقسام ماکولات و مشروبات (البته بدون الکل) را به ایشان عرضه کنیم و اطمینان دهیم که همه از لحم حلال درست شده‌اند. آقا هم چون بنا به گفته خودش «قول

اطلاعیه درباره تأسیس نهاد مدنی

«صدای ایرانیان آمریکایی»

مقدمه

آمریکا برآستی سرزمین فرصت‌ها است. ولی این فرصت‌ها در صورتی در اختیار قرار می‌گیرد که شناخت همه جانبه از نظام حقوقی، اجتماع، رفاهی و سیاسی آمریکا حاصل شده باشد. از این رو نقش‌هایی که در نهادهای مدنی وابسته به جمعیت‌های مختلف مقیم آمریکا (Communities) ایفا می‌شود تا امکانات و اطلاعات لازم برای شناخت فرصت‌ها در اختیار اعضای این جوامع قرار گیرد، بسیار واجد اهمیت است.

بی‌گمان قوانین آمریکا «دموکراتیک» است. اما واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بخوبی نشان داد که حتی در یک جامعه دموکراتیک ممکن است ناگهان و کاملاً دور از انتظار حادثه‌ای اتفاق بیافتد که از درجه تأثیر آن قوانین دموکراتیک، نسبت به برخی جوامع آمریکا بکاهد. نیازی به اشاره و یادآوری آن چه بعد از سپتامبر ۲۰۰۱ در زندگی افرادی از جامعه ایرانیان آمریکایی اتفاق افتاده احساس نمی‌شود عموماً از آن با خبر هستید.

اغلب ما سالیان درازی است در آمریکا زندگی می‌کنیم. به تجربه دریافته‌ایم تا زمانی که نتوانیم یک یا چند نهاد مدنی نیرومند با چند هدف مشخص (اجتماعی، سیاسی و فرهنگی) ایجاد نماییم، نمی‌توانیم تبدیل به نیروی تأثیرگذاری بشویم و اولیای امور در آمریکا به نظرات و خواست‌های ما اهمیتی نخواهند داد.

مشاهده برخی اقلیت‌هایی که در آمریکا تبدیل به نیرویی تأثیرگذار شده‌اند و الگوبرداری از نهادهای مدنی آنها ما را به این نتیجه رسانده است که اعتبار یک جامعه در این کشور نه فقط به کمیت، بلکه به کیفیت آن بستگی دارد. کیفیت بالا نمی‌رود مگر از طریق درگیر شدن اهل فن و نظر در تمام اموری که حقوق شهروندی اجازه آن را می‌دهد. به سخن دیگر لازم است دانش و فن خود را همراه با کسب اطلاعات لازم از نظر حقوقی، اجتماعی و سیاسی آمریکا در تمام حوزه‌ها فعال کنیم. نخستین گام در این جهت این است که پایه‌گذار مرکزی بشویم برای گردهمایی ایرانیان آمریکایی و آن را تبدیل کنیم به تریبونی برای اعلام نظرات و فعالیت‌های اعضا.

نهاد در حال تأسیس «صدای ایرانیان آمریکایی» از حیثیت اجتماعی-فرهنگی-سیاسی ایرانیان آمریکایی دفاع می‌کند و آن را تقویت می‌بخشد. تبعیض ملیتی، نژادی و مذهبی جایی در جامعه دموکراتیک آمریکا ندارد. چنین رفتاری غیرقانونی، غیراخلاقی، غیرانسانی و غیرطبیعی می‌باشد. تصویب قوانین ضد خارجی و اجرای آنان علیه ملیت‌های گزیده شده مخالف با اهداف بنیادگذاران و قانون اساسی آمریکا است. بنیادگذاران، «صدای ایرانیان آمریکایی»، آمریکا را سرزمین جدید اقامت خود می‌دانند، ولی عشق به فرهنگ مردم ایران را هرگز پنهان نمی‌دارند و پیوند با فرهنگ و تمدن کهن ایران را به عنوان بهترین نوع همکاری با اجتماع، سیاست، فرهنگ و تمدن آمریکایی تلقی می‌کنند. ایالات متحده سرزمین مذاکره و ورود به سیاست برای حل مسایل اجتماعی-سیاسی است. گروهی که در رابطه‌های اجتماعی و سیاسی خود بی‌تفاوت باشند، جای مشخصی در زندگی اجتماعی-سیاسی آمریکایی ندارند. [Do Nothing, Say Nothing, Be Nothing] نمونه‌های بارز این امر در زندگی همه ما مشاهده شده است. این کشور جمع‌قابل توجهی از ایرانیان متخصص و کاردان را در خود پذیرفته است. ولی این نخبگان هنوز نتوانسته‌اند نهاد شاخص و توانایی را به وجود آورند تا دستگاه‌های اداری-سیاسی آمریکا ناگزیر از پذیرش آن بشود. این نخبگان هنوز نتوانسته‌اند، مانند برخی دیگر اقلیت‌های صاحب نفوذ، همچون وزنه معتبر عمل کنند. چرا؟ چون صداها پراکنده و فردی است و نمی‌تواند ایرانیان آمریکایی مقیم در مناطق مختلف ایالات متحده را نمایندگی کند. برای آن که به این گونه به حضور فردی پایان دهیم و آن را تبدیل به حضور جمعی و

مشارکتی در این منطقه و سایر ایالات آمریکا بنماییم، اهدافی را برای ایجاد صدای ایرانیان آمریکایی در نظر گرفته‌ایم و به شرح زیر اعلام می‌کنیم.

اهداف

۱. «صدای ایرانیان آمریکایی» یک نهاد مستقل است و به هیچ گروهی وابستگی ندارد بلکه پرداختن به مسایل و مشکلات اجتماعی-شهروندی جامعه خود را در صدر اهداف خود قرار می‌دهد. این مرکز فعالیت خود را در روند حرکت‌های مدنی جهت آشناسازی هر چه بیشتر جامعه ایرانیان مقیم آمریکا در چهار چوب قانون اساسی و قانون‌گذاران آمریکا ادامه خواهد داد و در مسیر و با هدف متحد کردن هر چه بیشتر جامعه ایرانیان آمریکایی برای شرکت در فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در کشور آمریکا کوشش خواهد نمود. این مرکز در احقاق حقوق مدنی شهروندان ایرانی-آمریکایی به صورت گروهی و اتحاد با سایر سازمان‌های مشابه قدم بر خواهد داشت و از تجربیات آنان استفاده خواهد بود. حقوقدانان متعلق به این جامعه می‌توانند نقش مهمی در تأمین حقوق فردی و گروهی جامعه متشکل خود ایفا کنند.

۲. «صدای ایرانیان آمریکایی» از طریق دریافت کمک‌های مؤسسات و شرکت‌های خصوصی، حق عضویت اعضا و پرداختن به امور فرهنگی و هنری احتیاجات خود از هر فردی که در مقطعی از زمان به طرزی مدنی‌تر حرکت کند و به نفع جامعه ما کوشش بیشتری بنماید، و یا از حامیان وی، در انتخابات جانبداری خواهد نمود.

۳. «صدای ایرانیان آمریکایی» مدافع حقوق شهروندی ایرانیان آمریکایی، صرف‌نظر از عقاید مذهبی و سیاسی آنان، خواهد بود.

۴. «صدای ایرانیان آمریکایی» به قوانین دموکراتیک کشور آمریکا احترام قلبی دارد و خواهد کوشید در رابطه اجتماعی-فرهنگی-مدنی آمریکا و ایران به صورت عاملی پویا حرکت نماید.

۵. «صدای ایرانیان آمریکایی» تمایل شدید به جوان‌گرایی در میان اعضا خود دارد زیرا آنان را اشخاصی با درک عمیق‌تر از کشور آمریکا همراه با هویت فرهنگی ایرانی خود می‌داند.

۶. «صدای ایرانیان آمریکایی» به سیاست‌پیشگان، اندیش‌وران، پژوهشگران، آموزگاران، بازرگانان، حقوقدانان و هنرمندان جامعه خود با نگاه ویژه‌ای می‌نگرد. این مرکز خواهد کوشید هر چه بیشتر اشخاص فوق را در میان آمریکاییان ایرانی تبار بیابد و از راهنمایی‌های آنان بهره‌مند شود.

۷. «صدای ایرانیان آمریکایی» سازمانی غیرانتفاعی است و با اهداف اجتماعی-سیاسی-فرهنگی مطابق با قوانین جاری آمریکا ثبت شده است. این مرکز از اشخاص و خبرگان قانونی ایرانی تبار و آمریکایی استفاده خواهد نمود تا سیستمی کاملاً شفاف، منطبق با قوانین جاری آمریکا، چه از نظر قانونی و چه از نظر مالی، داشته باشد.

بر پایه آن چه گفته شد و به منظور اجرایی کردن اهدافی که در هفت بند فوق شرح داده‌ایم، اینک تأسیس نهاد «صدای ایرانیان آمریکایی» را در دستور کار قرار داده و طرحی از آن را به همه افراد جامعه ایرانی مقیم آمریکا ارائه می‌دهیم تا چنانچه در این زمینه نظرات خاصی دارند به این نهاد اعلام کنند.

منتظر اطلاعیه بعدی، «صدای ایرانیان آمریکایی» باشید.

از طرف نهاد «صدای ایرانیان آمریکایی»، دکتر جمشید ایرانی

THE VOICE OF IRANIAN-AMERICANS

(A Not-For Profit Organization)

1170 Broadway, Suite 510, New York, NY 10001

Tel: (212) 683-7700 Fax: (212) 725-1772

iraniesq@aol.com

هروم، شهر زنان

(شاهنامه فردوسی)

طلعت بصری (نیوجرسی)

چو دانا به نزدیک ایشان رسید
همه شهر زن دید و مردی ندید

لشکری به دیدن رومی رفت. پس از دریافت نامه و خواندن آن، در پاسخ نوشته شد که فرستاده شاه گردن فراز را پذیرفتیم و از مضمون نامه آگاهی یافتیم. نخست از شاهان شکست خورده و فاتح و جنگ‌ها و پیروزی‌ها سخن گفتید. اگر بیان این مطالب برای ترساندن ماست، باید بگوییم اگر لشکر وارد شهر نمایی، سپاهیان ما را خواهی دید که چگونه‌اند. در شهر ما کوی و برزن بسیار وجود دارد و بر هر برزنی هم ده هزار زن آماده رزم خواهی دید، که حتی یک تن از آنان شوهر ندارد و همه دوشیزه هستند و گرداگرد این شهر هم بجز دریای ژرف نخواهی دید.

چو آن نامه بر خواند دانای شهر
ز رای دل شاه برداشت بهر
نشستند و پاسخ نداشتند باز
که دایم بزی شاه گردن فراز
اگر لشکر آری به شهر هروم
نبینی ز نعل و ز پی خاک و بوم
بی‌اندازه در شهر ما برزن است
به هر برزنی ده هزاران زن است

به او نوشتند که اگر از میان زنان ما کسی هوس شوهر نماید، هرگز او را کسی در این شهر نخواهد دید. او باید از این دریای ژرف بگذرد، چه هوا خوب باشد چه برفی و بورانی و بارانی! او پس از برگزیدن همسر و به دنیا آوردن کودک، اگر فرزند او دختر باشد خانه او در همین شهر است و برای همیشه در این جا می‌تواند زندگی کند، اگر پسر به دنیا آورد جای او در این شهر نیست و باید در همان جا که رفته است بماند.

اسکندر با نامداران روم در راه رفتن به هند، به سرزمینی نزدیک شد که آن را «هروم» (Haroom) می‌نامیدند. این شهر در دست زنان بود و هیچ مردی بدان راه نداشت.

همی رفت با نامداران روم
بدان شارسان شد که خوانی هروم
که آن شهر یکسر زنان داشتند
کسی بر در شهر نگذاشتند

آن چه موجب شگفتی بود این که، زنان این شهر گویی هر یک دو نیمه بودند: یک نیمه از زیبایی تمام آفریده شده بودند و نیمه دیگر همچون مرد آماده رزم زره بر تن. اسکندر نامه‌ای که درخور بزرگان بود به حکمران شهر نوشت و از او خواست که برای بازدید از شهر وارد شهر شود تا مبادا در جهان آنچه دیدنی است نادیده بماند.

سر نامه از کردگار سپهر
کز ویست بخشایش و داد و مهر
هر آن کس که دارد روانش خرد
جهان را به عمری همی بسپرد
شنید آن که مادر زمین کرده‌ایم
سر مهتری بر کجا برده‌ایم
نخواهم که جایی بود در جهان
که دیدار آن باشد از ما نهان

در نامه نوشته شد که ما سر جنگ با شما نداریم. خواهان بزم و آشتی هستیم. پس از خواندن نامه کسی که بتواند ترتیب این خواسته مرا بدهد به نزد من بفرستید که آماده پذیرایی از او هستیم. اسکندر آن گاه فیلسوفی رومی را انتخاب کرد تا نامه را به دست حکمران هروم بدهد. وقتی فیلسوف وارد شهر شد دید شهر پر از زنان است و مردی در آن وجود ندارد.

مؤمن» معتبر بود با لذت غذاها را می‌خورد و این وضع ادامه داشت تا ایشان به سلامتی عازم وطن شدند تا در آنجا به وزارت خارجه از بی‌توجهی مأمورین دولت به بیماران شکایت کنند.

از مطلب دور نشویم. داروین در کتاب بعدی خود به نام «پیدایش انسان» مطلب را با وضوح بیشتری عنوان می‌کند و با ذکر تشابه ارگان‌های بدن انسان با حیوانات نوع نخست، بخصوص میمون، می‌پرسد چطور انسان می‌تواند ادعا کند موجود جداگانه‌ای است و ناگهان از نیستی پا به هستی گذاشته است. جالب است که در زمان داروین هنوز رشته Genome شناسی به وجود نیامده بود و دستگاه‌های بسیار پیشرفته امروز اختراع نشده بود. در حالی که امروز زیست‌شناسان با آشنایی به ژن‌های انسان و موجودات دیگر می‌دانند که ما با خویشاوند بسیار نزدیک خود یعنی جناب شمپانزه، نود و نه درصد ژن مشترک داریم و اگر ما دنیا را برای او و سایر موجودات باقی تنگ نکنیم و با عملیات افراطی خود باعث از بین رفتن حیات در محل سکناى آنان نشویم، و آن جناب نیز قدری در گذراندن از مراحل مختلف تحول شتاب کند، شاید روزی بتواند این یک درصد اختلاف را نیز پشت سر بگذارد!

.....

البته این نظریات از دید بسیاری از علمای مذهبی چه در گذشته و چه در حال جز یک رشته مطالب بی‌معنی و کفرآمیز چیز دیگری نیست و بر ما مردمان عادی که «گرفتار و پای‌بند عیال هستیم» و زندگی خود را بدون توجه به نظریات سطح بالای بعضی از علمای مذهبی می‌گذرانیم، واقعاً روشن نیست که دروغ و راست کدام است. افرادی مثل ما باید به نظریات بسیار عالمانه افرادی نظیر ابوجعفر محمد ابی جریر طبری در کتاب معروف تفسیر طبری، که در اصل عربی بوده ولی بارها در ایران ترجمه آن به چاپ رسیده است، توجه کنند و اصل پیدایش انسان را دریابند. طبری مورخ و مفسر فقیه شهر که کتاب او یکی از بزرگترین کتب دینی است و طی آن روایات مختلف مورد تحقیق قرار می‌گیرد، درباره پیدایش آدم پس از ذکر مقدماتی مبنی بر آنکه خداوند خواست آدم را در روی زمین بیافریند و فرشتگان به او تذکر دادند که متوجه باشد آدم در زمین گناه می‌کند و خداوند در پاسخ گفت: «من آن دانم که شما ندانید» ادامه می‌دهد:

پس خواست که آدم را بیافریند:

«جبرئیل را فرمود که چهل گز گل از روی زمین بیاورد. جبرئیل خواست از جایی که امروز کعبه بر آن است، گل بردارد ولی زمین به زبان آمد و سوگندش داد که بدان خدای که ترا آفرید که از من گل برداری که خدا از گل من خلقتی آفریند که بر پشت من گناه کند. جبرئیل حرمت به آن سوگند گذاشت و از وی، گل برداشت. پس خدا میکائیل را بفرستاد و همچنان زمین او را سوگند داد و او نیز بازگشت. سپس خدا عزرائیل را مأمور کرد و او فرمان خدای را بجای آورد و به پاداش آن «قبض ارواح» به دست او داده شد و خداوند، ملک‌الموتش نام کرد. وی از مشرق تا مغرب زمین چهل گز برگرفت و خداوند آدم را از مجموع آنها بساخت. و آن گل، به رنگ‌های سیاه و سرخ و زرد و سپید بود و سخت و سست، و نیز دارای سنگ و سنگ‌ریزه بود و آدمیان از این روی به رنگ‌ها و صفات گوناگون درآمدند.»

ملاحظه فرمودید بشر بیچاره با چه کسی طرف است، کسی که به استغاثه زمین هم توجه نکند و به پاداش خدمتی که انجام داده گواهی رسمی قبض ارواح را هم از مقامات اعلی دریافت کرده باشد، معلوم است چه وضع برجسته‌ای دارد و به همین دلیل است که وظایف خود را تا به حال بخوبی انجام داده و دست رد بر سینه هیچ مؤمن و کافری نگذاشته است. ای کاش وی نرمشی از خود نشان می‌داد و می‌توانستیم از او خواهش کنیم، قدری بیشتر با ما راه بیاید. افسوس که چنین چیزی با توجه به سخت‌گیری این فرشته دارای گواهی‌نامه رسمی امکان‌پذیر نیست و باید سوخت و ساخت تا کی وی هوس کند ملاقات ملیحی با ما نیز صورت دهد.

ز ما هر زنی که گراید به شوی
از آن پس کس او را نبینیم روی
بباید گذشتن به دریای ژرف
اگر خوش بود روز اگر باد و برف
اگر دختر آیدش چون کرد شوی
زن آسا و جوینده رنگ و بوی
همان خانه جاوید جای وی است
بلند آسمانش سرای وی است
و گراو پسر زاید آن جا که هست
بباید نباشد بر ماش دست

از دوشیزگان ما هر شب ده هزار
نفر نگاهبانی می دهند و از ما هر که
مرد دلیری را شکست دهد، تاجی زرین
بر سر او می نهیم و او را بسیار گرامی
می داریم. بنابراین سی هزار تن از زنان
ما زنانی هستند که تاج بر سر دارند،
برای این که در نبرد با مردان، هر یک
از آنان گردن کشی را به خاک انداخته
و شکست داده است.

تومردی بزرگ و بلند آوازه هستی.
نام بزرگت را در جنگ با ما از دست مده،
آن وقت جهانیان خواهند گفت با زنان
جنگیدی و از جنگ آنان فرار کردی و
این بزرگترین ننگی است که تا ابد
برای تو خواهد ماند و هرگز یاد آن
کهنه نخواهد شد. اما گراو روی راستی
و صداقت با ما رفتار کنی، دروازه شهر
ما به روی تو باز است. آن قدر سپاه به
نزد تو می آوریم که حتی روی خورشید
و ماه تیره گردد.

چو با راستی باشی و مردمی
نبینی جز از خوبی و خرمی
به پیش تو آریم چندان سپاه
که تیره شود روی خورشید و ماه

پس زنی از میان تاجداران را
انتخاب کردند با ده زن تاجدار دیگر که
پاسخ نامه را به نزد اسکندر ببرد.

زن تاجدار نامه را به اسکندر داد.
اسکندر با خواندن نامه بر خرد و بینادلی
آنان آفرین گفت و پیام داد که درست
است در گیتی سرزمینی نمانده که به
اطاعت من در نیامده باشد، گردنکشان
و بزرگان در نزد من کهنتراند و بزم و
رزم در نظم یکسان، اما من خواهان
دیدن شهر شما هستم و شما هم اگر
به نزد من بیایید پذیرای شما خواهم

بود. اما من می خواهم بدانم که زنان
چگونه بدون مردان می جنگند. من
نمی خواهم با زنان با پیلان و کوس و
طلبل بجنگم. من می خواهم بدانم آیین
و فکر شما چیست؟ زیبایی شما همراه با
جنگ آوری تان چگونه است؟

بینیم تا چیست آیین و فر
سواری و زیبایی و پای و پر
ز کار و زره تان ببرسم نهان
که بی مرد زن چون بود در جهان؟

فرستاده اسکندر به هروم آمد و
پیامها را رساند. بزرگان هروم انجمنی
تشکیل دادند و گفتند ما دو هزار
زن بسیار هوشیار و خردمند و دانا
برمی گزینیم که با هر صد نفر، ده تاج
طلای گوهرآگین همراه خواهد بود که
رویهم رفته دویست تاج که تنها درخور
شهریار است به ارمغان خواهند آورد. در
ضمن از دانایی و خردمندی و بی نظری
شاه نیز آگاه شده ایم. فرستاده برگشت
و سخنان خردمندانه زنان را دوباره به
آگاهی اسکندر رساند.

اسکندر در حالی که از کار
زنان در شگفت بود، روانه شهر شد.
در دو منزلی شهر، باد سختی وزیدن
گرفت و هوا آنچنان گرم شد که زره
بر تن سپاهیان تن شان را می سوزاند.
نرسیده به هروم، به شهری برخوردند که
مردمانش رنگی چون قیر و لبانی کلفت
و چشمانی خون گرفته داشتند و انگار
که از دهان شان آتش بیرون می جست.
آنان به اسکندر گفتند که این باد و بوران
و برف و طوفان را ما ایجاد کردیم که به
شما زیان برسانیم و نتوانید به هروم وارد
شوید و تا کنون هم کسی جرأت نکرده
است که از این ره بگذرد.

اسکندر به شهر زنان نزدیک
شد. دو هزار زن از دریا گذشتند و به
استقبال او آمدند. آن گاه در بیشه ای
بس سبز و خرم، پر درخت و گیاه،
اسکندر و سپاهیان را پذیرا شدند
که آن را به انواع و اقسام خوردنی ها و
آشامیدنی ها آماده کرده بودند. اسکندر
وارد شهر هروم شد. در شهر نیز زنان به
پیشواز او رفتند و برای وی گوهرهای
بسیار و لباس های گرانبها به ارمغان
آوردند. اسکندر که از آن همه شکوه و

جلال، نظم و آرامش و امنیت در شگفت
بود، با سپاهیان که سرشار از وجد
و شادی از بزم های گسترده در هروم
بودند، از آن سرزمین خارج شدند. این
نبود مگر ناشی از خردمندی و مدیریت
زنان این شهر.

ماخذ
جلد پنجم شاهنامه فردوسی ژول مول
جیبی

متأسفم و پوزش خواه که به شاهنامه
فردوسی به کوشش استاد خالقی مطلق
دست نیافتم و چون منظور تنها ذکر داستان
است و موضوع داستان هایکی است، بنابراین
جای ایراد و اشکالی نیست که کدام شاهنامه
مورد استفاده قرار گرفت.

* اسکندر که در تاریخ شخصی است جهانگیر
و خود کامه و در آثار زردشتی او را به جگستگ
اسکندر یعنی اسکندر ملعون می نامند، در
ادبیات ما به نوعی دیگر از او یاد می شود.
وی اسکندری است غیر از آن چه در تاریخ
از او ذکر می رود

و اما اسکندر در شاهنامه:

استاد سخن فردوسی توسی به
خاطر حس ایران پرستی و غرور ملی
شدیدی که در او وجود داشت و هرگز
نمی خواست که ایران مغلوب کسی
گردد و با نقل داستانی، اسکندر را
شاهزاده ایرانی می داند و چنین سروده
است: داراب پادشاه ایران زمین پس از
جنگ با فیلقوس پادشاه روم و پیروزی
بر وی با دختر زیبایی او ناهید ازدواج

می کند. بتدریج می بیند که بوی
بسیار بد و غیرقابل تحمل از بدن او به
مشام می رسد. از همه جا پزشکی دانا
برای درمان او به دربار آوردند تا این
که پزشکی، گیاهی که نامش در روم
«اسکندر» و سوزنده کام بود را پیدا و
بر بدن او می مالد. بوی ناخوش تن
ناهید برطرف می شود، ولی پادشاه را
دل بر او سرد گشت و وی را نزد پدر به
روم پس فرستاد.

یکی مرد بینادل و نیک رای
پژوهید تا دارو آمد به جای
گیاهی که سوزنده کام بود
به روم آن دم اسکندرش نام بود
بمالید بر کام او بر پزشک
ببارید چندی ز مژگان سرشک
بشد ناخوشی بوی و کامش بسوخت
به کردار دیبا رخس بر فروخت
دل پادشاه سرد گشت از عروس
فرستاد بازش سوی فیلقوس

ناهید باردار بود که به روم
فرستاده شد. پس از نه ماه کودکی از
او به دنیا آمد که مادر به خاطر داروی
«اسکندر» نام که او را درمان کرده بود،
اسکندر نامید. فیلقوس هم که حاملگی
دختر را پنهان کرده بود، کودک را فرزند
و جانشین خود معرفی کرد.
همی گفت قیصر به هر مهتری
که پیدا شد از تخم من قیصری
نیاورد کس نام داراب بر
سکندر پسر بود و قیصر پسر

گویند
پیشانی

هر چهارشنبه از ۱۲ ظهر تا ۱ بعد از ظهر
به وقت شرق آمریکا، از طریق تلویزیون رنگارنگ مطالب و
مصاحبه های جالبی به بینندگان عزیز عرضه می دارد.
برای دادن آگهی یا تهیه برنامه های تلویزیونی
خود با ما تماس بگیرید

www.mirassiran.com

Tel: 973.471.4283

Persian



Heritage®

جایی که می‌توانید محصولات و خدمات خود را معرفی نمایید
where you can advertise your products & services

اگر محصولی دارید و نمی‌دانید آن را چگونه معرفی کنید؛

اگر کاری قابل عرضه دارید و نحوه عرضه آنرا نمی‌دانید؛

اگر حرفی برای گفتن دارید و مایلید آن را با دیگران نیز در میان بگذارید؛

اگر هنرمند، سخنور، صاحب فکر و ایده هستید و می‌خواهید برنامه تلویزیونی خود را داشته باشید

و اگر نمی‌دانید چگونه آنچه را می‌خواهید مطرح کنید و آنچه را که می‌دانید ارائه کنید

ما می‌دانیم

فصل نامه میراث ایران با پخش در سراسر جهان **میراث ایران ماهانه** با پخش در سراسر آمریکا

میراث ایران گویا با پخش در سراسر جهان از طریق ماهواره و صفحه اینترنتی میراث ایران

سایت اینترنتی میراث ایران

*We are here to help you promote your business, services or cause
using a variety of media venues.*

*Whether it is an established business or a special event
that needs immediate attention*

we have a place for your ad!

PERSIAN HERITAGE MAGAZINE

PERSIAN HERITAGE MONTHLY

MIRASS IRAN GOOYA

Tel: 973 471 4283

Fax: 973 471 8534

973 574 8995

www.persian-heritage.com

www.mirassiran.com

e-mail: mirassiran@aol.com

این اثر تاریخی نماد و نشانه تمدن بزرگ و باشکوه ایرانی است
به دوستان و آشنایان آمریکایی و اروپایی خود این اثر ارزنده افتخار آفرین را هدیه کنید



Cyrus the Great Cylinder, Babylon, 539 BC The First Declaration of Human Rights

استوانه کوروش بزرگ در محفظه کریستال (Lucite)

با ابعاد ۵ x ۱۰ x ۱۵ سانتیمتر

کار دست، نقره و طلای ۱۸ عیار

عین فرمان حک شده با لیزر به زبان فارسی یا انگلیسی

همراه با کتابچه سرگذشت کوروش

بها: ۱۷۰ دلار

اولین اعلامیه حقوق بشر، فرمان کوروش بزرگ در بابل در سال ۵۳۹ قبل از میلاد:
فرمان دادم که همه در پرستش خدای خود آزاد باشند و کسی آنان را نیازارد. فرمان
دادم که هیچ یک از خانه های مردم خراب نشود، هشی دیگوان به چپاول نرود.

Cyrus Cylinder, 4 in. x 6 in., 22K gold, \$170

The Cyrus Cylinder is a beautiful and meaningful gift to your children, your colleagues and your friends who are celebrating significant moments in their lives.



قسم: بزرگترین جزیره و طرفه بهشت خلیج فارس را بشناسیم

محمدباقر علوی (اوکلاهما)



جزیره قسم، بخشی است از شهرستان «بندرعباس» و مرکب است از پنج جزیره به شرح زیر: جزیره قسم، جزیره هرمز، جزیره هنگام، جزیره لارک و جزیره‌های تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی. بندرعباس مرکز استان هرمزگان می‌باشد.

قسم، بزرگترین جزیره خلیج فارس است با مساحت ۱۰۸ کیلومتر درازا و ۱۸ کیلومتر پهنا (یعنی برابر با ۱۹۴۴ کیلومتر مربع مساحت کلی آن). فاصله‌ی آن تا بندرعباس ۱۸ کیلومتر است. مقایسه این جزیره با برخی از جزیره‌های نامدار خلیج فارس، عظمت و وسعت آن را بهتر و رساتر به ما می‌نمایاند. برای مثال جزیره کیش ۱۵ در ۷ کیلومتر است. یعنی با مساحتی برابر با یکصد و پنج کیلومتر مربع، جزیره خارک (یا مهمترین بندر صادراتی نفت جهان) جمعاً ۳۲ کیلومتر است و بحرین که مجموعه‌ی جزیره‌هایی است با مساحتی برابر با ۶۶۲ کیلومتر مربع، که در کرانه‌ی جنوبی خلیج فارس واقع شده است و بزرگترین جزیره‌ی آن بحرین است با مساحت ۱۰۵ کیلومتر مربع، (که بدینگونه اندازه‌های جزیره‌های کیش و بحرین دقیقاً با یکدیگر برابرند).

بجا خواهد بود که یادآور شویم بحرین از سده‌ها پیش بخشی از سرزمین ایران بوده است و هم اکنون در آن آثاری از دوران ساسانی وجود دارد. **امپراتوری بریتانیای بزرگ پیشین، آن جزیره را که اکنون یکی از غنی‌ترین کان‌های نفتی جهان در آن قرار دارد، از ایران ما جدا کرد. جزیره‌ای که از هزاران سال قبل، از آن ایران‌مان بوده است.**

جغرافیای تاریخی قسم

به گفتارمان باز می‌گردیم و از جغرافیای تاریخی آن سخن می‌گوییم. جزیره قسم پیش از حمله‌ی تازیان، نام‌های گوناگونی داشته است که از آن جمله‌اند:

«بنوکاوان»، «برخت»، «ابرکافان» و «لافت». آن نام‌ها بتدریج به فراموشی سپرده شد و نام‌های «کشم» یا «قسم» متداول گردید. جزیره‌ی ما به شوند (علت) درازای زیادش، از سوی تازیان (الطویله) نامیده می‌شده است.

در سال ۶۲۰ ه. ق. ایران وسیله‌ی چنگیزخان مغول مورد هجوم دهشتناکی قرار گرفت و در آن دوران هرج و مرج، یکی از سرپرستان قبیله‌ای از مغولان به نام «توران» به قسم آمد و در آنجا سکنا گزید. او در جزیره ساختمان‌هایی را بنا کرد و نام شاهی بر خویش نهاد و خود را «توران‌شاه» نامید!!

در سال ۱۵۰۷ یا ۱۵۰۸ میلادی یک دریانورد مشهور پرتغالی به نام آلفونسو آلبوکرک (Albuquerque, Alphonso) جزیره‌های تنگه هرمز را تصرف کرد و به تمام خلیج فارس تسلط یافت. او قبلاً «کلکته» را به آتش کشیده بود و «گوا» و «مالاکا» را به تصرف درآورده بود و بدین ترتیب قدرت پرتغالیان را در بخش‌هایی از هند مستقر ساخته بود.

پرتغالی‌ها در قسم به ساختن استحکامات نظامی مهمی پرداختند و از ورود کشتی‌های جنگی سایر کشورهای اروپایی به جزیره جلوگیری کردند. این وضع تا زمان پادشاهی شاه عباس صفوی ادامه داشت. در آن هنگام که انگلیس‌ها وارد اقیانوس هند و خلیج فارس شده بودند، از پادشاه ایران برای بازرگانی با دولت ایران امتیازهایی را درخواست کردند و این مهم موجب نگران‌هایی برای پرتغالی‌ها گردید. از این رو به مبارزه و جنگ با آنها برخاستند، که منجر به پیروزی دریایی انگلستان شد و بساط پرتغالی‌ها به کل از هم پاشیده شد، ولی بازمانده‌ی نظامیان‌شان به بخش دورتری از جزیره رفتند و خود را برای جنگ سرنوشت‌سازی آماده ساختند. اما والی آن زمان

فارس، «امام‌قلی» با پیاده کردن پنج هزار سرباز خود به بندر قبرون یا گمبرون یا بندرعباس آمد و بی‌درنگ بخشی از همراهان خود را به فرماندهی امام‌قلی بیگ به طرف قلعه‌های نظامی پرتغالی‌ها در قسم فرستاد. در سال ۱۶۲۱ میلادی کلیه‌ی دژهای نظامی جزیره به تصرف نیروهای ایرانی درآمد. پس از فتح جزیره، گروهی از سپاهیان به عنوان ساخلو (پادگان) در آنجا ماندند و سپس‌تر به بندرعباس رفتند.

هلندی‌ها هم به قسم می‌آیند

در سال ۱۶۴۵ هلندی‌ها نیروی جنگی قابل ملاحظه‌ای را به خلیج فارس آوردند. آنها به این بهانه که دولت ایران عهدنامه‌ی بازگانی‌اش را با هلند رعایت نکرده، حصار و دژ قسم را تصاحب نمودند و به این کار هم بسنده نکردند و نیروی نظامی دیگری را به کرانه‌ها و بندرها گسیل داشتند. ایرانی‌ها که غافلگیر شده بودند و ضمناً آمادگی لازم را برای جنگیدن نداشتند، اما طبیعت به یاری‌شان شتافت. زیرا به علت شرحی خفه‌کننده‌ی دو هفتگی تابستان آن سال و شدت گرمای کم سابقه، گروه زیادی گرم‌زده شدند و به مرگ مفاجاتی دچار گردیدند و بازماندگان‌شان بناچار جزیره را تخلیه کردند. دولت هلند، سرانجام هدایایی به پیشگاه شاه عباس فرستاد و موفق شد تا معاهده‌ی بازگانی تازه‌ای را با ایران منعقد سازد.

قسم در لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین

واژه قسم در لغت‌نامه استاد دهخدا به این معانی آمده است: سرشت، که مردم بر آن آفریده، طبیعت، آبراهه‌ی تنگ در رودخانه یا در زمین، تن و پیکر، گوشت پخته، بُن و نژاد، و در فرهنگ استاد معین چَم (معنی) آن چنین آمده است: پیه، گوشت پخته و سرخ شده، نهاد آدمی، طبیعت، آبراهه.

توضیحی بر مفهوم بزرگی قشم

برای توضیح و بیان بزرگی جزیره قشم به ذکر مثالی می‌پردازیم و از ژاپن که شامل چهار هزار جزیره است یعنی از شبه جزیره «کامچاتکا» تا کرانه‌های جنوب خاوری «چین» امتداد دارد و نزدیک به ۳۹۰ هزار کیلومتر مربع مساحت آن است، به کوتاهی سخن می‌گوییم: آن کشور از سه جزیره اصلی بسیار بزرگ به نام‌های «نیپون» Nippon یا «هندو» Hando، «شیکوکو» Shikoku و «کیوشو» Kyusho، که در حقیقت این جزیره‌های سه گانه، مادران هزارها جزیره دیگرند، تشکیل شده، هیچکدام از آن جزیره‌های وابسته به بزرگی و مساحت جزیره قشم نمی‌رسند و به سخن رساتر قشم از بزرگترین جزیره‌های غیرمستقل جهان (از لحاظ طول و مساحت بزرگترین است در کره‌ی زمین) و البته عظیم‌ترین در خلیج فارس.

قلعه پرتغالی‌ها

در انتهای شمال خاوری جزیره قشم، یک دژ کهن و ویران وجود دارد. این دژ به سال ۱۰۳۰ ه.ق. (برابر با ۱۶۲۱ مسیحی) به دستور پادشاه اسپانیا (و نه سران پرتغالی) در مسیر بندر قشم ساخته شده است. قلعه‌ی مزبور یک سال بعد به دست سپاهیان ایرانی فتح گردید. از آن دژ، دیوار خارجی‌اش باقی مانده است. دژ نامبرده دو حصار و برج‌هایی در چهار گوشه‌اش دارد و در پشت دیواره‌ی بیرونی آن، خندقی وجود داشته که اینک پُر شده است. دیوارسازی قلعه با سنگ‌های مرجانی و سنگ لاشه و ملات گچ و ساروج به سبک و شکل بناهای دوره‌ی ساسانی ساخته شده است. در میان ویرانه‌های قلعه، هنوز هم تعدادی

لوله توپ (که زنگ خورده‌اند) وجود دارد. چهار لوله از آنها را در اطراف در ورودی پاسگاه‌های قدیمی شهر قشم و لافت نصب کرده‌اند و چند لوله توپ دیگر نیز به بندر لنگه فرستاده شده است.

تاریخ قشم را دنبال گیریم

در خلال سال‌های ۱۷۲۰-۱۷۱۸ میلادی، اوضاع و شرایط در تمام منطقه‌ی خلیج فارس رو به وخامت نهاد. حاکمان عمان تعدادی از جزیره‌های واقع در نزدیک کرانه‌های ایران از جمله جزیره‌ی بزرگ قشم را به تصرف خود درآوردند.

بی‌تردید خوانندگان آگاهند «عمان» ناحیه‌ای است در جنوب خاوری عربستان که شهر مهم و مرکز آن مسقط است. این بخش تا سال ۱۹۷۰ زیر نظر انگلستان اداره می‌شد و از آن تاریخ مستقل گردیده است. در زمان تسلط افغان‌ها بر ایران بین سال‌های

۱۷۲۲-۱۷۲۹، حکومت «رأس الخیمه» نیز بخشی را در قشم که «باسعیدو» نامیده می‌شد تصرف کرد. انگلیس‌ها با فرستادن چند فروند کشتی جنگی کوچک به جنگ آنها رفتند و آنان را مغلوب کردند و بیرون راندند.

پس از نادرشاه بزرگ (که غربی‌ها وی را به حق ناپلئون شرق می‌خوانند)، از سال ۱۷۴۷ میلادی، تسلط ایران بر خلیج فارس رو به کاهش نهاد و گروهی ناچیز به نام «جواسیم» از ضعف دولت مرکزی ایران استفاده کردند و دامنه‌ی تجاوزات خود را گسترش دادند و حوزه‌ی متصرفات‌شان را تا نزدیکی‌های ایران رساندند و در سال ۱۷۶۰ جزیره قشم را (که در آن زمان در تصرف طایفه‌ای بی‌نام و نشان از تازیان بود) تسخیر نمودند، اما سه سال بعد (یعنی در سال ۱۷۶۳ میلادی)، کریم خان زند نفوذ و اقتدار خود را در جنوب به شایستگی مستقر ساخت و آنان را سرستانه بیرون راند و برای جلوگیری از برگشت آنان، تا مدت‌ها در



اب‌های خلیج فارس به تعقیب‌شان می‌پرداخت.

و اما استعمار گران انگلیسی

ما پیش از آنکه دنباله‌ی گفتارمان را بگیریم، ضرورتاً به گفته و نوشته‌ی «سر گور اوزلی» Sir Gore Ouseley، رئیس امور هند در وزارت خارجه بریتانیای کبیر به تاریخ ۱۵ اکتبر سال ۱۸۴۴ اشاره می‌کنیم: «عقیده‌ی صریح و صادقانه من این است که چون هدف اساسی ما، حفظ هندوستان است، ایران را الزاماً همچنان در ضعف و بربریت نگاه داریم و هیچ سیاستی را در خارج از این، در مورد آن کشور دنبال نکنیم!» گرچه گفته‌ی آن عضو ارشد کلیدی دولت استعمارگر حدود دو سده‌ی پیش ادا شده و از «عقیده‌ی صریح و صادقانه‌ی» خود (!) حکایت‌ها می‌گوید و از این رو نیاز به تفسیر بیشتری ندارد، اما ما به مناسبتی از استاد سخن به مناسبت فجایع مکرر انگلوساکسون‌ها

نسبت به سرزمین‌مان مدد می‌گیریم که می‌فرماید:

چندت کنم حکایت؟ شرح اینقدر کفایت

باقی نمی‌توان گفت، الا به روزگاران... باری، به سال ۱۸۸۲ میلادی حکومت بمبئی به فکر افتاد که مرکزی مطمئن جهت اسکان نیروی دریایی بریتانیای بزرگ آن زمان در خلیج فارس برقرار سازد. از این رو برای نیل به آن هدف، چندین نقطه در خلیج فارس را انتخاب نمودند و سرانجام بخش «باسعیدو» را (که اشاره کردیم بخش یاد شده در جزیره قشم واقع است) انتخاب کردند. افزون بر آن با برنامه‌ریزی‌هایشان مقرر گردید که گنسلوگری دولت فخیمه از «بوشهر» به «قشم» منتقل شود. در آن برهه از زمان بخشی از نیروی دریایی انگلیس (که قوی‌ترین نیروی دریایی جهان آن زمان به شمار می‌رفت) در آنجا تمرکز یافت، اما چندی بعد به علت شرعی توانفرسا و نامساعد بودن آب و هوا و افزون بر آن نبود امکانات زندگی، به ناچار «باسعیدو» را ترک کردند. البته آن تخلیه بتدریج انجام گردید، اما بیشتر تأسیسات انگلیس‌ها در جزیره قشم و در بندر باسعیدو باقی ماند.

در سال ۱۹۰۹ میلادی (نزدیک به یک سده پیش)، پس از سی سال که فعالیت از بریتانیایی‌ها در باسعیدو به چشم نمی‌خورد، بار دیگر انبارهای سوخت نه چندان کم آنها که برای کشتی‌هایشان ذخیره گردیده بود، در جنگ جهانی دوم مورد استفاده‌شان قرار گرفت! (دوراندیشی و دورنگری و پنهانکاری این تیره‌ی هوشمند و البته سودجو را بنگرید!)

آنها چندی پس از پایان جنگ جهانی دوم، موقتاً به فعالیت‌های خود پایان دادند، ولی انتشار خبر برچیده شدن پرچم انگلیس از پایگاه باسعیدو و تصرف تأسیسات موجود آنها، موجب گردید که حضرات انگلیسی‌ها یادداشت اعتراض آمیزی تسلیم وزیر امور خارجه وقت ایران شود! بنا به نوشته‌ی یکی از تاریخ‌نگاران ایتالیایی قرن نوزدهم، خصوصت و کارشکنی‌های دولت انگلستان علیه ایران و تضییع حقوق آنان، که با برنامه‌ریزی‌های دقیق و حساب شده انجام می‌گرفت، ناشی از بیم آنان بود تا مبدا احياناً نادرشاه دیگری ظهور کند و هندوستان را از چنگ‌شان به درآورد! و به همین انگیزه بود که در همان آغاز سلطه‌جویی‌هایشان، بخشی مهم از بلوچستان ما را جدا کردند و آن را به نام جعلی «بلوچستان انگلستان» نامیدند. دولت فخیمه در زمان ناصرالدین شاه قاجار، آن مرد زن‌باره که پیشکش (بخوانید رشوه ستدن پادشاه از رعیت) را باب کرد، به سهولت افغانستان را از مام میهن مان جدا کرد. آنها از هر موقعیتی در

بزرگداشت درگذشتگان، ولی به گمان بسیار زیاد، این مرکز ویژه‌ی پرستش ایزد مهر (میترا) بوده است. بررسی اجمالی به جزئیات درونی آن ساختمان، نشانگر احداث تالار در دوره‌ی مادهاست. این مجموعه، از نظر نماسازی با «نیایشگاه» یا «معبد» و یا آرامگاه صخره‌ای «کلات خور موج» در دامنه‌ی کوه «مند» بوشهر شباهت بسیار دارد. همجواری این مکان با شهر باستانی خرّس نشان می‌دهد که در دوره‌ی مادها، تمدن بزرگ پیشرفته‌ای در جزیره قشم وجود داشته است. بجاست یادآور شویم که مادها یکی از سه تیره‌ی آریایی یعنی (مادها)، (پارس) و (پارت) بوده‌اند. آنها پنج سده پیش از تشکیل سلسله‌ی هخامنشیان، تشکیل دولت ماد را دادند. بنا به نوشته‌ی هردوت، پدر تاریخ، دیوکس، پایه‌گذار دولت پادشاهی آن تیره بود. آخرین پادشاه ماد «هووخشر» بود که سلطنت او حدود ۵۵۰ سال پیش از زایش مسیح به دست کورش بزرگ برچیده شد و از آن تاریخ مادها به دو تیره‌ی دیگر آریایی پیوند داده شدند. مادها، همانا کردهای ما هستند که شامل کردها، کرمانشاهیان،



آذربایجانی‌ها، همدانی‌ها و لر‌ها می‌باشند.

مکان‌های تاریخی

ما از قلعه‌ی پرتغالی‌ها سخن گفتیم و اکنون به سایر مکان‌های تاریخی می‌پردازیم. برکه‌ی جالب و خوش منظری هست به نام «بی‌بی»، مسجد جامع شهر قشم، زیارتگاهی به نام شاه شهید، مسجد و آرامگاه شیخ برخ در روستای «کوشه» که مربوط است به زمان خلیفه‌ی دوم، مسجد و مدرسه «کمالیه» در بندر حاج علی، مسجد «قبا» در روستای هلر، مسجد «رمچاه»، زیارتگاه سیدمظفر در شهر قشم، زیارتگاه شیخ کولغان و چولروان هلر، از مکان‌های تاریخی و فرهنگی جزیره قشم به شمار می‌آیند.

باید دانست که این جزیره بزرگ و مستعد و نسبتاً پر آب، از معدود منطقه‌های جهان است، که نشانه‌هایی از فرهنگ کهن و باستانی را به گونه‌ای بکر و تاحدی دست نخورده حفظ کرده است و نیز توانایی‌های فراوانی برای بررسی و مطالعه‌ی مردم شناسی دارد. **قسم همچنین از معدود سرزمین‌هایی است که**

است در جنوب جزیره که بتازگی ساخته شده است و اسکله دیگر ویژه‌ی حمل مسافر و بار و محمولات بازرگانی است به بندرعباس و بالعکس.

جنگل حرا

جنگل حرا در کرانه‌ی شمال غربی جزیره از بندر «لافت» تا روستای «طل» در نواری به پهنای ۵۰ تا ۵۰۰ متر کشیده شده در محدوده‌ای برابر با ۱۵۰ کیلومتر و مساحتی که معادل ۷۲۳۶ هکتار زمین را در بر گرفته است. سفر دریایی و تفریحی میان درختان این جنگل و دیدن بیش از یک صد گونه پرنده‌ی بومی و مهاجر، زیبایی ویژه‌ای را به دیدگان بینندگان و سیاحت‌کنندگان عرضه می‌کند.

درخت همیشه سبز «لور» که به آن «انجیر معابد» نیز گفته می‌شود، و معمولاً یک صد سال دوام می‌آورد، یکی از دیدنی‌های طبیعی قشم است. نخلستان‌های پر دامنه در گوشه کنار جزیره، کوه‌های شگفت‌انگیز، صخره‌ها، کوه نمکدان در جنوب غربی با غارهای زیبای نمکی و حوضچه‌ی نمک، خلیج لاک‌پشت‌ها (محل تجمع و تخم‌ریزی لاک‌پشتان بزرگ)، کرانه‌های ماسه‌ای در جنوب، ساحل‌های مرجانی جزیره‌های لارک و هنگام، کرانه بسیار زیبا و منحصر به فرد با سعیدو که مکانی زیبا و بزرگ جهت غواصی و قایقرانی است، از دیگر محل‌های دیدنی به شمار می‌رود.

اعلام نظرات دانشگاه بر کلی و سازمان ملل

مطالعاتی که با همکاری دانشگاه برکلی آمریکا صورت گرفته، مدلل می‌سازد که جزیره قشم از لحاظ خزندگان در جهان دارای موقعیتی ممتاز است. جنگل حرا، از سوی سازمان ملل متحد و چندین مرکز جهانی و پرندشناسی، به عنوان میراث طبیعی جهان، ذخیره‌گاه زیست‌کوه، انتخاب گردیده است. جالب است بدانیم، گوناگونی و تراکم پرندگان قشم در جهان نه کم‌نظیر، بلکه بی‌نظیر شناخته شده است.

نیایشگاه میترا

در ۱۵ کیلومتری شهر قشم، در مسیر راهی که به منطقه‌ی باستانی جزیره یا «خرّس» یا «خرّبز» Kharboz و سپس به جزیره منتهی می‌گردد، یک رشته کوه دراز وجود دارد، که در دل آن معماری صخره‌ای شگفتی وجود دارد. رفتن به آن فضای صخره‌ای، از طریق روزنه‌های غارمانندی امکان‌پذیر است. آن روزنه‌ها به ۹ عدد در سه ردیف می‌رسند، بدینگونه که در ردیف بالا شش، در حاشیه‌ی وسط دو و در پایین فقط یک روزن تعبیه شده است.

در پشت روزنه‌ها، تالاری به بزرگی ۲۵ مترمربع و با ارتفاع ۷۰/۲ متر در دل سنگ و صخره حفر شده است. سقف تالار مسطح است. تالار مزبور مکانی است جهت به جای آوردن مراسم کیشی ویژه‌ای برای

راستای زبان‌رسانی به ایران و ایرانیان، کمال استفاده را می‌کردند. مگر نه پس از شکست فاحش دولت امپراتوری عثمانی (ترکیه‌ی لاحق) در جنگ جهانی نخست، کلیه‌ی مستملکات ترک‌ها از چنگ‌شان بیرون کشیده شد؟ آری کلیه‌ی مستعمرات اروپایی عثمانی آزاد شدند، ولی مستملکات آسیایی و آفریقای شمالی آنان، بین فرانسه و انگلیس تقسیم گردید و کردستان ترکیه‌ی ما، که نیز مقرر بود پس از سده‌ها به کردستان ایران ما برگردانده شود، ولی دولت انگلستان مانع این مهم شد! آنها در عوض بخشی از کردستان ترکیه را ضمیمه بین‌النهرین (که عراق نام گرفت) کردند و تکه‌ی کوچکی را نیز به سوریه هبه نمودند. **ممانعت انگلیس‌ها (دشمنان سوگند خورده‌ی ما) از شرکت نمایندگان اعزامی ایران در «کنفرانس صلح ورسای»، به منظور جلوگیری از طرح مسایل ایران و دادخواهی‌مان در آن اجلاس به بود!**

ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی

نشانه‌هایی فراوان از تمدن ایلامی در کرانه‌های



خلیج فارس و نیز در شهرهای استان و جزیره‌های خلیج فارس در چندین سده پیش از میلاد مسیح وجود دارد و بازمانده‌هایی از آتشکده‌های زردشتیان در «قشم» نشان‌دهنده‌ی وجود پیروان این کیش است در روزگاران پیشین. جزیره به علت موقعیت سوق الجیشی‌اش، در همه‌ی رویدادها و لشکرکشی‌ها از روزگاران کهن از ایلامی گرفته تا اسکندر و خلیفه‌های اموی و عباسی و سرانجام پرتغالی‌ها و انگلیس‌ها دستخوش دگرگونی‌ها، شاهد و ناظر تمدن‌های گوناگون بوده است. آثار و شواهد این سابقه‌های فرهنگی را در جای‌جای جزیره‌ی بزرگ می‌توان دید.

دیدنی‌های طبیعی

پیش از بیان دیدنی‌ها، بجا خواهد بود تا بدانیم **جزیره بزرگ قشم دارای یک صد و شانزده (۱۱۶) روستاست، با جمعیتی در مرز یک صد هزار نفر.** در آنجا چهار اسکله (بارانداز) اصلی وجود دارد به نام‌های: بارانداز «درگهان» و بارانداز «کاوه» (که بزرگترین اسکله به شمار می‌رود) و دیگر باراندازی

فرهنگ‌های گوناگون ایرانی، عربی، اروپایی و آفریقایی در آن تلاقی داشته‌اند.

بیشتر مردم قشم مسلمان هستند و ۹۵ درصد آنان پیرو تسنن می‌باشند و تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد، تقریباً اکثر شهروندان جزایر خلیج فارس سنی مذهب‌اند. در این جزیره چند مدرسه‌ی دینی که متعلق به اهل سنت است فعالیت دارند. زبان جزیره نشینان، و نیز سایر شهرهای بندری فارسی است و به جهت ارتباط با کشورهای همسایه، بخصوص شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، شماری از واژه‌های عربی کم و بیش در گویش‌های محلی راه یافته است و تقریباً به صورت گویش‌های ترکیبی از واژه‌های فارسی، عربی و هندی وارد زبان این بخش گردیده است و ضمناً زبان قشمی‌ها و به طور کلی جزیره‌نشینان خلیج فارس قابل درک است. چه با تغییر اعرابی نسبت به سایر گویش‌ها بخوبی فهمیدنی است. در صورتی که تکلم به زبان‌هایی مانند کردی، لری، بختیاری، نیشابوری، بهبهانی، دزفولی و شوشتری و مانده‌ها، گرچه دارای ریشه‌ی اوستایی و پهلوی و بعضاً دری هستند، برای غیربومیان کمتر امکان پذیر است. ما از کیش و آیین و زبان جزیره قشم که اینک عنوان شهرستان را دارد سخن گفتیم و با ذکر فعالیت‌ها و کسب و کار شهروندان آنجا، گفتار این بخش را پایان می‌بریم.

فعالیت اهالی قشم به طور عمده در زمینه‌هایی مانند صیادی ماهی‌ها و انواع میگو، نخل داری و بویژه لنج‌سازی متمرکز است. (لنج گونه‌ای بلم بسیار بزرگی است که ظرفیت بار و مسافر دارد و سابقاً با بادبان آن را به حرکت درمی‌آوردند ولی اکنون چندسده‌ای است موتور بر آنها سوار می‌کنند که نیرو و سرعت بیشتری دارند و می‌توان آن را برای گرفتن ماهی‌ها به سهولت میان آب‌های دریا به حرکت درآورد.)

نگاه کلی و سخن پایانی

تنوع و گوناگونی اقلیمی چشم‌اندازهای کرانه‌های جزیره قشم، بی‌تردید در جهان کم‌نظیر است. بزرگی، گنجایش و درازای جزیره، عمق متفاوت کرانه‌ی دریا، مسیر حرکت و گردش آب و وارد شدن منظم آب رودخانه‌ها، موجب گردیده که در گوشه و کنار قشم، زیستگاه‌های گوناگونی پدید آید.

چند گونه ساحل ماسه‌ای، ساحل صخره‌ای، ساحل جنگلی و ساحل گلی و موقت (به هنگام جذر و مد دریا)، که هر یک از آنها، زیستگاه‌های ویژه‌ای برای گیاهان و جانوران متفاوت و گوناگونی هستند و همین موجب شده تا تنوع زیستی جالب و کم‌نظیری پیرامون این جزیره پدید آید. آن همه مکان‌های زیبا

و براستی کم‌نظیر برای آسایش جسم و جان آدمی، غواصی، بررسی و مطالعه‌ی زیستی و بالاخره برای عکاسی و فیلمبرداری که از هر چهارسو، آب نیلگون خلیج فارس هویداست در جزیره وجود دارد.

طرز و شیوه‌ی رقص بندری در جهان هنر در گستره‌ی جهان استثنایی و منحصر است و طرفه اینکه بیشتر به جنب و جوش می‌ماند تا رقص و پایکوبی! رقصندگان این رقص یا پایکوبی (که تاریخی چند هزار ساله دارد)، پس از ۲۰ دقیقه جنب و جوش ویژه‌اش، بخوبی می‌توانند ۲۰۰ کالری بسوزانند. شاید به همین دلیل، در این محدوده از کشورمان کمتر افرادی با اضافه وزن دیده می‌شوند. به هنگام فراغ، تقریباً همیشه زن و مرد، پیر و جوان را می‌بینی و می‌شنوی که زمزمه و ترنم کنان دشتی و دشتستانی می‌خوانند و ناخواسته آدمی را به عالم عشق و دوستی و عرفان می‌کشاند و به آرامش گرایش می‌دهند.

خاستگاه‌ها

Encyclopedia Britannica
National Geographic
www.qeshm.ir/persian-siteHistory

لفت نامه استاد دهخدا
فرهنگ اعلام استاد معین.



نمایش قدیمی ترین پرچم جهان متعلق به هزاره سوم پیش از میلاد در موزه ملی ایران، تهران
عکاس: حسین سلمان‌زاده، خبرگزاری فارس

راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی

بخش نخست

حسین شهید مازندرانی (بیژن)

این کتاب با همکاری مشترک فرهنگی و فنی بنیاد نیشابور و مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب فراهم آمده است.

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

چند هزار سال از داستان دور کرانه‌ راستان ایران گذشت. تا شاهنامه فردوسی از میانه‌ آن پدیدار شد، و در این یک هزار سال هیچ ایرانی را پروای آن نبود تا گزارشی (تفسیر) پیرامون آن بنویسد، باز آنکه، این کارنامه‌ فرو و بزرگمردی و سالاری، بیش از هر دفتر دیگر نیاز به نگرش، گزارش و بازبینی دارد! سالی چند است که بیگانگان به برخی بخش‌های دفترهای پهلوی و اوستا و آنگاه به شاهنامه می‌نگرند و بنا بر گمان خود واژه‌ای یا نامی یا داستانی را گزارش می‌کنند، و چون روش آنان در این بازبینی و گزارش بر پایه‌ نگرش به داستان‌های سراپا دروغ خدایان نیرنگ باز یونانی و داستان‌های کژۀ رومی است، به خورشید رخشان داستان ایران نیز چنان می‌گردند که به گرداب‌های تیره‌ شبانگهان دریاها دور!

از سال ۱۳۵۸ که نخستین گزارش بر شاهنامه در بنیاد نیشابور فراهم آمد^۱ و به شادی روان نیاکان ارجمند به جوانان ایران پیشکش شد، برخی از ایرانیان را انگیزه گشت تا بیش از پیش به داستان راستان بنگرند و ببیندیشند و این روش و کوشش فرخنده می‌باید دست کم یک هزار سال دنبال شود، تا آیندگان به روشنی از سرگذشت پیشینیان آگاه شوند و از اندرز آن برخوردار گردند!

حسین شهید مازندرانی (بیژن) پژوهشگر فرزانه که از چند سال پیش، به «فرهنگ نام‌های شاهنامه» پرداخته است و کار ایشان اکنون آماده رفتن به چاپخانه است، در انجمن‌های شاهنامه‌خوانی که در بنیاد نیشابور داشته و داریم، نرم‌کم‌نمک به آنجا رسید که درباره‌ نام‌های سرزمین‌های ایرانی و انیرانی شاهنامه نیز می‌باید کند و کاو کرد و پسانگاه نگاره‌ای از جهان شاهنامه پیش روی ما روی نمود و نگاره کم‌کم بدین سان که اکنون در دست دارید فراهم آمد، و آنگاه جناب آقای مهندس عباس سحاب مدیر سازمان فرهنگی سحاب و همکارشان علی بابا عسگری، پژوهنده سخت‌کوش و سخت‌کار جغرافیای ایران و دیگر همکاران‌شان دست ما را گرفتند و کار را چونانکه می‌نگرید به سامان رساندند. و این نخستین گام در بررسی نام‌های سرزمین‌ها و نیز نگاره جهان شاهنامه و چگونگی ایران در میان جان آن است، و امید می‌بندیم به آنکه در آینده نیز پژوهندگان فرهنگ ایران سر این رشته را نگاه بدارند، تا آنجا که آیندگان به یک نگاره بی‌چون و چرا در جهان شاهنامه دست یابند، و روان نیاکان را شاد سازند.

به یاری یزدان

فریدون جنیدی، بنیاد نیشابور، ۱۳۷۰ خورشیدی

به‌استاد ارجمند فریدون جنیدی پیشکش شد.

دفتری که در پیش رو دارید، راهنمای نقشه‌ای است که در آن جای‌های جغرافیایی و برخی از ساختمان‌ها که از آنها در شاهنامه فردوسی توسی، سخن به میان آمده، نشان داده شده است، تا دوستداران شاهنامه فردوسی و دیگر پژوهندگان در این زمینه، بتوانند به هنگام خواندن این نامه جاودان فرهنگ ایرانی، بی‌آنکه به کتاب‌های گوناگون — که حتی برخی از آنها نیز نایاب است — مراجعه کنند، با نگرستن به نقشه و این دفتر راهنما، به آسانی، حدود و جایگاه نام جغرافیایی یاد شده در شاهنامه را پیدا کرده و بدون از دست دادن زمان

بیشتر، بتوانند از شاهنامه بیش از پیش سود ببرند. همچنین دریابند که شاهنامه خود به تنهایی یکی از مهمترین منابع جغرافیایی ایران کهن می‌باشد، و دریایی است که تا کنون نام برخی از جایگاه‌های جغرافیایی جهان بویژه نام‌های ایرانی را در خود نگهداشته است.

تهیه این نقشه پس از پایان یافتن پژوهش در نام‌های جغرافیایی یاد شده در شاهنامه که همراه با نام کسان در دفتری با نام «فرهنگ نام‌های شاهنامه، نام کسان و جای‌ها» که نگارنده به انجام رسانیده و بزودی از سوی بنیاد نیشابور و انتشارات بلخ در دسترس همگان قرار خواهد گرفت، آغاز شد. بدینگونه که نام‌های به

دست آمده از شاهنامه، با دیگر منابع جغرافیایی بازمانده از روزگار گذشته و نامه‌های تاریخی، و در پاره‌ای موارد نیز با سود جستن از پژوهش‌های تازه، تا آنجا که میسر بود، مکان آنها در روی نقشه مشخص گردید.

ممکن است برای گروهی از خوانندگان این دفتر راهنما، چنین پرسشی پیش آید که چرا برخی از بیت‌ها در زیر نام‌های گوناگون تکرار شده است؟ پاسخ این است که بیت‌هایی برگزیده شده، که برای نخستین بار نام مورد نظر در آنها آمده است. چنانکه همین روش نیز در کتاب «فرهنگ نام‌های شاهنامه، نام کسان و جای‌ها» به کار رفته است.

درخور یادآوری است که تهیه این

نقشه که به آن نام نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی را نهاده‌ایم، برای نخستین بار در ایران و جهان انجام پذیرفته است، و بنابراین نمی‌توان گفت، که کاری بدون کاستی و نارسایی است. پس آرزو دارد، که با یاری پژوهندگان و دوستداران فرهنگ ایرانی، این کاستی‌ها و نارسایی‌ها، اندک اندک به درستی و رسایی هرچه بیشتر بیانجامد.

در شاهنامه فردوسی، حدود ۳۲۵ نام جغرافیایی و نام ساختمان آمده است، که برخی از این نام‌ها بسیار تکرار شده مانند نام ایران، چین، توران، روم، ترک و... و پاره‌ای نیز بیش از یک یا دو بار از آنها نام برده نشده است. مانند: بیشه شهر چین، دشت دوک،

مغان، الماس رود و ...

ناگفته نماند که شمار یاد شده، یعنی ۳۲۵ نامی که نگارنده به دست آورده، از روی سه چاپ تقریباً معتبر شاهنامه می‌باشد: یکی شاهنامه چاپ بروخیم، معروف به چاپ تهران، یکی شاهنامه چاپ مسکو، و سومی نیز شاهنامه چاپ ژول مول، معروف به چاپ پاریس. عبارت «تقریباً معتبر» را به کار بردیم از آن جهت که درست‌ترین دست‌نویس شاهنامه فردوسی یا تصحیح شده آن که نزدیک‌ترین متن به نوشته خود فردوسی باشد هنوز به دست نیامده یا تصحیح آن به انجام نرسیده است. بنابراین نمی‌توان سد در سد به شمار ۳۲۵ نام به دست آمده اطمینان کامل داشت.

همچنین از برخی از این نام‌ها، امروزه هیچ‌گونه آگاهی درست در دست نیست و نمی‌توان جای دقیق آن را مشخص کرد. مانند **الماس رود**، **سگسار**، **تلیمان**، **کنگ دژ**، **آب میم**، **کوه قلو**، **مای هند** و ... که در نقشه شاهنامه فردوسی و این دفتر نامی از آنها به میان نیامده است. یا نام‌هایی

که درباره جایگاه آن نظرات گوناگونی ابراز شده است. مانند **کوه البرز** و **مازندران**.

بایسته است درباره این دو نام به اشاره‌ای کوتاه بسنده کنیم. بر پایه اندیشه و باور ایرانیان باستان، چنانکه در نامه ارجمند اوستا آمده است: البرز نخستن کوهی است که از زمین سر بر آورده و همه کشورهای شرقی و غربی را در برگرفته است. در نامه پهلوی بندش نیز می‌خوانیم که: **اهورامزدا نخست کوه هربرز (البرز) را آفرید و پس از آن دیگر کوه‌ها از زمین رستند**.... البرز پیرامون این زمین به آسمان پیوسته است.

باید افزود که در نامه **جغرافیایی اشکال العالم جیهانی، حدود العالم من المشرق الی المغرب**، از نویسندگانی ناشناس و مسالک و ممالک **استخری** از کوه البرز نامی به میان نیامده است و حمدالله مستوفی نیز در **نزهة القلوب**، کوه البرز را همان کوه‌های قفقاز یا کوه قاف دانسته است، و در برخی از نوشته‌ها نیز از البرز کوه به عنوان کوهی که در سوی هندوستان است

یاد شده است.

در خور نگرش آنکه، به کوه شمالی ری و دماوند، البرز نمی‌گفته‌اند. زیرا در دوره پیش از اسلام، این رشته کوه‌ها را پشت‌خوارگر می‌نامیدند و همانگونه که از منابع تاریخی برمی‌آید، بلندی‌های قصران (کوهساران) و حد عمل ری را دماوند و گاه قارن و رویان می‌نامیدند.

بطور کلی، روشن نیست که نام‌گذاری البرز، بر کوه‌های ری و دماوند از چه تاریخی آغاز شده است، و اینگونه می‌نماید که نام البرز برای کوه‌های شمالی ری و دماوند، بیش از دو یا سه سده نمی‌گذرد.

بنابراین نمی‌توان حدود و جایگاه البرز را در نقشه نشان داد.

درباره نام مازندران نیز باید گفت: جایگاه مازندران آنگونه که از آن در شاهنامه — بویژه در داستان کیکاووس — یاد شده است، دقیقاً معلوم نیست. زیرا در شاهنامه و دیگر نامه‌هایی که هم زمان با آن و یا پیش از آن در دسترس است، نام مازندران به معنی تبرستان به کار نرفته است.

چنانکه در **دربیاچه کهن شاهنامه ابومنصوری** نیز آمده: «آفتاب بر آمدن را باختر خواندند و فرو شدن را خاور خواندند و شام و یمن را مازندران خواندند ... و از چپ روم خاوریان دارند و مازندریان دارند و مصر گویند از مازندران است.»

در **تاریخ طبرستان** پسر اسفندیار نیز آمده است: «مازندران محدث است به حکم آنکه مازندران بحد مغرب است» چنانکه همین معنی در **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران** ظهیرالدین مرعشی نیز آمده است. همچنین **ملک‌شاه حسین غیاث‌الدین سیستانی** نیز در **احیاء الملوک**، مازندران را ناحیه‌ای در بلاد شام دانسته و حتی مصرعی نیز از شاهنامه نقل کرده است: «تو مازندران شام را دان و بس». هرچند که نگارنده در شاهنامه‌هایی که در دسترس داشت جستجو بسیار کرد و چنین مصراع‌ی نیافت.

استاد ارجمند فریدون جنیدی، مازندران را همان سرزمین‌های کوهستانی تبرستان می‌داند.^۲ و دکتر صادق کیا نیز احتمال داده‌اند که



مازندران باید جایی در هندوستان یا نزدیکی‌های آن بوده باشد. پس، نام مازندران نیز نمی‌تواند جایگاه ویژه‌ای در **نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی** داشته باشد.

نکته دیگر که درخور نگرش می‌باشد آنکه، نام برخی از دلاوران و کسانی که از آنها در شاهنامه یاد شده است و یا در رویدادها دست داشته‌اند، نام قوم و قبیله و تیره‌ای از مردمان بوده که سرزمینی را منسوب به آنها کرده‌اند. و یا وارون آن که نام سرزمینی منسوب به مردمان شده است. مانند نام: **ایلا، برزویلا، بوراب، تخوار، کنایون، خوزان، منوشان، کشانی و ...** که از اینگونه نام‌ها نیز در نقشه شاهنامه و این دفتر یاد شده است.

در اینجا تنها به چند نمونه از آن اشاره می‌شود. پس از جنگ معروف به «دوازده رخ» که در آن پیران ویسه سپهسالار توران زمین به دست گودرز کشته شد، افراسیاب سوگند خورد، تا از کیخسرو کین ستاند و تا زمانی که کیخسرو را از میان برنداشته است، از پا ننشیند. پس با سپاهی آراسته از آمودریا (جیحون) می‌گذرد. کیخسرو نیز سپاهی از جنگاور آراسته، که در آن بزرگان و دلیرانی چون رستم و گودرز و گوی و توس شرکت داشتند، به پیشواز آنان می‌فرستد. چون دو سپاه به انبوه بر یکدیگر می‌تازند، تورانیان شکست خورده، گروهی کشته می‌شوند، و گروهی نیز راه گریز در پیش می‌گیرند.

افراسیاب که از این شکست به خشم آمده بود، به سوی ایرانیان تاخته و چند دلاور نامی را می‌کشد. کیخسرو نیز به سوی افراسیاب رفته، اما گرسیوز، برادر افراسیاب، عنان اسب افراسیاب را گرفته و به ریگ آموی می‌شتابند. پس از گریز افراسیاب، سه دلاور تورانی به نام‌های استقیلا، ایلا و برزویلا بر آن می‌شوند تا با کیخسرو نبرد کنند.

چو او باز گشت استقیلا چو گرد بیامد که با شاه جوید نبرد دمان شاه ایلا چو جنگی پلنگ دگر برزویلا سرافراز جنگ کیخسرو نخست استقیلا را

با نیزه از زین برگرفته و بر زمین می‌زند، و شاه ایلا چون کشته شدن استقیلا را می‌بیند، با کیخسرو به جنگ می‌پردازد.

دمانشاه ایلا به پیش سپاه یکی نیزه زد بر کمر بند شاه نبد کارگر نیزه بر جوشش نه ترس آمد اندر دل روشش چو خسرو دل و زور او را بدید سبک تیغ تیز از میان برکشید بزد بر میانش بدو نیم کرد دل برزویلا پر از بیم کرد سبک برزویلا چو آن زخم شاه بدید آن دل و زور و آن دستگاه به تاریکی اندر گریزان برفت همی پوست بر تنش گفتم بگفت

همه آگاهی ما از شاهنامه فردوسی درباره ایلا و برزویلا همین چند بیت بود که از آن یاد کردیم. اما درباره ایلا باید گفت که در نامه گرانمایه **حدود العالم من المشرق الی المغرب**، که به سال ۳۲۷ توسط نویسنده‌ای ناشناس نوشته شده، آمده است: «و دیگر رودیست ایلا خوانند از کوه ارغاجارت بردارد و بناحیت شمال فرود آید و به دریای آسیکوک (ایسی گول) افتد.»^۳

باید یادآور شد که کوه ارغاجارت همان رشته کوه‌های تیان‌شان در چین غربی است، و نام رود ایلا همان رود ایلی در قزاقستان کنونی است که به دریاچه بالخاش یا بالکاش می‌ریزد. در حالی که دریاچه ایسی گول در جنوب بالکاش قرار دارد، و در نقشه‌های جغرافیایی نیز دیده می‌شود که رود ایلی (ایلا) به دریاچه بالکاش می‌ریزد، نه دریاچه ایسی گول، و معلوم نیست چرا چنین اشتباهی در کتاب **حدود العالم** رخ داده است. اما برزویلا، که از چنگ کیخسرو گریخت....

این نام در کتاب **مجمل التواریخ والقصص**، به گونه «برزویلا» آمده^۴، و در **زین الاخبار** گردیزی نیز می‌خوانیم که: یکی از اقوام بلکار (بلغار) «برسولا» نام داشته که با خزریان داد و ستد می‌کردند.^۵ همچنین در **حدود العالم**، نام برزویلا بگونه «بهضولا» یا «برچولا»

آمده^۶ و ابن رسته نیز از آن بگونه «برصولا» نام برده است.^۷ مینورسکی نیز این نام را در نزدیکی کیف کنونی با نام ایستگاه راه‌آهنی به نام «برزولا» میان کیف و اودیسسه واقع در اوکراین تطبیق داده است.^۸

بنابر این آشکار می‌شود که نام قوم یا سرزمینی در داستان‌های شاهنامه به گونه نام دلاور و یا شاهی به کار برده شده است. در این باره می‌توان نمونه‌های بسیاری را یاد کرد که در این دفتر جای آن نیست و بهتر است خوانندگان ارجمند این دفتر به «فرهنگ شاهنامه، نام کسان و جای‌ها» نگاه کنند.

بطور کلی اگر نام‌های جغرافیایی یاد شده در شاهنامه را بر روی نقشه جغرافیایی در نظر بگیریم، گستره‌ای بس بزرگ در برابر ما، آشکار خواهد شد، بدینگونه:

از سوی شرق: هندوستان، کوه‌های هیمالا یا، ختن در سین کیانگ چین، کوه‌های تیان شان در چین.
از سوی شمال: شمال سیردریا (سیحون)، دریاچه بالکاش، رود اورال، رود اتل که به آن ولگا هم می‌گویند. از شمالی‌ترین بخش آن و رود کیماک (کامای امروزی) دریای سیاه، اوکراین.

از سوی غرب: آسیای کوچک، شامل ترکیه و سوریه و بیت المقدس و سواحل آسیای دریای مدیترانه سپس جنوب اسپانیا (اندلس) و آنگاه جنوب ایتالیا یعنی جزیره سیسیل، که از آن در شاهنامه فردوسی به گونه کوه سقیلا نام برده شده است. توضیح آنکه، نام کوه سقیلا در داستان گشتاسپ آمده است. خردمند فرزند توس، فردوسی، در شاهنامه فرموده است: گشتاسپ در روم پس از کشتن اژدهایی که: «خواند ورا ناخردمند گرگ» یک بار دیگر نیز با اژدها روبرو شده و آن را از میان می‌برد. از این اژدها در داستان «به زنی خواستن آهن دختر سیوم قیصر را» گفتگو شده است.

به کوه سقیلا یکی اژدهاست که کشور همه ساله زودر بلاست سقیلا تازی شده و اژده سکیلا است

که یونانیان این نام را سیکلیا Sikelia خوانند. سیکلیا همان جزیره سیسیل در جنوب ایتالیا است. چنانکه تازیان نیز آن را به گونه صقلیه نیز درآورده‌اند. می‌دانیم که در جزیره سیسیل کوه آتشفشانی وجود دارد، به نام اتنا Etna که در شاهنامه از آن کوه آتشفشان، به نام جزیره سیسیل یاد شده است. وصف این کوه و اژدهای آن، در شاهنامه چنین است:

یکی برز کوه است از ایدر نه دور همه جای خوردن بد و کام و سور یکی اژدها بر سر تیغ کوه ازو مردم روم یکسر ستوه همی ز آسمان کرکس اندر کشد ز دریا نهنگ دژم بر کشد همی دود و زهرش بسوزد زمین نخواند بدان مرز چرخ آفرین

باشانی‌هایی که از کوه آتشفشانی اتنا در دست است، و با دلایل استوار و دقیق و مفصل که در فصل اژدها، به وسیله استاد گرانقدر و فرزانه فریدون جنیدی در کتاب ارجمند «زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی» به دست داده شده و در آن با دلایل بی‌شمار و غیرقابل تردید ثابت شده است که اژدهای افسانه‌ها چیزی بجز کوه آتشفشان نیست، بخوبی درمی‌یابیم که اژدهای کوه سقیلا، نیز نمی‌تواند جز همان کوه آتشفشانی در جزیره سیسیل بوده باشد.

باید این نکته را هم افزود، که در شاهنامه از یک سقیلای دیگر نیز یاد شده و این بار این نام در داستان پادشاهی انوشیروان آمده است. آنجا که از «لشکر کشیدن کسری به روم و وام گرفتن از بازرگانان» سخن به میان آمده است. در شاهنامه می‌خوانیم:

حصار سقیلا بیرداختند کزان سو همی تاختن ساختند حلب شد به کردار دریای خون به زنه‌ار شد لشکر باطرون

نام سقیلا به گونه سقیلان نیز آمده است. همانگونه که دیدیم سقیلا گونه

دیگری از نام جزیره سیسیل می باشد. بنابراین نام سقیلا را در این بیت نمی توان بانام جزیره سیسیل سنجید. زیرا هیچگاه انوشروان به ایتالیا و جزیره سیسیل نرفته است. به ویژه آنکه بلافاصله از حلب سخن گفته شده است. پس باید نام سقیلا یا سقیلان را در پیرامون حلب در سوریه جستجو کنیم. چون این بخش از داستان انوشروان در شاهنامه، مربوط به دوره سوم جنگ ایران و روم، که از سال ۵۷۲-۵۷۹ میلادی به درازا انجامید، می باشد. در تاریخ خوانده ایم که خسرو انوشروان چون از پیمان شکنی رومیان آگاه شد، با آنکه بیشتر از هفتاد سال از عمرش می گذشت، مانند سردار جوانی پا در رکاب نهاده، و در پیشاپیش سپاه خود «ادرمان» Adarman را با شش هزار تن روانه جنگ کرد. نزدیک بود که «ادرمان» دچار شکست شود که ناگاه خسرو انوشروان با سپاهیانش در رسیدند و رومیان را از شهر نصیبین دور ساختند. رومیان از نصیبین به شهر دارا گریختند. انوشروان نیز سپاهیان را

برای محاصره شهر بسیج کرد. در همین هنگام «ادرمان» نیز با لشکریان خود در نزدیکی سیرسه سیوم (سیرسیوم) Circesium از رود فرات گذشته، به سوریه درآمد و اگر چه نتوانست انتاکیه را به دست آورد، ولی شهر اپامیا و سله سیریا Coelesyria را تصرف کرد. این سله سیریا همان سقیلا دوم یا سقیلان یاد شده در شاهنامه است که امروزه به آن البقا گویند، و در لبنان قرار دارد. باز می گردیم به دنباله محدوده جغرافیایی در شاهنامه. از سوی جنوب: مصر، سواحل غربی دریای قلم (سرخ) شامل سودان و بربرستان و حبشه و یمن، اقیانوس هند، دریای پارس که امروزه به آن نایجادریای عمان گویند، و باز اقیانوس هند تا مجمع الجزایر اندونزی (سندل) و کامبوج (قمار) و برمه (مندل). در اینجا بایسته می دانم که سپاس بی کران خود را نسبت به استاد ارجمندم فریدون جنیدی که برای

تهیه این نقشه از هیچگونه راهنمایی و پشت گرمی دریغ نفرمودند، ابراز دارم. و اگر نارسایی و کاستی در این مجموعه دیده شود همه از من نگارنده است. همچنین از آقای فرشید مشرف از یاران بنیاد نیشابور که در آماده سازی طرح نخستین این نقشه از یاری به من دریغ نکردند سپاسگزارم.

حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)
دیماه یک هزار و سیصد و هفتاد
خورشیدی

(از شماره آینده، این گفتار را از «آ» پی می گیریم و این آگاهی های گرانقدر و نایب را تا پایان حرف «ی» به مدد شماره های پسین تر در اختیار خوانندگان خود قرار خواهیم داد. «میراث ایران»)

پانویس ها

۱. زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی. بنیاد نیشابور ۱۳۵۸.
۲. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به پیشگفتار

- فریدون جنیدی بر واژه نامه مازندرانی چاپ بنیاد نیشابور ۱۳۶۸، که در آنجا به گستردگی درباره ماز و کوه و نیز دوبین که تبدیل به دیوشده است، سخن به میان آمده و بدن سان دیوان مازندران برجستگی های البرز کنونی اند که بزرگترین آنان دوبین سید یا دماوند بوده باشد.
۳. حدود العالم من المشرق الی المغرب. به کوشش دکتر منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲، ص ۴۰.
۴. مجمل التواریخ و القصص. نویسنده ناشناس. تصحیح ملک الشعراء بهار، کلاله خاور، ص ۹۰.
۵. زین الاخبار. یا تاریخ گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود گردیزی. تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۵۸۵.
۶. حدود العالم. ص ۱۹۴.
۷. الاعلاق النفیسه. ابن رسته، ترجمه و تعلیق دکتر حسین قره چانلو، امیرکبیر ۱۳۶۵، ص ۱۶۴.
۸. نقل از تاریخ گردیزی. ص ۵۸۵، یادداشت ۱.

سنگباران

ثریا پاستور (لوس آنجلس)

آشیانه ی سنگی دل های حریرید

آه، ای سنگ هایی که به سویم پرتاب می شوید
رخ از من برتابید

می خواهند

نه ضربه و تازیانه

آه، ای سنگ هایی که به سویم پرتاب می شوید

رخ از من برتابید

و با چرخشی اعجاب آور،

چهره ی سنگ به دست ها را

نشانه بگیرید

و حدقه ی دیدگان شان را

بجای نور و سپیدی

لبریز از سیاهی و تاریکی سازید

و با بارانی از سنگ،

پلیدی ها و سیاهی های نشسته بر

چهره ی دیو صفتهای شان را

بشوید

و در بیابان بی آب دیدگان شان،

گل های سنگی

سبز کنید

چهره ام، دیوار خون

دیدگانم، جوی خون

اشک هایم، رنگ خون

بر وجودم، سایه ی یک مرگ سرخ

داستانم، افسانه ی تلخ

یک مرگ سترگ

چهره ام، مهریانی

نفسم، زندگانی

گونه هایم، نوازش

وجودم، آرامش

چشم هایم، سرمه

و لب هایم، بوسه و خنده

ای سنگ های مهربان!

ای مظهر صبری ها و پایداری ها

ای سنگ هایی که به سویم پرتاب می شوید

خود را

از سکوی پرتاب

و از لابلای مشت های خشم آلود بی عاطفه

برهانید.

ای سنگ هایی که اسیر پنجه های بد خواهانید

ای سنگ های ریز و درشت

ای شماها که صفای چشمه سارانید

تکیه گاه خسته دلانید

کنج خلوت عشاقید

فرش سنگی طبیعتید

خریده

حمید ایزدپناه (پاریس)
لرستان‌شناسی، ایران‌شناسی

هر بنده‌ای که هست به بلغار و هند و روم
آن بنده را به سیم و زر خود خریده گیر
سعدی

پسندیده نبوده و نیست.

اگر چه در پارسی باستان و پهلوی، واژه بندک یا Bandaka، با همان معنای عبد و بنده و برده آمده است. اما در هیچ زمان و دوره‌ای، ایرانیان، حتا با اسیران جنگی که از سپاه دشمن می‌گرفتند و اسیر جنگی محسوب می‌شدند، رفتار برده‌وارانه نداشتند. هزاران قطعه سفالینه‌هایی که از کاوش‌های شوش، شهری که بیشتر مرکز اداری هخامنشیان بود و یا از تخت جمشید به دست آمده‌اند و از تعدادی که تا کنون خوانده شده، حکایت از نظم و ترتیب ویژه‌ای در میان کارگران و مزدبگیران زن و مردی دارد که در آنجا به کار مشغول بوده‌اند، حقوق و بهره‌هریک از آنان معلوم و مشخص گردیده است. اما درباره‌برده و به کار گماشتن آنها به نام برده‌کاری و یا برده‌داری، اشاره‌ای ندارند. در سنگ‌نوشته‌های دوره هخامنشیان و اشکانیان و سپس در زمان ساسانیان و یا در فرمان‌های شاهی و حکومتی و سندهای بازرگانی ایرانیان ملاک مدرکی ثبت نشده و یا مورخین کشورهای دیگر خبری نداده‌اند. اما در همان دوره و زمان‌ها، در اغلب سرزمین‌ها و کشورها و حکومت‌های جهان، برده‌داری و برده‌فروشی یکی از شاخص‌ها و شاخه‌های سودآور بازرگانی بود و انسان‌ها که به صورت متاع خرید و فروش می‌شدند، در سرزمین‌های عرب‌نشین و از جمله در جزیره‌العرب و شهر مکه که محل پیدایش اسلام بود، برده‌داری و خرید و فروش برده، تجارتی سودآور بود.

یکی از راه‌های برده‌سازی و برده‌پروری در عربستان، از راه جنگ‌های داخلی و قبیله‌ای و قومی بود. همه کسان از زن و مرد و کودک و پیر و جوان که به اسارت درمی‌آمدند، پس از سلب هویت، به فروش می‌رسیدند و یا تحت شرایطی سخت با درجاتی پایین‌تر، در سلک خانوادگی و قبیله‌ای درمی‌آوردند. بخشی از این رسم و شیوه شوم، به روایت ابن خلدون، چنین بود که:

کاربرد ظاهری واژه «خریده» به ذهن آشنا است و شاید در گفتگوهای روزانه خود بگوئیم و یا از دیگران بشنویم. در متن‌های کهن نیز گاه به صورت مصدر مرکب آن، مانند ابتیاع شدن و یا خریده آمدن، در مورد خریدن برده و غلام و کنیز به کار رفته است.

در لغت‌نامه دهخدا نیز نمونه‌هایی از این کاربرد و به همین معنا از تاریخ بیهقی نقل شده است. از جمله: «... معاذالله که خریده نعمت هایشان باشد کسی» و یا «... غلامی ترک به سرای امیر آورده بودند تا خریده آید».

سعدی جهان دیده هم این نوع واژه و متن‌ها و نوشته مربوط به بنده و خریده و مانند آن را بلغاری و هندی و رومی و «غیرایرانی» یا «انشهریک»، توصیف می‌کند. در واقع اگر کسانی که در تجارت برده، کاری انجام می‌دادند، اقوامی غیرایرانی بوده‌اند که در محدوده جغرافیایی ایران می‌زیسته‌اند، مانند بابلی‌ها و سومری‌ها و اکدی‌ها، عیلامی‌ها یا سامی‌ها و دیگران، که در مرزبندی‌های امپراطوری ایران برابر سنت و آیین و فرهنگ خودشان رفتار می‌کرده‌اند. در این باره و در برخورد این نوع اندیشه، و منش و روش، نه تنها ایرانیان با آنها همراه نبوده‌اند، که در جهت لغو چنان رفتارها کوشا بوده‌اند. از جمله به هنگام فتح بابل و از جمله لغو برده‌داری است که در منشور حقوق بشر کورش بزرگ به آن اشاره شده است. در آن منشور سفالی که اکنون در موزه لندن نگهداری می‌شود، از جمله آمده است:

منم، کورش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه
دادگر، شاه بابل، شاه سومر و اکد. شاه
چهار گوشه جهان....

آنگاه که بدون جنگ و رزم وارد بابل
شدم:

همه مردم گام‌های مرا به شادمانی
پذیرفتند، در بارگاه پادشاهان بابل، بر
تخت شهریاری نشستم.

... ارتش بزرگ من به آرامی، وارد بابل
شد. نگذاشتم رنج و آزاری به مردم آن شهر
و آن سرزمین وارد شود. وضع داخلی بابل
و جایگاه مقدسش، قلب مرا تکان داد. من
برای صلح کوشش کردم. نبونید، مردم در
مانده بابل را به بردگی کشانده بود، کاری
که درخور شأن آنان نبود.

من برده‌داری را برانداختم، به بدبختی
آنان خاتمه دادم. فرمان دادم که همه
مردم در پرستش خدای خود، آزاد باشند
و آنان را نیازارند، فرمان دادم که هیچکس
اهالی شهر را از هستی ساقط نکند.
(منشور حقوق بشر کورش بزرگ)

از سوی دیگر، در آیین زرتشتی، برده‌داری و تجارت و خرید و فروش انسان‌ها (خریده) کاری

«کسانی که مالک و خواجه بردگان و
بندگان (موالی) بودند که آنها را خریداری
و یا از راه جنگ به اسارت گرفته بودند،
نخست آنها را در چهارچوب عصبيت قبیله
خود تربیت نموده و آموزش می‌دادند و
سپس وادارشان به گرایش و تبعیت از
رسم و رفتار قبیله خود می‌کردند. پس
از سلب نام و هویت نسبی و موروثی، به
آنان در چهارچوب عصبيت قبیله خود، نام
و نسب و هویت تازه‌ای دادند. از آن پس
خانه‌زاد خواجهگان محسوب شده و مجبور
به فراموش کردن هویت اصلی و نام و نسب
گذشته خود بودند. (مقدمه ابن خلدون،
ترجمه محمد پروین گنابادی، ترجمه و
نشر کتاب، ج ۱ ص ۲۶۴ تا ۲۶۵)

پس از یورش عرب‌ها به ایران و از میان رفتن
مرزهای جغرافیایی و قوانین دوره ساسانیان و جایگزین
شدن تدریجی زبان عربی بجای پارسی و روش‌ها و
سنت‌ها و آداب تازه آیینی و اجتماعی بجای گذشته
و خوار و خفیف شمردن مسلمانان غیرعرب، بسیاری
از ایرانیانی هم که در آن یورش، اسیر و گرفتار آمدند،
با این شیوه و روش ناپسند در سلک برده و موالی
درآورده شدند و برابر سنت قبیله‌های دوره جاهلیت،
که اشارت رفت، با آنان رفتار شد و از آنان سلب نام
و هویت و نسب شد و یا در تازی‌گردانی و تعریب، به
آنان نام و نسب و یا کنیه‌ای تازه‌ای داده شد. مانند
دانشمند بزرگ ایرانی به نام دادبه که او را ابولؤلؤ (گویا
فیروزان دختری داشت به نام مروارید که عرب‌ها او
را به نام دخترش نامیدند (لؤلؤ= مروارید) نام دادند.
از این جهت اینک ما بسیاری از آنان را نمی‌شناسیم
زیرا در کتاب‌های تاریخی به نام و شخصیتی عربی
معرفی شده‌اند.

در عربستان پرستش بت‌ها معمول بود. در کعبه
بیش از سیصد بت به صورت‌های انسان و حیوان و یا
گیاه وجود داشت (ترجمه تاریخ تمدن جرجی زیدان،
ج ۱، ص ۲۰). تعدادی از این بت‌ها متعلق به قبیله‌های
معروف و صاحب نامی بود که اغلب نام شخص و یا قبیله
خود را از نام بت‌ها گرفته بودند. از جمله لات، عزی،
منات، شمس و مناف بودند. بعضی از قبایل و یا افراد
آن به عنوان اثبات بندگی و ستایش و بیان ارادت و
تقرب خود و قوم، قبیله‌اش را مخلوق و بنده و عبد
بت‌های خود می‌نامیدند و یا معرفی می‌کردند. مانند
عبدالات، عبدالمناف، عبدالشمس و مانند آن.

واژه «عبد» در رابطه اعتقاد و پرستش میان
بت‌هایی چون لات و مناف و عزی و مناف مفهوم خالق
و مخلوقی و مالک و مملوکی را بیان می‌کرد. عبد در
حالت اضافه بیانی در عصر و فضای توحیدی و اسلامی
نیز پذیرفته شد، ولی به شکل عبدالله و مانند آن درآمد
و رابطه میان خداوند و آفریدگار و آفریدگان، بر پایه و

اساس معنایی بنده و عبد قرار داده شد. گرچه بعدها و با گسترش اسلام و پیدا شدن فرقه‌های مذهبی از جمله شیعه، برای اظهار ارادت به پیشوایان مذهبی خویش، نامگذاری‌های فرزندان و یا خانواده هم به شکل‌های عبدالعلی، عبدالحسین، عبدالرسول و مانند آن نیز معمول شد و سپس به دیوان و نوشته‌های تملق‌بار فرمانروایان راه یافت.

۱. واژه «غلام» هم با همان معنای عبد و اظهار بندگی به کار گرفته شد. مانند غلام رضا — غلام عباس، غلام محمد... واژه در قرآن هم آمده است (قال رب انی یكون لی غلام وقد بلغنی الکبر... قرآن سوره ۳ آیه ۴۰) واژه غلام در پارسی به معنای کودک است. در فرهنگ آندراج آمده که: غلام به معنای کودک و اطلاق به پسر خردسال است. اما پارسیان غلام را به معنای مطلق بنده و پسر استعمال کنند. گاه برای اظهار ارادت بیشتر عنوان غلام حلقه به گوش هم گفته شده است. واژه غلام در شعر و ادب زبان پارسی فراوان آمده است:

غلام آن سبک روحم که با ما سر گران دارد
جوابش تلخ و پنداری شکر زیر زبان دارد

سعدی

غلام همت رندان و پاکبازانم
که از محبت با دوست دشمن خویشند

سعدی

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
حافظ

باری، در قوانین و احکام اسلامی هم اگرچه برده‌داری و خرید و فروش آن مورد تأیید قرار نگرفت، اما بازار و کسب آن نیز تحریم نشد. شاید به دلیل آنکه بازار عمده اقتصادی عمومی بود و با سیاست‌های تبلیغی اسلام، همخوان نبود. اما در احادیث و اخبار اسلامی، مردم به ویژه سرمایه‌داران را برای خریدن و آزادی بندگان و برده‌ها تشویق می‌کنند و آن را نوعی از عبادت محسوب می‌کنند. و یا جریمه برخی از کردار و گناهان را به خریداری و آزادی تعدادی از بندگان و کنیزان و غلامان، قرار داده اند، چنانکه سلمان فارسی نیز روزی برده‌ای بوده که به وسیله پیامبر اسلام (ص) خریداری و آزاد شد.

در نتیجه، از آن روز زمینه به کارگیری واژه «بنده، خریده و بنده‌پروری و زرخرید خانه‌زاد، عبد و عبید و غلام و یا خواجه و مولا» در ایران و در ادبیات نوشتنی و گفتاری در شعر و نثر و گفتار روزانه ما حتا تا امروز فراوان به کاررفته و می‌رود (لغتنامه دهخدا).

همه شهر ایران بدو زنده‌اند

اگر شهریارند و گر بنده‌اند

فردوسی

چون هندوان به پیش گل و بلبل

زاغ سیاه، بنده و مولا شد

ناصرخسرو

بسی بنده و بندی آزاد کرد

ز یزدان به نیکی بسی یاد کرد

نظامی

بتدریج و با گذشت زمان، صنعت و بازار

برده‌فروشی نیز معمول شد که به نوعی طبقه بندی

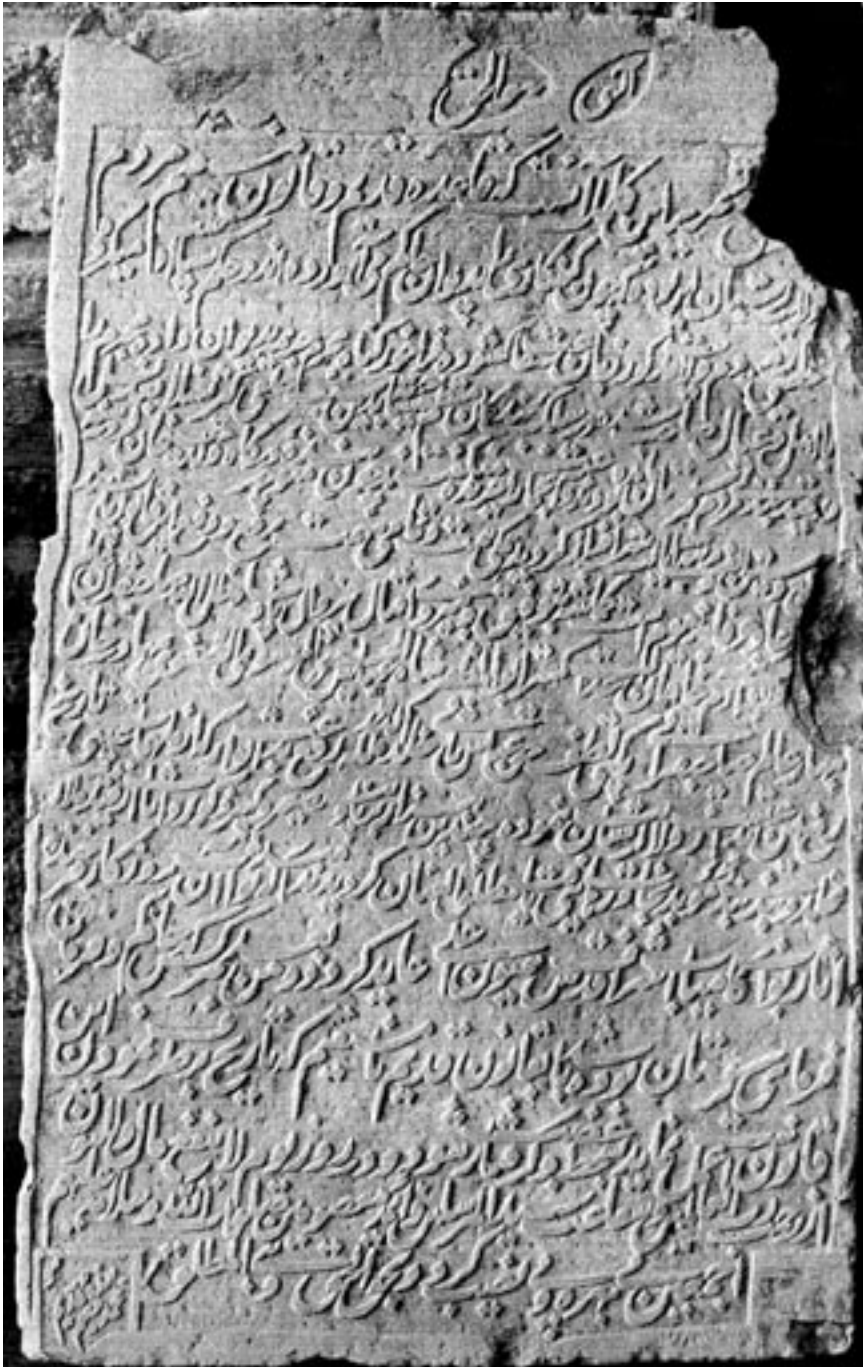
تازه اجتماعی انجامید که پیش از آن وجود نداشت.

«خریده»ها مردمان تهیدستی از جامعه بودند که در نظام زندگی تا زمان نشر این آگهی، ناخواسته به مطاع این بازار ترسناک و رنج‌بار تبدیل می‌شدند. چه شرايطی و موجبی در این زمان به وجود آمده بود که به الغا و تحریم کار خرید و فروش انسان‌ها انجامیده است؟ خود تحقیقی گسترده را می‌طلبد.

در زمان صفویان، فرمان‌های مهمی را که باید

در محدوده فرمانروایی شاهان به آگاهی همگان

می‌رسید، برای والیان و فرمانروایان ایالت‌ها



گنج محبت

ای برترین قله عزت مقام تو

مادر!

درود بر تو و جاوید نام تو

زان لحظه‌ها که غنچه نورسته‌ام

شکفت،

به گلزار دامت،

مادر، دگر

چشم تو، راحت شبی نَخفت.

تا کم شود،

ذره‌ای از بی‌قراری‌ام

یا بگسلد،

رشته‌اندوه وزاری‌ام

مادر،

بسی کوشش و تدبیر کرده‌یی

تا چشمه‌گوهر آشکم فتد ز جوش،

گاه هم به دوش،

گاهی به سینه کشیده‌یی

تا جلوه کرد نقش تبسم به چهره‌ام،

سیمای تو

با همه آزرده‌گی، شکفت

مادر توان:

چشمه جوشان رحمتی،

خورشید جان‌فروزی،

گنج محبتی

عشق‌تورا

به بود وجودم تنیده‌ام

لطف‌تورا

به تار و سرودم دمیده‌ام

اصغر مجیدی (تلی هسی، فلوریدا)

اناث، از قید قلا

س ۱۲: مخلص، و بند بیدی مؤبد، نجات و رهایی یافت، مطلق العنان، گردیدند. امید که ثواب آن روزگار فرخنده...

س ۱۳: آثار، نواب کامیاب اشرف و اقدس به میمون اعلا گردد و من بعد، هر کس که حاکم و فرمان...

س ۱۴: فرمای لرستان بوده باشد، به قانون قدیم نامستقیم، که تاریخ برطرف نمودن این...

س ۱۵: قانون است، عمل نمایند، به سخط و غضب، گرفتار، و روز (یوم لاینفع مال و للبنون)

س ۱۶: از رحمت رب العالمین و شفاعت سیدالمرسلین و ائمه معصومین، صلوات اتته و السلام علیهم

س ۱۷: بی‌بهره و بی‌نصیب گردد. و بحق الحق و نبی المطلق

نکات و واژه‌هایی در این آگهی هست که درخور توجه و دقت و کنجکاوی است.

نخست: آنکه این شیوه و روش به بند کشیدن مردم تهیدست و گاه بزهکار را بدعتی نکوهیده به دامان لرها دانسته که باید از دامان جامعه پاک شود.

دوم: آنکه نشان می‌دهد که ایرانیان، شاید نخستین ملت و مردم و کسانی بوده‌اند که به زشتی کسب و معامله برده‌داری از هر نوع آن از جمله زیر نام «خریده» و نیز زیان‌های اجتماعی آن آگاه بوده و به حرمت خانواده و انسان‌های گرفتار آمده در قید سوداگران، توجه داشته است. در نتیجه برای لغو و تحریم آن، به جان می‌کوشیده‌اند، و برای انجام آن، از عنوان فرمان شاه و دستور ایالتی والی و حکومت‌های بومی، برای لغو آن قانون ضدانسانی، بهره گرفته‌اند.

سوم: آنکه «برده‌داری» را قانونی مذموم و ناپسند و خلاف شرع، اعلام می‌کند که همه مردم باید برای رفع و الغای آن از تمامی توان و همت خود بهره بگیرند. چنین ادعایی پشتوانه قوی اعتقادی را می‌طلبد که نیاز به بررسی بیشتری دارد. بهر صورت این سنگ نوشته، سندی است از یک فراز تاریخی از مردم ایران، و مقابله و مبارزه با بدعت‌ها و قاعده‌های بی‌قاعده و ناثواب در عصر و زمانی خاص.

چهارم: در متن آگهی اشاره شده است که این کار را جزو «... قاعده قدیم و قانون مستقیم مردم ولایت لرستان» اعلام کرده است، ولی نگارنده با آنکه خود بومی‌زاد لرستانم و مدت چهار دهه کار تحقیقی و لرستان‌شناسی انجام داده‌ام، در محدوده کارم در پیش‌کوه و پشتکوه گشته و تحقیق کرده‌ام، چنین نکته و موضوعی را نه دیده‌ام و نه شنیده‌ام. ظاهر مطلب هم نشان می‌دهد که آگهی عمومی بوده که به دیگر ایالات ایران نیز ابلاغ گردیده است.

فرستاده می‌شد تا به آگاهی عموم رسانیده شود. من به هنگام تحقیق و جستجو برای تألیف و تدوین کتاب آثار باستانی و تاریخی لرستان که به دعوت و سفارش انجمن آثار ملی به کار گردآوری مطالب آن مشغول بودم، در یکی از شبستان‌های مسجد جامع خرم‌آباد، چند سنگ نوشته مربوط به زمان حکمرانی شاهان صفوی دیدم که هر یک خود برگه از تاریخ اجتماعی ایران در این زمان به حساب می‌آیند... از جمله این سنگ‌نوشته است که اگر چه موضوع و متن آن بار اول در جلد نخست همان کتاب چاپ شده است، ولی لازم دیدم که بار دیگر با تفصیلی بیشتر، برای آگاهی محققان جوان علاقمند به معرفی آن بپردازم. اندازه آن ۴۸×۸۰ سانتیمتر و ضخامت آن ۱۵ سانتیمتر است و متن آن به پارسی است و شامل ۱۷ سطر به خط نستعلیق است و بر بالا و در وسط آن واژه (آگهی هوالحق) نوشته شده مربوط به سال ۱۰۶۴ هجری قمری است و متنی است روان که خود نمونه‌ای است از نثر انشایی آن زمان.

سطر ۱: آگهی هوالحق

س ۲: غرض از تحریر این کلمات آن است که قاعده قدیم و قانون مستقیم مردم

س ۳: ولایت لرستان، این بوده که چون گنه کاری را به دیوان حاکم می‌آورده‌اند، و حکم سیاست او می‌کرد

س ۴: بعضی از مردم ولایت مذکور، زبان شفاعت گشوده، فراخور گناه مجرم، جریمه به دیوان داده، مجرم را

س ۵: با اهل و عیال، صاحب شده در سلک بندگان، منظم می‌ساخته، بدین سبب خلقی کثیر، نسلا بعد نسل

س ۶: در قید بندگی مردم لرستان، مانده بودند و آن جماعت را نیز خریده می‌گفتند. چون بنده درگاه، منوچهر ولد حسین خان. در سنه:

س ۷: اربع وستین و الف (۱۰۶۴) به رتبه ایالت سرافراز گردید، همگی همت و تمامی نهمت، بر رفع و دفع این قانون ناپسند...

س ۸: که شرعاً و عرفاً مذموم است، بتوفیق و نیروی اقبال بی‌زوال پادشاه ظل الله صاحبقران عالم...

س ۹: زبده اولاد بنی آدم، خاقان عدالت گستر، ابوالمظفر، شاه عباس الحسینی الموسوی صفوی بهادرخان

س ۱۰: بهار عالم صاحبقرانی، متکی، لطف حق، عباس ثانی، خلدالله ملکه، رفع بدعت الوار، که ملهمات عیبی تاریخ

س ۱۱: رفع این بدعت از ولایت لرستان نموده، چندین هزار برنا و پیر، صغیر و کبیر، ذکور و

پس از باز نشستگی با خود عهد کرده بودم که دیگر دست به قلم نبرم. و همچنان بر این پیمان بودم تا هنگامی که پس از پنجاه سال دست سرنوشت پرویز را بر سر راهم قرارداد و وضعیتی پیش آمد که ناگزیر شدم عهد بشکنم و به خاطر روی ماهت و دل پاکت و دوستی بی حساب و کتابت دست به قلم ببرم و برایت نامه بنویسم. پیش از این رخداد که به رغم اراده و تصمیم دست داد برای وفای به عهد و پایداری در تصمیمی که گرفته بودم دور پژوهش را که همه اش با کاغذ و قلم و نوشتن سر و کار دارد خط کشیدم و پیشنهادهای دوستان را برای همکاری رد کردم. نزدیک سه سال است که نه تنها کار پژوهشی را در زمینه کشاورزی، روستایی و توسعه کنار گذاشته‌ام بلکه رفت و آمد با یاران و همکاران را که به گرد پژوهش می‌گردند و هنوز به دور این امام‌زاده طواف می‌کنند به کمترین حد رسانده‌ام و سر و کارم زور رفتن با گل و گیاه‌ست. آبیاری، وجین، هرس، کود دادن، سمپاشی، و در یک کلام باغبانی و نگهداری از گل و درخت آرامشی نسبی ارزانی‌ام کرده است. با طبیعت و در طبیعت زیستن مرا نیز طبیعی‌تر کرده است و بیش از پیش با رستنی‌ها انس گرفته‌ام و در این زمینه هر روز درس تازه‌ای می‌گیرم و تجربه نویی کسب می‌کنم و دانسته‌هایم ژرفای بیشتری پیدا می‌کند.

شاهرخ جان

وقتی انسان با گل و گیاه و اصولاً با کشت و کار سر و کار دارد، چندین عامل برای موفقیت لازم‌ست: شبکیایی، دقت، نظم، موقع‌شناسی و امیدواری، مداومت و پیگیری.

اگر عجله در کارهای عادی کاری شیطانی‌ست در باغبانی و کشاورزی شیطانی‌ترین کارست. اگر شبکیا نباشی نمی‌توانی چند سال پای یک نهال وقت صرف کنی، تیمارش کنی تا بیمار نشود، به این امید که شاید شکوفه زند و بار دهد و دیدگانت به گلش روشن گردد و کامت از شهد میوه‌اش شیرین شود.

باید صبور و دریا دل باشی تا دانه‌ای را که می‌کاری به موقع آتش دهی و بسترش را وجین کنی و مراقبت‌های ضروری را به عمل آوری تا به وقتش که گاه طولانی‌ست و زمانی هم خیلی طولانی‌ست سبز شود و سر از خاک بیرون زند، رشد نماید و زیبایی و رعنائی برایت به ارمغان آورد و گر نه اگر بی‌تابی کنی و هر روز خاک را بهم بزنی و به بستر کاشت زور بروی تا ببینی که دانه در چه مرحله‌ای از رشد است، ناخواسته در نطفه خفه‌اش می‌کنی و یا سبب زود مرگی‌اش می‌شوی، با ولنگاری و باری به هر جهت بودن این کار سامان نمی‌گیرد.

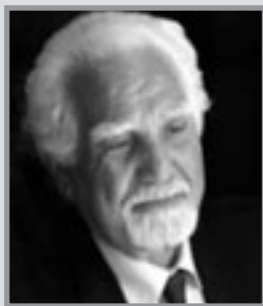
اگر زمان مناسب کشت را رعایت نکنی و اگر بذرخوب و سالم را برنگزینی پس از هزینه‌های بسیار و تلف کردن زمان دراز هنگام بر و ثمر درمی‌یابی که راه رفته را کژ رفته‌ای و اشتباه کرده‌ای.

از یادهای یک دوست

نگاهی به گذر زندگی انسان و هویت او

برگ اول

هوشنگ بافکر (ایران)



پنبه کند و حساب و کتابت را به هم بریزد. کشاورزی اصولاً آمد و نیامد دارد، حتی در کشورهای پیشرفته‌اش، چه برسد به کشاورزی ما که دیمی‌ست.

این واژه دیمی مدت هاست که وارد حوزه ادبیات و مکالمات روزمره مردم شده است و در این زمان به معنای کاری سرسری، حساب نشده والله‌بختگی نیز به کار می‌رود در صورتی که مراد از دیمی در کشاورزی یعنی کشتی که به باران چشم دوخته است و به طور طبیعی از آب باران سیراب و زنده و اما بیشتر وقت‌ها از کمبود و نبود باران میران و نابود می‌شود.

پیش‌ترها بیشترین در صد کشت کشور دیمی بود و به همین جهت کشاورزان و روستاییان همیشه به باران وابسته بودند و چشمانشان به آسمان بود که کی ابر می‌آید و کی باران می‌بارد تا کشت‌شان خشک نشود و زحمت‌شان هدر نرود. شاید بخش مهم شالوده‌بینش و منش قضا و قدری بودن و ایمان به آسمان داشتن روستاییان و کشاورزان بر همین برف و باران، گرما و سرما و حادثه‌های غیر مترقبه استوار شده باشد. طی سال‌های سال در این دیار در همچنان بر همین پاشنه می‌چرخید، یعنی وابستگی به بارش‌ها و چشم امید به آسمان دوختن و اسیر و عبد و عبید برف و باران و هوس‌های پدیده‌های آسمانی شدن.

تنها راه رهایی از بند کم‌آبی و خشکسالی آن بود که آدم‌ها تلاش کنند تا دیدگان از آسمان بر گیرند و به سوی زمین برگردانند تا به راز و رمز درون آن پی ببرند. اگر آسمان دم دست‌شان نبود اما زمین زیر پای‌شان قرار داشت و نشان‌شان می‌داد که از کم‌آبی و بی‌آبی ترک برداشته است و از آدم‌ها کمک می‌خواست. اما آدم‌ها گرفتار و وابسته به آسمان بودند و دست کمک به سوی بالا دراز می‌کردند. پس نمی‌توانستند کمک‌رسان و یاری‌دهنده باشند، ذات هستی‌بخش نبودند تا بتوانند هستی ببخشند. زمین از آنان چیزی خارج از توان آنان طلب نمی‌کرد و تنها می‌خواست که کمی خم شوند و به او توجه کنند؛ او را بکاوند و بشکافند؛ شیارش دهند؛ بذرش بپاشند؛ آبش دهند؛ سیرایش کنند و سبزش کنند؛ و از این خشکی و عطش‌ناکی و برهوتی نجاتش دهند تا خود نیز نجات یابند و محتاج کسی و چیزی نباشند. چون رستگاری زمین، مستلزم هوشیاری و رستگاری انسان

نظم از اصول تعیین‌کننده موفقیت در کشاورزی‌ست، هرچند در هر کاری نظم و ترتیب موجب موفقیت است، اما در این حوزه کمترین بی‌نظمی به معنای رفتن بسوی ناکامی و شکست حتمی است. اگر نظم و قاعده در آبیاری گل و گیاه رعایت نشود، فاجعه به بار می‌آورد. به طور مثال اگر گیاهی که هر روز نیاز به آب دارد و یا هر از چندی کودش باید داد و خاک بسترش را به هم زد و... از روی ولنگاری آتش ندهی و کودش را فراموش کنی و مراقب بسترش نباشی و یا برعکس بی‌جهت آب بیشتر و کود زیادتری بدهی، دیری نمی‌گذرد که هم آثار بی‌توجهی و کم‌توجهی و هم نتایج توجه و دل‌سوزی و خوش خدمتی بیش از حد خود را شاهد خواهی بود.

بی‌توجهی نا مسئولانه و با توجهی خاله خراسانه هر دو مرگ و نابودی گیاه را به بار می‌آورد. علاوه بر نظم و رعایت دوره مشخص تغذیه، باید به حد و اندازه نیاز گیاه نیز توجه کنی و بیش و کمش ندهی که هر دو آن برای گیاه زیان‌آور است.

در کشاورزی زمان هر کاری را تجربه و علم به کمک هم مشخص کرده است. اگر می‌خواهی کشت کنی، تقویم کشت هر محصولی در هر مکانی و در هر آب و هوایی معلوم است. اگر مایلی قلمه بزنی، شرایط آن و زمانش را باید رعایت کنی در غیر این صورت به بی‌راهه رفته‌ای. زمان هرس کردن درختان مشخص است و اگر آن را در نظر نگیری، هم به درختان و هم به خودت زیان می‌رسانی.

یکی دیگر از عوامل موفقیت در کشاورزی امید و پیگیری‌ست. اگر با نخستین ناکامی ناامید شوی و پایت سست شود و توی دلت خالی گردد، کارت با کرام‌الکاتبین است. چنانچه در خود نیروی پایداری و پیگیری سراغ نداری بهتر است از این کار چشم‌پوشی و کار دیگری اختیار کنی.

در کشاورزی بسیاری از عوامل در دست تو نیست. سرما و گرما، برف و باران، سیل و تگرگ، باد و توفان، آفت و ملخ و خشکسالی و آبسالی و... از پدیده‌هایی هستند که تو بر آن کنترل نداری و اگر همه نکته‌های گفته شده در پیش را برای موفقیت مو به مو هم انجام داده باشی، باز ممکن است یکی از این عوامل غیر قابل کنترل و یا (قابل کنترل با زحمت زیاد و هزینه گزاف و غیر اقتصادی) به ناگهان همه رشته‌هایت را

بود. افسوس که انسان افسون آسمان شده بود و این مطلب به این آسانی را درک نمی کرد و به ناگزیر چوبش را نیز می خورد. او گرسنگی و تشنگی می کشید، اما چشم از دورها بر نمی گرفت. زیرا خیال می کرد که از نزدیک و نزدیکان کاری ساخته نیست و همچنان به جایی امید بسته بود که نه به انسان نیاز داشت و نه یاریش را می خواست و نه توانمندی ورستگاریش برایش اهمیت داشت. انسان وابسته و خرافاتی خوار و منکوب دوری و بالایی و ابهت و شگفتی ظاهری آسمان شده و یار دلسوز و دایه همیشه در دسترسش را به چیزی نمی گرفت و بی اعتنا بر او پا می گذاشت و از او می گذشت. خوشبختانه کم کم تعدادی چشم از آسمان برگرفتند و به زمین دوختند و به او دل سپردند و لاجرم از او آموختند که می توانند به خود متکی باشند و در خود بجویند و در خود بیابند.

شاید همین تغییر جهت نگاه انسان و توجه اش به زمین، نخستین گام در جهتی بود که طی کردند، باورها و یقین ها و فلسفه زندگی اش را نیز دستخوش دگرگونی کرد. کم کم آدم ها پی بردند که آسمانی بودن و از آسمان خواستن و رشته هستی خویش را به ریسمان آسمان بستن و در انتظار ابر و باران نشستن تا بیاید و ببارد و چند دانه ای گندم به بار آرد تا شکم گرسنه ای نیم سیر شود، حتی در همین کمترین حد، انتظار بیهوده ای است و به ناگزیر به فکر چاره افتادند.

این بار نگاه جستجوگر انسان به زمین معطوف گشت و به سویی رفت تا بفهمد این همه برف و باران که پدر آسمان بر مادر زمین می بارد و می ریزاند چه می شود و به کجا می رود؟ تلاش فکری و درگیری های ذهنی کم کم به نتیجه رسید و انسان پویا و تلاشگر دریافت که بخشی از این بارش ها به شکل چشمه و برکه و سراب دمی آید و مقداری از آن به صورت بخار به آسمان برمی گردد، اما بخش مهمش در درون زمین مخفی می شود، اما در کجا؟ و چگونه می توان به مخفی گاه آب دست یافت؟

بدون شک برگرفتن نگاه از بالا و توجه به زیر پا روندی آنی و فوری نبود. شاید سال ها به درازا کشید و طی این سال ها انسان های بسیاری به سبب توجه نکردن به زمین و در اثر گرسنگی جان خود را از دست دادند. اما باکی نیست، اکنون دیگر، کاروان کنجکاوان به راه افتاده، چالش فکری دائمی شده و جنبشی همگانی گشته است و زمین کانون توجه و مرکز امید و آرزوها شده است. اکنون تنها نگاه نیست که از آسمان دل کنده و به زمین رو آورده، بلکه دست ها نیز بجای بلند شدن به سوی آسمان و تمنای باران و یاری، به پایین و به جانب زمین روی آورده اند و به زمین توجه می کنند، آن را می کاوند و دلش را می شکافند تا مخفیگاه آب را پیدا کنند. این تلاش ها و کاوش ها به بار می نشیند و انسان با دستان پر از آب و چشمانی نمناک از خوشحالی پیشانی بر زمین می ساید. افسوس هنوز آب نه کافی ست و نه دائمی ست. درست است که دستان را پر و دهان را

سیراب می کند اما مادر زمین تشنه است و پوستش از بی آبی ترک برداشته است و گیاهی بر آن نمی روید و قوتی به بار نمی آید.

خوشبختانه ذهن و دستان انسان جستجوگر در تکاپوست. کندن و کاویدن ادامه دارد. امید به کشف کنام آب روز به روز بیشتر می شود و در نهایت آب را در زیر زمین می یابند. خوشبختانه چون در آن زمان سطح آب های زیرزمینی بالا بود، دستیابی به آب دیری نپایید و انسان به این مائده زندگی و مایه ماندگاری دست یافت و حالا آب بود که که از کنام و مخفیگاهش بیرون آمده و دست آموز و فرمان بردار این موجود پویا و کوشا شده و به هر جایی که نشانش می دادند و به هر مکانی که راهنمایی اش می کردند، شادان و زمزمه کنان می رفت و سیراب می کرد و زندگی می بخشید.

تلاش با هوده انسان میوه های شیرین به بار آورد و کامش را شیرین کرد، اما از همه مهمتر به بهبودی برخی روش ها و تفکرها نیز پی برد و رفته رفته انسان وابسته به آسمان و ادا و اطوارهایش، به زمین دل بست و قوت و روزی اش را از زمین و نیروی دست و بازوی خود طلب کرد و روی دو پای خود ایستاد و در نهایت

انسان کم کم چشم از آسمان برگرفت و به زمین دوخت و به او دل سپرد و لاجرم از او آموخت که می تواند به خود متکی باشد و در خود بجوید و در خود بیابد. همین تغییر جهت نگاه انسان و توجه اش به زمین، نخستین گام در جهتی بود که طی کردند، باورها و یقین ها و فلسفه زندگی اش را نیز دستخوش دگرگونی کرد.

قائم به ذات شد و بیش از پیش به نیروی اندیشه و بازوان خود تکیه کرد و کم کم موانع را از سر راه خود برداشت. البته باید گفت که گام های نخستین را ابتدا با تردید و لرزان و سپس با یقین و محکم برداشت و در راه عدم وابستگی به غیر خویش پیش رفت و این چیز کمی نبود.

بتدریج ترس از پدیده ها جایش را به تلاش برای شناخت آن داد. خرافات و باورهای ناشی از ترس و ناآگاهی و تاریکی که بنیادی سست داشتند، فرو می ریختند و خود باوری و یقین متکی بر آزمون و خطاهای زندگی ریشه می دوانیدند و در فکر و ذهن انسان جا خوش می کردند. دلبری و روشن بینی با آهنگی رو به پیش بر ترس و زبونی و تاریک اندیشی چیره می شد و آفتاب حقیقت ظلمت جهل را به عقب می راند و با هر گامی به پیش میدان و افق بینش و تفکر انسان وسیع تر گشته و دورتر می رفت و در نتیجه او نیز روز به روز توانمندتر می شد.

با نگاه به تاریخ اذعان باید کرد که دیوار بلند توهم و وابستگی به پدیده های خرافای و دروغین روز

به روز بلندایش را از دست می داد تا خاکی و خاکی تر و در نهایت هم سطح خاک شود. دیگر تا ابداع قنات و دستیابی به آب با شیوه ناب و منطقی جابجایی آب از مظهر قنات تا مزرعه راه زیادی نمانده و پیمودن آن برای انسان مسلح به دانش و تفکر و خودباوری و متکی به نیروی بازوان خود امکان پذیر شده بود که شد.

به موازات این دگرگونی های شگرف و اطمینان به دسترسی به آب دائم، فکر یکجانشینی و رهایی از پی آب و علف دویدن قوت گرفت. سکونت گاه ها هم به تبع آن از موقتی به همیشگی تغییر شکل یافت. سیاه چادرها و خیمه های قابل حمل با قاطر و شتر، اسب و خر جایش را به کپره های حصیری و کلبه های چوبی و در نهایت به خانه های گلی و سنگی و آجری داد و با یکجانشینی شیوه زندگی به ناگزیر تغییر و نیازها و قواعد و موازین خودش را نیز ایجاد کرد.

کوچ و جابجایی با هدف تأمین نیازهای انسان و دام با کمترین هزینه صورت می گرفت. انسان کوچ روبه دنبال آب و علف و تأمین غذا بود و چنان هوشمندانه تقویم کوچ را تنظیم کرده بود که همواره و به حداکثر می توانست از مواهب طبیعت بهره مند شود. زمستان به جایی می رفت که از سرما و یخبندان اثری و خبری نباشد و پوشش گیاهی زمین را به رنگ سبز مزین کرده باشد و نیازی نیز به گرم کردن سکونت گاه خود نداشته باشد. در تابستان نیز مکانی را برمی گزید که با تف گرما و خشکی بیابان روبرو نشود و نیازی به مقابله با گرما و خشکی نداشته باشد. برای تطبیق با محیط و اقلیم، بشر حرکت و کوچ را بهترین روش و منطقی ترین راه و رسم زیست یافته بود.

حاضر به براق و خانه به دوش بودن و به کمترین ابزار و وسائل قناعت کردن، نیاز به همکاری و سازماندهی همه نیروهای ایل و قبیله داشت تا با سرعت تمام تصمیم های گرفته شده به اجرا در آید و تحقق یابد. بنابراین مشارکت زنان و یاری کودکان در امور و تقسیم کار میان اعضای خانواده امری ناگزیر بود. بر این شیوه زندگی اقتصاد بسته و خودبسته حاکم بود و داد و ستد در حداقل صورت می گرفت. نظام تهراتی رایج بود و کالا در برابر کالا رد و بدل می شد تا نیازهای محدود عشاير تأمین شود.

حرکت امری دائمی و در تمام درازای سال پیاده و یا سوار بر اسب و قاطر و خر و شتر انجام می شد و جابجایی شیوه دامداری منطبق با چهار فصل سال و با کمترین هزینه بود. رعایت چرخه طبیعت و احترام به آن امکان می داد، تا طبیعت فرصت بازسازی یابد و حیات دوباره به دست آورد و براین منوال به منابع زبان نمی رسید و به محیط زیست لطمه نمی خورد.

در این شیوه زندگی، نه نیازی به کشت علوفه و ساخت و ساز انبارهای وسیع برای نگهداری آذوقه، و نه انرژی برای گرم و خنک کردن سکونت گاه های انسان و دام بود. اما متأسفانه این طریق زندگی کردن منشا تحول و ابداع نیز نبود و نمی توانست فرهنگ ساز باشد، زیرا نیاز و احتیاج است که انسان را وادار به

تلاش و تفکر می‌کند و ناگزیرش می‌کند تا راهی برای جواب‌گویی به نیازهای نامحدود خود بیابد.

تطبیق، هنر هماهنگی انسان با پیرامون خود به منظور تأمین نیازهای روزانه است، اما ابداع و اختراع هنری‌ست که انسان به کمک دانش و تجربه به چیزهای تازه‌ای دست می‌یابد که در پیرامونش وجود ندارد، اما انسان متفکر با استفاده از دانسته‌هایش آن را به وجود می‌آورد تا به نیازهای نامحدود حال و آینده‌اش پاسخ دهد.

اسکان و یکجانشینی فرهنگ‌سازست و خلاقیت را امکان‌پذیر می‌سازد، اما این امر به این معنی نیست که به محض اسکان و در پیش گرفتن راه و رسم شهروندی فوری و حتی موفق به اختراع و ابداع می‌شویم. بر پشت اسب زیستن، و دائم از سردسیر به گرمسیر و یا برعکس راه پیمودن، فرصتی برای کسب دانش و مجالی برای تفکر علمی و تمرین و ممارست به وجود نمی‌آورد. ممکن است در زندگی کوچ‌روانه نیز برحسب اتفاق و از روی کنجکاوی و نیاز به برخی از رموز طبیعت پی برد. به طور مثال به ویژگی‌های گیاهان، منافع و مضار آن برای تندرستی انسان و حیوان دست یافت و نیز امکان دارد، بعضی از فلزات موجود در خاک را شناخت. اما اختراع و ابداع مقوله دیگری است و تنها یکجانشینی و فرهنگ ناشی از آن برمی‌آید و از چهارچوب تطبیق و هماهنگی با پیرامون و حتی کشف فراتر می‌رود. انسان شهروند به یاری دانش و تجربه‌های خود و دیگران پدیده‌هایی را خلق می‌کند که تازگی دارد و نه در طبیعت یافت می‌شود و نه امیدی به یافتن آن می‌رود و تنها حاصل ذهن کاوشگر انسان‌های خلاق و متفکرست.

شاهرخ جان

این پرگویی‌ها برای این بود که برای کمی از خودم بگویم. شاید هنوز یاد نرفته است که پدرم شاهنامه و خداندش حضرت فردوسی را بسیار دوست داشت و شاهنامه را با آهنگ حماسی و رسا می‌خواند و شنوندگان خود را تحت تأثیر قرار می‌داد. آشنایی با شاهنامه و علاقه به خداوند شاهنامه، لابد او را بر آن داشت که نام‌های شاهنامه‌ای بر فرزندان خود بگذارد. با علم به این که هوشنگ‌شاه، نخستین کسی بود که آتش را کشف کرد، نام هوشنگ بر من نهاد به خیال و آرزوی آن که هوشنگش نیز کاشفی دیگر بشود، غافل از این که تفاوت میان این هوشنگ با آن هوشنگ تفاوت از زمین تا آسمان است و من گردن شکسته نه تنها کشفی نکردم، بلکه خود را نیز گم کردم.

به گمانم شاید علتش این باشد که من سالک بزرگراه‌ها و شاهراه‌ها نیستم و بیشتر به کوچک‌راه‌ها و کوره‌راه‌ها تمایل دارم. راهی که انتهاپیش از پیش معلوم باشد، وسوسه‌ام نمی‌کند، اما راهی که سرانجامش نامعلوم باشد و ممکنست حتی به ناکجاآباد ختم شود، همیشه برایم جاذبه داشته است. بر همین قیاس دریای آرام نیز خیلی زود دلم را می‌زند و برایم

یکنواخت می‌شود، اما هنگامی که موج‌ها به حرکت درمی‌آیند و موج بر پشت موج سوار می‌شود و بی‌تابانه به کناره‌ها می‌زند و از تلاش و خشم کف بر لب می‌آورد، موجی از شوق و انگیزه چالش در درونم سر می‌کشد و مرا به سوی امواج می‌رانند. بر یال و بال امواج سوار می‌شوم و چون پر کاهی به هر طرف می‌روم، و گاه در اثر ضربه‌های موج با شتاب به پیش و زمانی به پس و بالاخره به قعر آب کشیده می‌شوم و درست در لحظه‌ای که امید به بالا آمدن و رو آمدن نیست، به کمک موج کوبنده‌تری خود را بر فراز موج می‌بینم و هنوز به خود نیامده‌ام با شدت بیشتری توسط موج دیگری به پیش پرتاب می‌شوم.

این فراز و فرود و پس و پیش رفتن، در هماهنگی با موج‌ها به دست می‌آید و گر نه چنانچه جوانی و نادانی کنی و سینه سپر نمایی تا در برابر موج‌ها به ایستی، ضربه‌های سهمگین و سنگینش خسته‌ات می‌کند و اگر مقاومت و مداومت به خرج دهی از پایت در می‌آورد. پس بهتر آن است که از نیروی موج استفاده نمایی و بر گرده‌اش سوار شوی و همراهی‌اش کنی و بگذاری تا خشمگینانه و کف بر لب به سوی ساحل هدایت کند.

بازگشت به گذشته و یاد گذشته‌ها نه تنها لازم بلکه واجب است، اما به شرط و شروطها! اگر حقایقی را بار گذشته کنیم که واقعیت نداشته باشد، بیش از هر کس خود را گول زده‌ایم و در حال و هوایی رویایی و غیرواقعی نفس خواهیم کشید که برای تندرستی زبان آورست.

شاهرخ جان

متوجه شده‌ای که خصلت تطبیق به میزان کمی در من وجود دارد و گاهی وقت‌ها نیز ناگاهانه و خود به خودی صورت می‌گیرد و همچنین مرا به دنیای ابداع و از این گونه حرف‌ها دسترسی نیست. البته باید بگویم که تطبیق با پیرامون خویش با زندگی الله‌کلنگی و پاندولی متفاوت است. تطبیق شخص را برای کوشش و پیشرفت به سوی زندگی بهتر توانمند می‌سازد، حال آن که زندگی پاندولی در نهایت موجب ایستایی و در جا زدن او می‌شود. مصادیق این نحله فکری بسیار زیاد است، کافی‌ست به دور و بر خودمان دقیق‌تر نگاه کنیم و آن را دریابیم.

می‌شود در تهران، پاریس، مونترآل و نیویورک زیست و از موهبت‌هایش برخوردار شد، اما در درون و از لحاظ فکر و اندیشه همچنان در حال و هوای قوچان، باجگیران، اوغاز و امام‌قلی پرسه زد. شترسواری ما دولا دولاست، چون نه زنگی زنگ هستیم و نه رومی روم. نتیجه‌اش این می‌شود که در ناف آمریکا و در مرکز اروپا دل‌مان برای بوی عطاری

گرد گرفته محله و بقالی نکبت‌بار سر کوجه‌مان تنگ می‌شود و یاد آبگوشت و آش رشته وطنی، آه از نهادمان بلند می‌کند و خاطره چادرنماز گل‌مگلی مادر بزرگ در درون‌مان غوغا به پا می‌سازد و برای طاقچه‌ای که جانماز، قرآن، دیوان حافظ و شاهنامه فردوسی در کنار و یا در بغل هم جا خوش کرده‌اند، نوحه‌سرای می‌کنیم. ورزشگاه‌های بزرگ و عجیب فرنگ و آن سوی آب‌ها با همه نوآوری‌ها و امکاناتش نیاز عاطفی ما را تأمین نمی‌کند و باید در رؤیا و خیال سری هم به زورخانه بزنیم تا رشته‌های هویتی خود را از دست ندهیم. این درگیری درون و برون و این دوگانگی، همیشه حی و حاضر موجب می‌شود که برای ذوب نشدن در اقیانوس پیرامون و از دست دادن هویت خویش، واکنش نشان دهیم و هر آن چه را پشت سر گذاشته ایم و یا به آن پشت کرده‌ایم و یا از ما گرفته‌اند در حد اغراق زیبا و بی‌همتا، دلنشین و بی‌نظیر و استثنایی بدانیم.

قربانت گردم، بازگشت به گذشته و یاد گذشته‌ها نه تنها لازم بلکه واجب است، اما به شرط و شروطها! اگر حقایقی را بار گذشته کنیم که واقعیت نداشته باشد، بیش از هر کس خود را گول زده‌ایم و در حال و هوایی رویایی و غیرواقعی نفس خواهیم کشید که برای تندرستی زبان آورست.

چنگ زدن به دامن لطیف و ظریف هویت با هویت‌سازی بر مبنای واهی و بی‌اساس و دگرگونی و جابجای ضعف‌ها و کمبودها با قوت‌ها و بودها فرق دارد. هویت مجموعه‌ای در هم تنیده از ویژگی‌های بد و نیک و ضعیف و قوی یک قوم است که طی قرن‌ها شکل گرفته است و قوام و دوام یافته است. اگر بنا باشد که ضعف‌ها را به قوت و کمبودها را به بودها تبدیل کنیم، باید نخست آن را بشناسیم و قبول کنیم و سپس بتدریج در رفع و دفع آن بکوشیم، و گر نه نادیده گرفتن و انکار آن در حکم پاک کردن صورت مسئله است.

شاهرخ عزیز و تمیزم

قوچان مدینه فاضله نیست و قوچانی هم انسان کامل. بنابر این به جای فیل هوا کردن و هفت آسمان رازیرپای اسکندر نهادن، بهتر است منصفانه و صادقانه اما دقیق و سختگیرانه به بررسی بنشینیم و عبار سکه‌های رایج درباره فرهنگ و منش و ویژگی‌های قوم خودمان را محک بزنیم تا آن چه زرتست و زرین همچنان بدرخشد و آن چه مسین و بی‌بها، از گردونه داد و ستد و رد و بدل‌ها به کنار گذاشته شود.

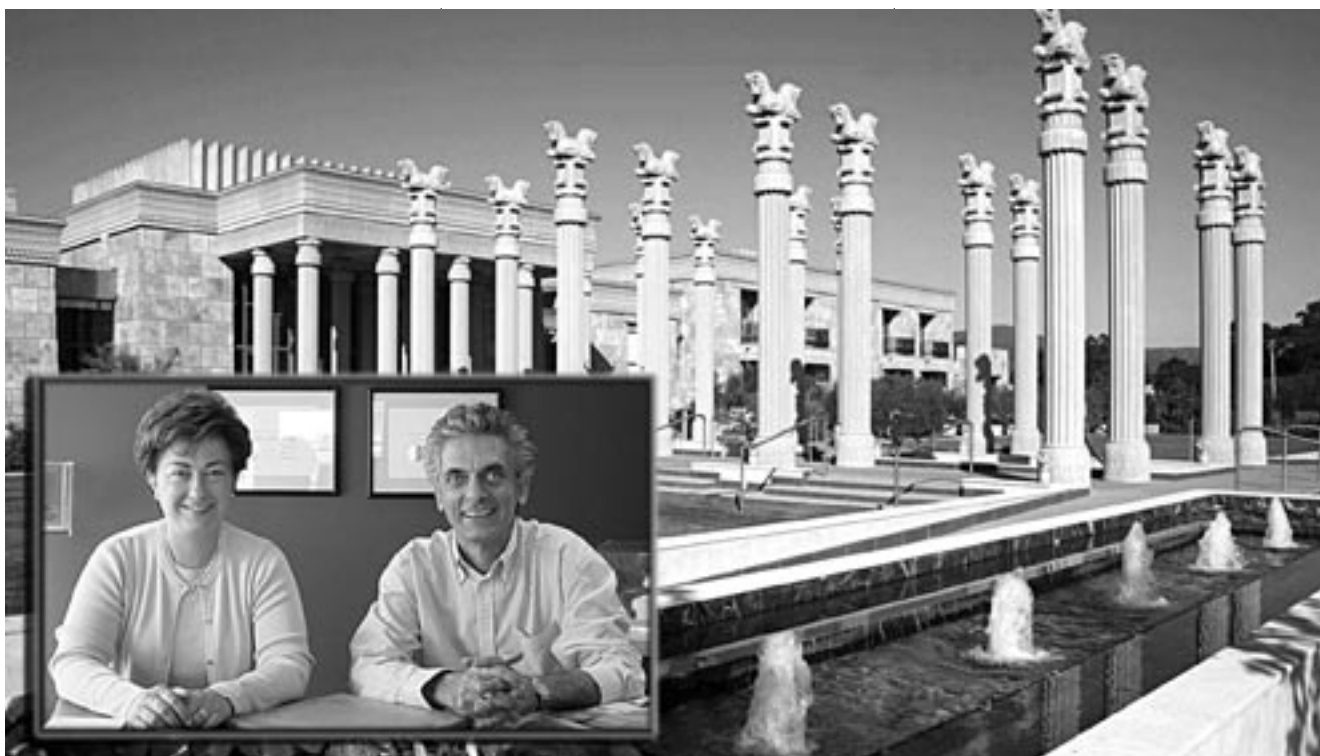
تلاش نکنیم که بی‌جهت شاهین ترازو و میزان قضاوت را با پاره‌سنگ‌های بی‌مقدار تعصب و خوش خیالی‌های کودکانه به طرف مورد دلخواه‌مان سوق دهیم و گر نه به ناحق و خودخواهانه دسته‌گل‌هایی را به خود هدیه می‌کنیم که شایسته آن نیستیم و همین امر تغییر و تحول و به سوی بهتر شدن و ساماندهی حقیقت و واقعیت را نیز دشوار بلکه ناممکن می‌سازد.

گفتگویی با

اردشیر و روشن نوذری

معماران شراب‌سازی «داریوش»، ساختمانی بر اساس قصر آپادانا در تخت جمشید

شاهرخ احکامی



کردم. قبل از اینکه با همدیگر شرکت خودمان را دایر کنیم، من در یک کمپانی کوچک، که صاحبانش استادان دانشگاه USC بودند، کار می‌کردم. روشن هم در کمپانی بزرگ‌تری کار می‌کرد که پروژه‌های چند میلیون دلاری نظیر هتل، مجتمع‌های تفریحی، آپارتمان‌سازی و ساختمان‌های بزرگ تجاری اداری را می‌ساختند.

شما دارای تجربه کاری و سوابق بسیار متفاوتی هستید. این تفاوت زیاد، در آغاز کار مشترک تان اشکالی ایجاد نمی‌کرد؟

روشن: برعکس. سوابق زیاد و جالب و کارهای آکادمیک ما، از هر جهت مکمل کار و سلیقه یکدیگر می‌باشد. مشتریان مان از اینکه ما دیدهای متفاوتی را در یک پروژه می‌توانیم باهم ارائه بدهیم، راضی و خوشحال هستند.

سرکار خانم مهندس روشن نوذری و مهندس اردشیر نوذری، خوشحالم از اینکه می‌توانم با این مصاحبه شما را به خوانندگان «میراث ایران» معرفی کنم. شما عزیزان توانستید با ابتکارات تازه در هنر معماری و خلاقیت خاص خود درها را به روی سایر آرشیوتک‌های جوان باز کنید. لطفاً از خودتان و آغاز کارتان برای ما بگویید.

اردشیر: ۲۶ سال پیش من و همسرم، روشن در یک شرکت معماری در لس‌آنجلس باهم آشنا شدیم. در آن زمان هر کداممان برای شرکتی جداگانه کار می‌کردیم. روشن لیسانس علوم خود را از دانشگاه کرنل گرفته و فوق لیسانس در رشته معماری را در دانشگاه UCLA به پایان رسانده است. من در دانشگاه تهران از رشته معماری فارغ‌التحصیل شدم و فوق لیسانس را در این رشته از دانشگاه USC دریافت

دو سال پیش، دوست عزیزم دکتر سیامک فرحبخشان، دو ایرانی شایسته به نام‌های اردشیر و روشن نوذری، مهندسين معماری و طراحان شراب‌سازی داریوش، را به «میراث ایرانی» معرفی کردند. خوشبختانه در سفر اخیرم به کالیفرنیا، توفیق دیدار و گفتگو با آنها میسر گردید.

اطمینان دارم که عزیزانی نظیر نوذری‌ها، با هنر و ابداعات خود و با تکیه به فرهنگ غنی میهن عزیزمان ایران، می‌توانند غرور و افتخارات ملی ما را نسل اندر نسل حفاظت نمایند.

شاهرخ احکامی

چه زمانی شرکت خود را باهم دایر کردید؟

اردشیر: سال ۱۹۸۷ یعنی بیست سال پیش باهم آغاز به کار مشترک کردیم.

کار شما بیشتر جنبه ساختمان‌های مسکونی دارد یا تجاری؟

روشن: در ۲۰ سال گذشته اکثر پروژه‌های ما، کارهای بزرگی در زمینه خانه‌ها و یا آپارتمان‌های مسکونی و پروژه‌های کوچک و یا متوسط تجاری بوده است. پروژه‌های خانه‌های مسکونی ما بین ۴ تا ۱۶ هزار پای مربع بوده است. ضمناً رستوران‌ها و ساختمان‌های اداری زیادی هم ساخته‌ایم. آخرین پروژه‌ای را که به اتمام رساندیم، کارخانه معروف شراب‌سازی داریوش در ناپا در کالیفرنیا به مساحت ۲۲ هزار فوت مربع است که شامل مرکز بازدیدکنندگان، قسمت اداری، کتابخانه، سرداب، آزمایشگاه، اطاق بشکه‌های فولادی، و ۵ هزار فوت مربع اقامت‌گاه شخصی است.

مشتری‌های شما چه کسانی هستند و چه چیزی از شما می‌خواهند؟

اردشیر: اکثر کسانی که به ما مراجعه می‌کنند یا به کار ما آشنایی دارند و یا اینکه توسط مشتریان دیگر به ما معرفی شده‌اند. مشتریان ما متعدد و با مشاغل و زمینه‌های مالی و فرهنگی متفاوتی هستند.

زمینه و میراث فرهنگی ایران چه تأثیری در کار شما دارد و تا چه اندازه از آنها در کارهای خود بهره می‌گیرید؟

روشن: میراث فرهنگی ایران در طراحی‌های ما اثرات زیادی دارد. من معتقدم که اردشیر و من به خاطر این میراث فرهنگی، خوب مسایل را خوب درک کرده و عقاید و احتیاجات مشتریان خود را براحتی برآورده می‌نماییم.

از نظر معماری هم، استفاده از نور طبیعی، رنگ و مواد غنی و پر جلا، و ارتباطات میان فضایی و فضاهای انتقالی، نقش و رل عمده‌ای در طراحی ساختمان‌های ما دارد.

می‌توانید بیشتر توضیح بدهید که چگونه این عناصر را در نقشه‌ها و طراحی‌های خود به کار می‌گیرید؟

اردشیر: یکی از عواملی که از معماری ایرانی و اسلامی در کار ما تأثیر گذاشته همان رابطه میان

فضایی و فضاهای انتقالی می‌باشد. ترکیب فضاهای مختلف از سه عامل فضای آمادگی، فضای اتصالی و فضای رویداد به وجود می‌آید. در این زمینه می‌توان مثال‌های زیادی زد. مثلاً معماری دوران صفویه یا ساختمان‌ها و بناهایی که ۲۵۰۰ سال پیش در ایران بنا شده‌اند.

برای مثال یکی از بناهای مورد علاقه ما که این توالی فضایی در آن به کار رفته، مسجد شیخ لطف‌الله در میدان نقش جهان اصفهان است. بازدیدکنندگان این مسجد از یک فضای باز و آزاد میدان نقش جهان به یک مدخل نسبتاً کوچک (فضای آمادگی) وارد می‌شوند و بعد به که راهرویی که شبیه تونل است (فضای انتقالی) هدایت می‌شوند که دور بنای اصلی مسجد را دور می‌زند و بالاخره داخل فضای زیبا و غیر قابل تصور و تماشایی مسجد (فضای رویداد) می‌شوند.

یک جنبه دیگر معماری ایرانی، که بر روی کار ما تأثیر گذاشته، استفاده از نور طبیعی از طریق سطوح شفاف مانند شیشه‌های روشن، رنگی، نقش‌دار و شکسته، و یا سطوح نیمه مات مانند سنگ‌های



طبیعی مرمر و عقیق به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم می‌باشد. یکی از نمونه‌های این کار را می‌توان در شراب‌سازی داریوش دید که نور طبیعی نه تنها از راه پنجره‌های بیرونی، بلکه از راه سقف، کف و یا دیوار به داخل فضاهای مختلف ساختمان نفوذ می‌کند.

آیا این سبک را فقط در پروژه‌های بزرگ انجام می‌دهید؟

روشن: نه، ابداً ما این اصول را روی پروژه‌های گوناگون با مقیاس‌های مختلف به کار گرفته‌ایم. ما برای بازدیدکننده سیر و سفر پر خاطره‌ای را در حرکت از یک فضا به فضای دیگر ایجاد می‌کنیم. این گونه طراحی را می‌توان در ساختمان‌های مسکونی، چه یک آپارتمان ۱۶۰۰ فوت مربعی و چه یک خانه ۱۶ هزار فوتی مشاهده کرد. تجربه و درک این فضاهای متصل با استفاده از نور طبیعی و مصرف مصالح ساختمانی غنی و ایجاد سطوح و فضاهای پر و خالی تقویت می‌شوند.

آیا همه آرشیوتکت‌ها به همین شیوه پروژه را طراحی می‌کنند؟

اردشیر: معماران دیدگاه‌های مختلفی دارند. بعضی از معماران زیبایی بصری را مهمتر از عملکرد بنا می‌بینند. بعضی دیگر خود را محدود به کارایی ساختمان می‌کنند ما سعی می‌کنیم موازنه‌ای بین زیبایی و عملکرد و محدودیت‌های واقعی موجود ایجاد کنیم. ما معتقدیم که کار معماری را باید به خاطر مردم به وجود آورد نه صرفاً برای خلق یک اثر معماری. ما زمان زیادی از ابتدا تا پایان کار با مشتریان مان می‌گذرانیم. ما به کارمان بسیار علاقه داریم و به حاصل آنها افتخار می‌کنیم.

به نظر می‌رسد که شغل شما، کار پرتقاضا و مشکلی است و از همین گفتگوی کوتاه نیز روشن است که علت توفیق شما، کاراکتر خاص شماست و تنها استعداد شخصی در آن دخالت ندارد؟

روشن: از جملات محبت‌آمیز شما سپاسگزارم. شما درست می‌گویید. برای توفیق در کار، داشتن استعداد به تنهایی کافی نیست. معمار باید شنونده خوبی باشد، قدرت ارتباطی و معاهده خوبی دارا باشد و مهمتر از همه، صبور باشد. ما فکر می‌کنیم معماران خوش‌شانسی هستیم، چون با اشخاص بسیار جالبی کار می‌کنیم. ارتباط ما با مشتریان مان با پایان یافتن کار ساختمانی تمام نمی‌شود. بیشتر مشتریان ما، دوستان ما می‌شوند. بنابراین از معاشرت با آنان و از پروژه‌ای هم که برایشان به انجام رسانده‌ایم، لذت می‌بریم. ما سعی می‌کنیم این فلسفه را در سایر قسمت‌های زندگی‌مان هم عملی کنیم. به عنوان پدر و مادر، در زندگی روزانه فرزندان مان نقش مهمی داریم و به نیازها و ایده‌های آنان توجه زیادی مبذول می‌داریم. در کارهای مدرسه و ناحیه و شهری که زندگی می‌کنیم، هم بسیار فعال هستیم.

حال که از فرزندان‌تان صحبت کردید، کمی هم درباره آنها بگویید؟

اردشیر: ما دو فرزند داریم و به آنها افتخار می‌کنیم. دخترمان ۱۸ سال دارد و شاگرد ممتازی در دانشگاهی در غرب آمریکا است و در رشته بازرگانی تحصیل می‌کند و عضو تیم اسب‌سواران دانشگاه هم می‌باشد. او به طراحی لباس خیلی علاقه دارد و دوست دارد وارد این حرفه شود. پسرمان ۱۴ ساله است و در کلاس هشتم درس می‌خواند. او کلارینت می‌نوازد و در مدرسه‌اش عضو گروه ارکستر مدرسه است و به

به عنوان یک تیم زن و شوهر، آیا در تربیت و بزرگ کردن فرزندان، با مشکلی روبرو بوده‌اید یا این وضعیت مزایایی هم در عرصه زندگی خانوادگی داشته است؟

روشن: یکی از مزایای یک تیم زن و شوهر بودن این است که می‌شود در کار انعطاف داشت و به صورت فعالانه‌ای در امور فرزندان شرکت کرد. ما به فرزندانمان خیلی اهمیت می‌دهیم و زمان و وقتی که با آنها برای فعالیت و کارهای گوناگون آنان می‌گذاریم برایمان خیلی با ارزش است. دخترمان بلافاصله پس از افتتاح کمپانی‌مان به دنیا آمد. در ابتدا نمی‌دانستم چگونه می‌توان بین زندگی شغلی و مادرانه تعادل ایجاد کرد. می‌خواستم فرزندانمان را خودم تربیت کنم، در عین حال نمی‌خواستم به شغل لطمه بخورد. نتیجتاً ما کمپانی‌مان را از مرکز شهر لس‌آنجلس به سانتامونیکا که خیلی به منزل‌مان نزدیک‌تر بود آوردیم و یک محل نگهداری برای کودک هم در محل کار ساختیم. کودکان ما از بدو تولد با معماری آشنایی داشته‌اند. بیشتر مشتریان ما را ملاقات کرده‌اند و همه پروژه‌هایمان را دیده‌اند. آنها احترام خاصی به کار ما دارند و به آن افتخار می‌کنند.

با این همه تماس نزدیک، آیا آنها علاقه‌ای هم به معماری دارند؟

اردشیر: بله. درباره طراحی دید خیلی خوبی دارند. اکثر اوقات از نظرات بسیار با ارزش آنها لذت می‌بریم. من خوشحالم از اینکه فرزندان ما به هنر معماری علاقه داشته و احترام می‌گذارند.

سرگرمی‌هایی هم در کنار کار و حرفه‌تان دارید؟

اردشیر: ورزش‌های گوناگون نظیر گلف، تنیس و اسکی را دوست داریم. هر دوی ما، پیانو می‌نوازیم و روشن در هر فرصتی که می‌یابد نقاشی می‌کند. او نقاشی را در کالج شروع کرد. یکی از استادانش به وی توصیه می‌کرد که نقاشی را به عنوان حرفه خود دنبال کند.

چرا این کار را نکردید؟

روشن: من نقاشی را دوست دارم، اما فکر کردم که کار دو بُعدی روی تابلو خیلی محدود است. ضمناً

می‌خواستم حرفه‌ای داشته باشم که بتوانم با مردم و افراد مختلف تماس داشته و کار کنم. به عنوان یک آرشیستیک، رشته‌ای خلاق دارم که می‌تواند نمایشگر زندگی مردم در روی طرح‌های سه بعدی باشد. نکته دیگری که در کار معماری می‌پسندم این است که می‌تواند جنبه‌های زیادی را شامل گردد. یک معمار خوب، بایستی نیازهای مشتری‌اش را درک کند. ضمناً در طراحی، ساختمان، بناسازی، مدیریت، مسایل مالی و کدهای ساختمان‌سازی آشنا باشد.

یکی از پروژه‌های مهم شما، کارخانه شراب‌سازی داریوش در ناپای کالیفرنیا است. اولین بار که یکی از دوستانم آن را دیده بود با شگفتی زیادی درباره‌اش



سخن می‌گفت. چگونه به فکر ساختن چنین بنای زیبایی افتادید و فرهنگ موروثی شما تا چه حد در آن مؤثر بود؟

اردشیر: این کار زیبا تجربه‌ای بسیار پر خاطره برای ما از ابتدا تا پایان داشت. کاری بود که مدت ۷ سال و حدود ۷ هزار ساعت از وقت و عمرمان را با عشق و علاقه فراوان روی آن گذاشتیم. شراب‌سازی داریوش یک معماری جالب مبین و به یادآورنده پرسپولیس است که در ۵۱۲ قبل از میلاد پایتخت داریوش بود. طرح و نقشه ساختمان داریوش، نشان‌دهنده سنت مهمان‌نوازی ایرانی است که با ایجاد فضای غنی و

غیرقابل تصور به بازدیدکنندگان خوش‌آمد می‌گوید. در معماری این بنا اشکال و صورت‌های سنتی و باستانی با اصول معماری نوین طوری ادغام شده‌اند که خاطره‌ای به یادماندنی برای بازدیدکنندگان آن به وجود بیاورد. این بنا شامل یک سری پاولیون ملبس به سنگ تراورتن زرد رنگ می‌باشد که به وسیله احجامی شیشه‌ای و فولادی به یکدیگر متصل شده‌اند. اصل طراحی این بنا را می‌شود همنشین بین تقارن، ریتم، فضا، نور، جدید و قدیم و ترکیب خطی بیان کرد. تعداد بیشمار عطف به چهار عنصر اصلی آتش، هوا، آب و خاک شده است که هم‌آهنگی و توازن را آشکار کند.

همسایگان و مردم محلی چگونه با این پروژه برخورد کردند؟

روشن: در قدم اول، مردم محلی راضی نبودند چون که نقشه ساختمان برایشان ناآشنا و غیرعادی بود. اما، وقتی که ساختمان رو به اتمام می‌رفت، مراجعین زیادی را به خودش جلب کرد که از تمام کشور، حتی از گوشه‌های دور دنیا برای دیدن آن می‌آمدند. حالا یک منبع و منشأ غرور و افتخار نه تنها برای ایرانیان، بلکه برای ساکنین شهر و ناحیه ناپای کالیفرنیا است. خیلی از جزئیات ساختمان برای بازدیدکنندگان داریوش خاطره‌انگیز است. سنگ تراورتن زرد را به خاطر رنگ و ماهیت غنی‌اش که یادآور ناحیه پرسپولیس است انتخاب کردیم. شانزده الگو که هر کدام تعبیری از گل نیلوفر آبی می‌باشند برای به وجود آوردن قالب‌های بتونی مختلف برای سر ستون، هزاره، کرنیس (قرنیز) و تیرهای باربر طراحی و ساخته شده‌اند. از نظر تاریخی گل نیلوفر آبی سمبل وفور و موفقیت بوده است. ۱۶ ستون ورودی ساختمان نمایانده درختان باغ‌های بهشت می‌باشند. ستون ۱۸ پایی با سرهای (دوکل‌های) گاو، یادآوری از ستون‌های بلند ۷۰ پایی قصر آپادانا در پرسپولیس است.

عکس‌العمل مهمانان و بازدیدکنندگان از این بنا چیست؟

اردشیر: ما هر روز نامه‌های الکترونیک زیادی دریافت می‌کنیم که می‌خواهند درباره طراحی و یا مصالح غنی ساختمانی مصرف شده در بنا، رنگ‌ها و سابقه تاریخی که در این ساختمان به کار برده شده، اطلاعات بیشتری کسب کنند. وقتی که بینندگان و مردم اینگونه عکس‌العمل نشان می‌دهند ما می‌دانیم که به مقصود نهایی خود رسیده‌ایم.

کمی هم درباره طرح‌ها و تزئینات

روشن: طرح و تزئین داخلی ساختمان، خلوص نیت و وفاداری خود را به معماری مدرن و پیچیدگی طرح‌های ایرانی نشان می‌دهد. این جذابیت را می‌توان در عناصر مختلف تزئینات داخلی از جمله چوب‌کاری، سنگ‌کاری، ابنما، شیشه‌کاری، چراغانی و مبلمان ملاحظه کرد. آرایش داخلی ساختمان صحنه سحرانگیزی به وجود آورده که خاطره‌اش در ذهن بیننده باقی می‌ماند.

چه انگیزه‌ای شما را به این طرح و نقشه واداشت؟

اردشیر: ما صاحبان شراب‌سازی داریوش، آقای داریوش خالدي و خانم شهپر خالدي را سالیان درازی بود که می‌شناختیم و سابق بر آن برایشان نقشه‌ها و طرح‌های مختلفی کشیده بودیم. آقا و خانم خالدي می‌خواستند بنایی بسازند که مبین فرهنگ غنی ایران باشد. نقشه ما نشانه‌ای از قصر آپادانا در پرسپولیس است. با توجه به محدودیت‌های کاری، ما می‌خواستیم بنایی بسازیم که منعکس‌کننده یک اثر تاریخی بزرگ باشد. اساس ابعاد قصر آپادانا خیلی عظیم بود. مثلاً ستون‌های اصلی آپادانا به ارتفاع ۲۱/۶ متر (۷۲ فوت) می‌باشند. تصور کنید اگر بخواهید کنار این ستون‌ها بایستید چه احساسی به شما دست می‌دهد.

روشن: یکی از نکاتی را که می‌خواهم درباره ساختمان داریوش بگویم همنشینی عوامل باستانی با مدرن است که توانسته‌ایم آنها را با توازن کنار یکدیگر قرار بدهیم طوری که موزون و مکمل همدیگر بشوند. این مجاورت روان جذابیت خاصی برای این ساختمان ایجاد می‌کند.

اردشیر: در وسط ساختمان داریوش، یک آتشگاه با چهار سرباز هخامنشی طراحی شده است. این سربازان پایه‌ای برای دو لوح سنگی با گفتار داریوش و سمبلی برای حفاظت آتش جاودانه این آتشگاه می‌باشند. یکی از این لوحه‌ها، اعلامیه حقوق بشر است که با خط میخی بر روی سنگ مرمر حکاکی شده است. این لوحه یکی از اولین بیانیه‌های حقوق بشر در تاریخ است. هنوز هم خواندن این جملات درباره حقوق بشر که هزاران سال پیش گفته شده مرا به شگفتی می‌اندازد.

من مطمئن هستم که شما می‌توانید حدس بزنید ما چقدر به این پروژه افتخار می‌کنیم.

آیا رنگ‌های زنده و زیبای ایرانی را در کارهایتان به کار می‌برید؟

روشن: ما رنگ‌های خیلی قوی‌ای را که تا حد زیادی از میراث فرهنگی‌مان گرفته شده به کار

می‌بریم. در ساختمان داریوش، ما رنگ‌های اصلی و متضاد را که معمولاً در طبیعت یافت می‌شود و بیان‌کننده حرکت و زندگی است به کار برده‌ایم. بعضی از رنگ‌های دیگر را که منشأ ایرانی و اسلامی دارند مانند فیروزه‌ای هم استفاده کرده‌ایم.

آیا شما تنها مهندسینی بودید که برای این پروژه کار کردید؟

اردشیر: آقای و خانم خالدي قبلاً یک آرشیف محلی داشتند و با اینکه نقشه ساختمانی اولیه کامل شده بود، متوجه شدند که آن نقشه برآورده نظر و ایده آنها نیست. بعد از آن با ما تماس گرفتند تا طراحی ساختمان را آغاز بکنیم.

شیرین‌ترین و تلخ‌ترین خاطره‌تان در این پروژه چه بود؟

روشن: اگر ایام سختی در جریان کار ما بود باخاطرات زیبایی که داریم، از یاد رفته‌اند. مهمترین دستمزد معنوی که از این کار گرفتیم این بود که آن خلأ قیوت و زحمات به نتیجه مطلوب و دلخواهی رسید. خودمان توانستیم که همه این خلأ قیوت را به صورت زنده تجربه کنیم. از طرفی هم خوشحالیم که مشتریان (ما و خانم و آقای خالدي) از این اثر لذت می‌برند و به آن افتخار می‌کنند.

یکی از بهترین خاطرات ما در این پروژه، آخر هفته‌ای بود که با خانم و آقای شهپر و داریوش خالدي در قسمت مسکونی این مجتمع گذرانیدیم تا آخرین سرکشی را به ساختمان کرده باشیم. آن ایام واقعاً یک تجربه باورنکردنی بود که توانستیم از میوه هفت سال زحمت و تلاش‌مان لذت ببریم. از طرفی خوشحال بودیم که این پروژه به این صورت خارق‌العاده به ثمر رسیده است و از طرفی غمگین بودیم که دیگر کارمان تمام شده است.

اردشیر: برای من همیشه دنبال کردن هدف مهمتر از پایان کار و حاصل هدف است. وقتی که به هدف می‌رسیم و کار تمام می‌شود، برایش دل‌تنگ می‌شوم.

من مطمئن هستم که شما با این بنا، برای خود نامی همیشه ماندنی در آمریکا گذاشتید. آیا مطلب دیگری هست که بخواهید با ما در میان بگذارید؟

امیدواریم که خوانندگان «میراث ایران» بتوانند شراب‌سازی داریوش را از نزدیک بازدید کنند و از دیدن آن لذت برده و به یاد ما بیافتنند. ضمناً امیدواریم که این اثر مشوقی برای آنهایی باشد که به دنبال خلأ قیوت هستند.

خاطره

یاد اون چشمک روی لب بام
یاد اون تاب دو چشمان سیاه
یاد اون طره گیسوی فتاده در باد
یاد اون نیشگون کف پا

زیر لحاف کرسی

یاد اون ایام قشنگ
یاد دوران خوش بی‌خبری

یاد اون همه خاطره‌های رفته به باد
همه دغدغه‌های دوست داشتن و

عشق و

جنون

یاد اون نعره کشیدن‌ها در مستی
پا برهنه گام زدن در کف جوی

یاد اون ایام قشنگ
یاد دوران خوش بی‌خبری

یاد روی هم ریختن پول‌های ته جیب
تا ز جمع کردن‌شان خرده ریزی بخیریم
تخمه‌ای، بامیه‌ای، آب نبات قیچی

یاد اون ایام قشنگ
یاد دوران خوش بی‌خبری

یاد اون دو تا چوب بلند و کوتاه
با همون‌ها الکی خوش بودیم
یاد اون جعبه شکسته‌هایی که با دو تا چرخ
به نخ می‌بستیم و ز پی‌مان
با دو لنگه کفش‌های تا به تا
روی خاک رس کوچه‌های خاکی می‌دویدیم
و لحظه‌ای شادی و لذت آن
وز همه خاطره‌های شسته‌مان
پاک نخواهد گردید

یاد اون ایام قشنگ
یاد دوران خوش بی‌خبری

حالا هرچی که باشه می‌دونم
دیگه برنمی‌گردن اون روزا
و فقط حسرت اون خاطره‌ها

روی دل‌های شکستمون
مثل داغی که به سنگ حک شده است
تا ابد خواهد ماند

بهر روز مقصودلو (نیوجرسی)

لعل بدخشان

تصویری از شاعر، جهانگرد و فیلسوف ایرانی: ناصر خسرو قبادیانی

بخش سوم

به قلم: دکتر آلیس سی. هانسبرگر

ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای



دکتر آلیس سی. هانسبرگر

و روشن خود او در اشعار و کتب منشورش آشکار است؛ تاریخ وفات وی درست نیست؛ و تعیین اینکه ناصر خسرو از اعقاب و اولاد پیامبر بوده، موضوع توجه دقیق دانشمندان حتی در دهه‌های اخیر بوده است و به اینجا منجر شده است که وی از اولاد پیامبر نبوده و به کار رفتن عنوان شریف و سید برای او بایستی از جهت احترام بوده باشد. و با آنکه این سخن درست است که وی معاصر محمود غزنوی بوده، اما نمی‌تواند دوست ابن سینا (فت

گذشته از تاریخ‌نگاران و جغرافی‌نویسان، کسان دیگر هم از زندگی و نوشته‌های ناصر خسرو متأثر شده‌اند. از آن جمله، فریدالدین عطار (فت ۱۲۲۰/۶۱۷) شاعر و عارف معروف و نویسنده *منطق‌الطیر* و *تذکره‌الاولیاء* شعری در ستایش ناصر خسرو سروده است حاکی از آن که وی بر آن شد تا در یمگان سکنی گزیند و عشق و تعهد خود را نسبت به خاندان گزیده، یعنی خاندان پیامبر، حضرت محمد (ص) به زیر پا ننهد این شعر در پایان مثنوی *لسان‌الغیب* او آمده است. عنوان این قطعه شعر چنین است:

حکایت از حکیم ناصر خسرو علوی و عزلت او

ناصر خسرو چو در یمگان نشست

آه او از چرخ این کیوان گذشت

کرد کنج عزلت این گه قبول

او شنید این جایگه گفت رسول

بود فرزند رسول آن مرد دین

با خوارچ بود او را جنگ و کین

چون نبود او مرد میدان سگان

زان چو لعل اندر بدخشان شد نهان

گوشه یمگان گرفت و کنج کوه

تا نبیند روی شوم آن گروه

من چو آن سلطان گرفتم گوشه‌ای

چون به معنی داد ما را توشه‌ای

دیگر جایی که ذکر از ناصر خسرو در آن آمده است، کتاب *نظام‌التواریخ* قاضی بیضاوی، از قضات شیراز است که کتاب خود را در ۱۲۷۵/۶۷۴ درست بعد از آنکه مغولان آسیای مرکزی را فتح کردند و بر سرزمین‌های ایرانی یورش بردند و خلافت عباسیان را که مرکزش در بغداد بود در ۱۲۸۵/۶۵۶ برافکندند، نوشته است. وی در کتاب خود اخبار منابع پیشین را از صافی گذرانده و شرحی متعادل درباره ناصر خسرو آورده است. بیضاوی روایت می‌کند که داستان‌های بسیاری از ناصر خسرو بر سر زبان‌هاست — بعضی گویند مردی براستی دین‌دار بود، و عده‌ای وی را به بی‌دینی و الحاد سرزنش می‌کنند و گویند به تناسخ ارواح قائل بوده است، و به دفاع ضعیف او از اندیشه‌های ادبیش می‌تازند. بیضاوی می‌گوید که *دیوان* سه هزار بیت دارد که که «حکمت و پند است»، و این توصیف نشان می‌دهد که احتمالاً بیضاوی خود اشعار او را خوانده بوده است. علاوه بر دیوان شعر، بیضاوی از دو کتاب دیگر ناصر خسرو یاد می‌کند. از این دو یکی *روشنایی‌نامه* است و دیگری *کنزالحقائق*، و این دومین اکنون دیگر موجود نیست. *نظام‌التواریخ* جزئیات دیگری نیز درباره زندگی ناصر خسرو دارد: از آن جمله اینکه ناصر خسرو اصلاً از اصفهان، و هم عصر سلطان محمود غزنوی بوده و با ابن سینا دوستی داشته است، و مدفن او در یمگان که شهری است در بدخشان قرار دارد. وی خبر می‌دهد که مردم قهستان نسبت به ناصر خسرو ارادت می‌ورزیده‌اند، بعضی گویند که شاه بوده است، و بعضی گویند شریف، یعنی از اعقاب پیامبر بوده است. وی تاریخ مرگ *داعی* را در سال ۱۰۴۹/۴۴۱ قرار می‌دهد.

چند نکته را در شرحی که بیضاوی درباره ناصر خسرو آورده است می‌توان به چالش خواند. اصل ناصر خسرو از اصفهان نبوده، و این امر از گفته‌های واضح

۱۰۳۷/۴۲۹) بوده باشد. زیرا با آنکه ابن سینا در اصل از ایالات شرقی ایران بود از سال ۱۰۱۵/۴۰۶ (هنگامی که ناصر خسرو یازده ساله بود) بیشتر در شهرهایی که در مغرب خراسان بود، چون ری و همدان به خدمت اشتغال داشت. و در باب اینکه آیا آنها می‌توانسته‌اند در طول سفر ناصر خسرو یکدیگر را دیده باشند، واقعیت این است که ابن سینا چند سالی پیش از آنکه ناصر خسرو سفر خود را در ۱۰۴۵/۴۳۷ آغاز کند، در گذشته بود.

بیضاوی تنها ناصر خسرو را با ابن سینا پیوند نمی‌دهد، بلکه در داستانی که همان اندازه حساس و مشکوک است از دیدار مؤلف ما با صوفی و عارف معروفی سخن می‌گوید. در این داستان ناصر خسرو به صورت مردی نموده می‌شود که طرفدار عقل است و آن را راه درست رسیدن به دانش حقیقی می‌داند، و صوفی معروف جانبدار برتری عشق بر عقل است.

بنا بر این داستان، ناصر خسرو از اصفهان به گیلان به رستمدار رفت، و با علمای آنجا به بحث و مناظره پرداخت و آنان چنان بر وی تاختند که مجبور شد از ترس جان به خراسان بگریزد. ناصر خسرو پس از آنکه از شهر بیرون گریخت در خانقاهی که شیخ ابوالحسن خرقانی (فت ۱۰۳۴/۴۲۵) ریاست آنجا را داشت پناه جست. شیخ که از حال ناگوار دانشمند ما خبر داشت به مریدان خود گفت که او را به داخل خانقاه راه دهند، اما هویت حقیقی شیخ را از مرد مسافر پنهان دارند و او را به عنوان دهقانی اُمی معرفی کنند. باری، وقتی ناصر خسرو رسید، پس از آنکه سلام و تعارفات طبق نقشه انجام شد، میهمان به نقشه میزبانان فریفته نشد. و در واقع، کوشید تا با پوشیده داشتن دانش و علم خود، حدس آنان را دفع کند، و از این رو شیخ را مخاطب قرار داد و گفت: ای شیخ بزرگ بر سر آتم که چندی در این آستانه که پناهگاه اهل دل است معتكف باشم و شمع جان را به نور معرفت روشن دارم. شیخ ابوالحسن تبسمی کرد که ای ساده‌لوح نادان تو با من چگونه همصحبتی توانی کرد که سال‌ها است اسیر عقل ناقص مانده‌ای. ناصر پرسید: چگونه شیخ را معلوم شد که عقل ناقص است. مگر نه اول ما خلق الله العقل گفته‌اند. شیخ گفت: آن عقول انبیاء عظام است امانه عقل ناقص تو و پورسینا که هر دو بدان مغرور گشته‌اید. برهانش چکامه‌ای است که دوش گفته‌ای و پنداشته‌ای که گوهر کان کن فکان عقل است. غلط کرده‌ای، که آن گوهر درخشان عشق است. آری، عقل انسان محدود و از ادراک حقایق عاجز است.

سپس این شعر ناصر خسرو را برخواند:

بالای هفت طاق مقرنس دو گوهرند

کز کاینات و هر چه درو هست برترند

ناصر خسرو از کرامت شیخ بر جای خشک شد، زیرا وی آن قصیده را همان روز عصر سروده بود و کسی از آن آگاهی نداشت. پس از آن به شیخ ارادت و اعتماد کامل یافت و چند صباحی در خدمت او باقی ماند. در مدتی که در خانقاه شیخ بود به ریاضت مشغول گشت و به تزکیه نفس پرداخت. پس از مدتی از شیخ اجازه خواست که به خراسان برود، ولی در آنجا بار دیگر دستخوش تعقیب و آزار علمای دینی که پیام او را خطرناک می‌دانستند قرار گرفت. اندک زمانی بعد، ناصر خسرو نیشابور را ترک گفت و به بدخشان رهسپار شد.

این شرح درباره ابوالحسن خرقانی تا آنجا که ما می‌دانیم به احتمال قوی

باطل و کذب است، زیرا ناصر خسرو تنها پس از اینکه از مصر در سال ۱۰۵۲/۴۴۴ به شرق ایران و به خراسان بازگشت فعالیت‌های دینی او توجه و خشم علما و رهبران دینی دیگر را برانگیخت، و حال آنکه شیخ خرقانی در ۱۰۳۴/۴۲۶ در گذشته بود. هر آینه، ناصر خسرو می‌توانسته است خرقانی را ده‌ها سال پیش، قبل از آنکه به سفر بپردازد دیده باشد. در حقیقت بسطام و آرامگاه بایزید بسطامی همان پیری بود که خرقانی مدعی بود سر ارادت به وی سپرده است نخستین توقفگاهی بود که ناصر خسرو در سفر خود در آنجا بایستاد. با این همه، حتی اگر ما این داستان را به خاطر ناهمخوانی زمانی آن نادیده بگیریم، هنوز جای آن هست که به درسی که از آن برمی‌آید و آن را قرن‌ها جالب و جذاب کرده است بنگریم. نکته مهمی که این داستان بیان می‌کند.

تضاد میان دو گونه رهیافت به علم و دانش است — رهیافت عقل و رهیافت عشق. این استنباط و استنتاج هرچقدر هم فریبنده و سحرانگیز باشد، در نوشته‌های ناصر خسرو چیزی نمی‌یابیم که این معنا را تأیید کند که وی عشق عارفانه را جایگزین سخن عقل کرده باشد. ناصر خسرو عمیقاً دین‌دار، عمیقاً روحانی، و عمیقاً دوست‌دار و سرسپرده اهل بیت، خاندان پیامبر بود، و حقیقتاً هم بود اما هرگز صوفی نبود.

در قرن هفتم / سیزدهم کتابی از نوع دیگر، در حدود همان زمانی که *نظام‌التواریخ* بیضاوی نوشته شده بود، تألیف گشت. این کتاب *آثارالبلاد و اخبارالبلاد* قزوینی بود، که در آن مدخلی برای قصبه یمگان وجود دارد. این مدخل نشان می‌دهد که شهرت یمگان به مناسبت اقامت ناصر خسرو در آنجا بوده است. باری، این شرح دو صفحه‌ای در یک کتاب جغرافی شرح خود را این گونه شروع می‌کند که یمگان شهری حصین بود در وسط کوه‌ها در نزدیکی بدخشان که به خاطر کان‌های نقره و سنگی شبیه به لعل شهرت داشت. سپس چنین ادامه می‌دهد که بنا بر قول امیر حسام‌الدین ابوالمؤید بن مغمان، ناصر خسرو پادشاه بلخ بوده، ولی پس از آنکه رعایای او علیه او شوریدند، به یمگان به علت حصین بودن آن پناه جست. و چون در آنجا استقرار یافت به قوت جادو در آنجا کاخ‌ها و حمام‌ها و باغ‌ها برآورد. قزوینی می‌گوید که امیر می‌گفت که این عمارات را به فریباترین کلامی برای او وصف کرده‌اند، و نیز گفته‌اند که اعقاب ناصر خسرو هنوز تا این روزگار به بیان این افسانه‌ها ادامه می‌دهند. این اولین باری است که از استفاده ناصر خسرو از جادو سخن می‌رود و به این ترتیب قدرت ترغیب و انگیزش وی که معاصرانش بدان اذعان آورده‌اند، بعدی اسطوره‌ای پیدا می‌کند. بعضی از فرمانروایان مغول که می‌خواستند بدانند دقیقاً در تصدی چه چیزی هستند، بررسی‌های خود را از سرزمین‌های فتح شده به اشخاص واگذار می‌کردند. در سال ۱۳۰۰ طیب و وزیر معروف رشیدالدین فضل‌الله طرخی بزرگ برای نوشتن یک تاریخ عمومی جهان برافکند. *جامع‌التواریخ* او که به فرمان غازان حکمران مغول تألیف شد، مطلب زیر را درباره ناصر خسرو دارد:

و ناصر خسرو به آوازه مستنصر از خراسان به مصر آمد، و هفت سال در آنجا ساکن بود، و هر سال به حج می‌رفت و به مصر رجوع می‌نمود، و آخر به راه حج به بصره آمد و با خراسان گشت. و به بلخ دعوت علویان مصر می‌کرد، اعدا قصد او کردند، بر کوه یمگان متواری شد و تا بیست سال بر آنجا بماند و به آب و گیاهی قناعت می‌نمود.

به استثنای بعضی از [اشتباهات جزئی] در گاه‌شماری (مثلاً سفر ناصر خسرو در واقع هفت سال طول کشید که سه سال آن در قاهره گذشت) این گزارش یکی از صحیح‌ترین و متعادل‌ترین شرح‌ها درباره مؤلف ما است. درباره اینکه آیا وی براستی در آخر عمر گیاهخوار بوده است یا نه ما چیزی نمی‌دانیم. ممکن است وی در آخرین مراحل زندگی به زهد و ریاضت پرداخته باشد، اما هیچ مدرک و شهادتی که نشان از جانبداری وی از چنین گرایشی باشد در نوشته‌های او یافت نمی‌شود. برعکس یکی از موضوع‌های اصولی اخلاقی او همیشه این است که انسان‌ها متعهدند که از نعمات جسم و طبیعت که خداوند به آنها داده است استفاده کنند.

در قرن نهم/پانزدهم، شاعر و ادیب معتبر و پراوازه‌ای به نام جامی در فصلی از کتاب *بهارستان* خویش که درباره شاعران است، در باب ناصر خسرو چنین می‌آورد که «در صناعت شعر ماهر بود، و در فنون حکمت کامل، اما به سوء اعتقاد و میل به زندقه و الحاد متهم. او را سفرنامه‌ای است که در اکثر معمره سفر کرده، و محاوراتی

که با افاضل کرده، در آنجا به نظم آورده». جامی به دنبال این مقدمه چند بیتی از ناصر خسرو نقل کرده است و مدعی است که این ابیات را عین‌القضاة، عارف نامبردار در یکی از آثار خود آورده بوده است. اما هیچ یک از محققان تا کنون نتوانسته‌اند این منقولات را در کتاب‌های عین‌القضاة بیابند. این اولین شرحی است که به هیچ قید و شرطی ناصر خسرو را به خاطر قدرت اندیشه و شاعریش می‌ستاید. و این تأکید که «در فنون حکمت کامل بود» یادآور ادعای خود ناصر است که دانش علمی وسیعی داشته است، و برداشتن لقب «حکیم» او مشروعیت می‌بخشد. نیز جامی ظاهراً می‌داند که ناصر خسرو مؤلف *سفرنامه* است، و حال آنکه تاریخ‌نگاران قدیم‌تر بیشتر از جزئیات و ویژگی‌های سفر او آگاهی داشتند، و از سفرنامه اطلاعی نداشتند. جامی در تفسیر و تعبیر محاورات او با افاضل به نظم ممکن است نظرش به قصیده اعتراضیه او بوده باشد (بنگرید به فصل چهارم این کتاب) که سراینده در آن نام عده‌ای از متفکران را که در پویه روحانی خود با آنها مشورت کرده فهرست‌وار آورده است.

یکی از معاصران جامی به نام امیر دولتشاه در سال ۱۴۸۷/۸۹۳ شاید یکی از پرتأثیرترین تذکره‌های شاعران، معروف به *تذکره الشعراء دولتشاه* را نوشت. دولتشاه که بسیاری از مطالب مربوط به زندگی ناصر خسرو را به تمامی از روی کتاب بیضاوی نسخه‌برداری کرده است همان دعوی را تکرار می‌کند که ناصر خسرو اصلاً از اصفهان بوده و از آنجا به رستمدار رفته، و مدتی در آنجا اقامت گزیده و با علما و متکلمان آن دیار درگیر مباحثات و مناقشات شده است. دولتشاه می‌گوید، «در باب او سخن بسیار گفته‌اند، بعضی گویند موحد و عارف است، و بعضی طعن می‌کنند که طبیعی و دهری بوده و مذهب تناسخ داشته است.» — عقیده‌ای که ناصر خسرو علیه آن به شدت استدلال کرده است — و سپس می‌افزاید: ولی «العلم عندالله» و این جمله به یقین علامت آن است که وی هیچ یک از آثار فلسفی ناصر خسرو را نخوانده است. وی با همین شکاکیت این قول را که ناصر خسرو با ابن سینا مباحثاتی داشته است رد می‌کند، اما به پیروی از بیضاوی داستان دیدار او را با صوفی معروف به شیخ ابوالحسن خرقانی تکرار می‌کند، و حتی بیت اول قصیده را که شیخ از راه کرامت بر آن وقوف یافته بوده است ذکر می‌کند. دولتشاه بخش‌هایی از چند شعر دیگر ناصر خسرو را هم نقل می‌کند. گذشته از اتکای وضع او بر تاریخ بیضاوی، به نظر می‌آید که دولتشاه خود نیز بررسی‌های اصلی درباره شاعر به عمل آورده است. وی پس از خواندن تعدادی از منابع، اخبار آنها را این گونه جمع‌بندی می‌کند که «بعضی او را سلطان و بعضی شاه و بعضی امیر و بعضی گویند نسبت به سیادت داشته ... و می‌گویند که چند گاه در طاق کوه نشسته و به بوی طعام زنده ماند.» دولتشاه این سخنان را به عنوان اینکه «سخن عوام» است نادیده می‌گیرد و می‌گوید قابل قبول نیستند. او که در پی توضیح و روشن ساختن گفته‌ها و دعاوی بسیار متفاوت درباره ناصر خسرو است، شخصاً از امیر بدخشان، شاه شهید سلطان محمد، درباره این روایات پرسش می‌کند. دولتشاه می‌گوید که پاسخ داد که همه این داستان‌ها بی‌پایه است و «اصلی ندارد».

حدود یک قرن بعد شاعری معروف به ذکری پدیدار شد و تذکره‌ای درباره شاعران از زمان سبکتکین، پدر سلطان محمود غزنوی، تا به روزگار خود نوشت به نام *خلاصة‌الاشعار و زبدة‌الافکار* ذکری درباره ناصر خسرو رساله‌ای را از زبان عربی به زبان فارسی ترجمه کرد که تصور می‌شد زندگی‌نامه شاعر است؛ نام این رساله *رسالة‌الندامة فی زاد‌القیامة* بود. اصل عربی این رساله اکنون مفقود است اما ترجمه فارسی قرن شانزدهمی ذکری از آن را تذکره‌نویس دیگری به نام لطفعلی آذربئیگی برای ما حفظ کرده است، و تمامی آن زندگی‌نامه مجعول را در تذکره شاعران خود [به نام *آتشکده*] آورده است. در نتیجه، جزئیات این اثر مجعول و ساختگی در اذهان مردم درباره ناصر خسرو تثبیت شد. این زندگی‌نامه طولانی‌تر از آن است که بتوان تمامی آنرا در اینجا آورد، اما نقل آزاد یک قسمت از آن می‌تواند طعم شمه‌ای از جزئیات آن را که موجب جذابیت این بخش شده است به ما بچشاند.

بنابر قول ذکری، ناصر خسرو به صورت فراری که قربانی انقلابات درباره فاطمی شده بود، مصر را ترک گفت. او و برادرش ابوسعید به بغداد در نزد خلیفه قائم پناه جستند. در طی آن دوران، ناصر خسرو به دیدار *داعی* گیلان در ناحیه خزر رفت. *داعی* چنان از داشتن کسی که به دانستن علم نسخیرات و طلسمات و

KHARAZMI PERSIAN INSTITUTE

فارسی شکر است
آموزش فارسی هنر است

زبان شیرین فارسی را با یاری آموزگاران

با تجربه و هنرمند مدرسه خوارزمی
به فرزندان خود پیاموژید!



مدرسه خوارزمی

با ۱۴ سال سابقه در آموزش

زبان فارسی به کودکان و بزرگسالان،

دانش آموز می پذیرد

برای کسب اطلاعات بیشتر لطفاً با شماره تلفن‌های زیر تماس بگیرید:

(914) 423-0579

(973) 616-6529

(973) 818-9583

kharazmischool.org

نیرنجات و علوم غریبه شهرت عالمگیر داشت» در محضر خود خوشحال و شادمان باشد که نگذاشت ناصر خسرو به نزد خلیفه بغداد که اینک وی را فراخوانده بود، باز گردد. ظاهراً وی مدتی نسبتاً طولانی در گیلان ماند، به اندازه‌ای طولانی که تمام قدرت‌های یک وزیر به او داده شود، و تفسیری را درباره قرآن به پایان رساند. سرانجام ناصر خسرو هم اختیارات وزارت و تصمیم‌گیری را به برادرش تفویض کرد تا بتواند قوای خود را بر «فنون سحر و احضار روحانیات که تحت فرمان او بودند» متمرکز سازد. چنین روایت کرده‌اند که به کمک یکی از این ارواح، ناصر خسرو که در پی جستن راهی برای رفتن از گیلان بود، داعی را به بیماری مبتلا ساخت که هیچ طبیبی نمی‌توانست برای آن درمانی بیابد. با اینکه آشنایی او با جادو و سحر وی را مطمئن قرارداد داده بود، اما به او اجازه داده شد که به درمانی که لازمه‌اش ترک گیلان و رفتن به دمشق در جست وجوی گیاهی بود که می‌گفت این بیماری را شفا می‌بخشد اقدام کند. با وجود مخالفت فقها و علمای دینی به ناصر خسرو اجازه خروج داده شد، سیصد مرد به عنوان بدرقه با او همراه کردند. چون بیست فرسنگی از شهر دور شدند به قهستان رسیدند، ناصر خسرو با کمک برادرش به سیاره مریخ‌التجاء نمودند، در نتیجه، آن سیصد مرد را خشونت عارض شد، به جان یکدیگر افتادند، و تا آخرین نفر یکدیگر را کشتند.

شرح ذکری چنین ادامه می‌یابد که ناصر خسرو، برادرش و یکی از شاگردان او به این طریق توانستند به سوی مشرق به خراسان بگریزند و به شهر نیشابور بروند که «کسی آنها را نمی‌شناخت» و در مسجدی پناه گرفتند. اما مردی که از مصر ناصر را می‌شناخت آنها را دید و باز شناخت، و ناصر خسرو مجبور شد سکوت او را به سه هزار مثقال طلا بخرد. اما یک روز شاگردش در گیر مباحثه با علمای دینی شد، و در طی آن مباحثات عقاید اسماعیلی او آشکار شد. او را به عامه مردم نمودند و آنها خشمگین شده بر او حمله آوردند و سرانجام به قتلش رساندند.

ناصر خسرو و برادرش از نیشابور به سمت مشرق فرار کردند و در ایالت بدخشان پناه گرفتند. اما حتی در آنجا با همه حمایت و مراقبتی که ملک بدخشان، عیسی بن اسد علوی، از آنها به عمل آورد، مورد تعقیب مجدد قرار گرفتند. زیرا تفسیر قرآنی که در گیلان نوشته بود به بدخشان رسیده بود، و حکیم نصرالله ساوری که از علمای اهل سنت بود بر عقاید و اندیشه‌هایی که در آن کتاب بود انکار آورد و حکم بر قتل ناصر خسرو داد. ناصر خسرو و برادرش به عمق ولایت بدخشان گریختند و سرانجام در غاری در نزدیکی بیمگان پناهگاه امنی یافتند. بنا بر قول ذکری مدت بیست و پنج سال در آنجا به سر بردند و خویشانش را وقف عبادت و ریاضت شدید نمودند. ذکری می‌گوید مردم را باور آن است که ناصر خسرو هر بیست و چهار ساعت یکبار غذا می‌خورد، و حال آنکه عده‌ای دیگر بر این باورند که تنها بوی غذا کافی بود که او را زنده نگهدارد.

اینک در شرح ذکری، ما می‌بینیم که همه عناصر تخیلی و همه گمان‌ها و ظن‌هایی که درباره ناصر خسرو وجود داشته به صورت داستانی درهم تابیده شده و زندگی‌نامه‌ای که علو مقام او را به عنوان یک شاعر می‌ستاید، بیرون آورده شده است.

یکی دیگر از منابع گمراه‌کننده ولی مهم که مطالبی درباره ناصر خسرو دارد کتاب حبیب‌السیر خواندمیر است. خواندمیر چنین می‌آورد:

از جمله افاضل شعرا، امیر خسرو معاصر خلیفه فاطمی المستنصر بالله بود. ولادت امیر خسرو در سنه سیصد و پنجاه و نه [۹۶۹] روی نمود. چون به سن تمیز و رشد رسید آواز حسن سیرت اسماعیلیه شنیده در زمان خلافت مستنصر از خراسان به مصر شتافت. هفت سال آنجا توطن نموده، هر سال به حج می‌رفت و باز می‌آمد و بغایت مقید امور شرعی بود. در نوبت آخر که به مکه رفت از راه بصره بازگشته عزیمت خراسان نمود، در ساوج ساکن شده مردم را به مستنصر و روش اسماعیلیه دعوت می‌نمود و هدایت می‌کرد. جمعی از دشمنان اهل بیت رسول، قصد امیر خسرو نمودند. خوف و هراس بر او استیلا یافته در جایی از جبال بدخشان نهان گشت و بیست سال به آب و گیاه قناعت کرد.

ادامه دارد

شاه نعمت‌الله ولی

افسانه تائبی (تهران)

شاه نعمت‌الله ولی شما را با بلندی مناره‌های سر به آسمان کشیده توجه به عالم بالا می‌دهد و نگاه به آسمان. سمبلی از طارِق که خداوند به آن قسم می‌خورد؛ برج‌هایی در آسمان.

در مرحله اول بعد از ورودی به حیاطی می‌رسید که در قلب آن حوضی کوچک قرار دارد که کل آب قنات مرکزی ماهان که از کوه‌های جویبار سرچشمه می‌گیرد از آن عبور می‌کند و با کانال‌کشی بسیار استادانه از زیر کل بناها و حیاط‌ها می‌گذرد، حوض‌ها را به هم اتصال می‌دهد و مانند شاه‌رگ یک بدن جریان آب را از کل بنا عبور می‌دهد. عجیب و جالب اینکه اندازه این حوض برای حیاط بدان بزرگی، بسیار بسیار کوچک می‌نماید. این اشاره‌ای است به دریافت‌های قلب و گنجایش آن برای گرفتن پیغام‌ها در اوایل ورود به مراحل عشق که قلب کوچک است. (در این بنا تمام حوض‌ها نماد قلب‌اند و جایی که مسقف است و شما با عالم بالا کاملاً مرتبط نیستید فضا بدون حوض می‌باشد، و در این فضاها شما یا در تاریکی هستید یا به دور خود می‌گردید.)

در مرحله بعد به حیاط کوچک و خلوت دوم می‌رسید با درخت سروی منحصر بفرد و رواق‌های بی‌شمار برای اهل تصوف و تفکر. در این مرحله حوض بزرگ‌تر شده و قلب بازر. این حیاط نسبت به حیاط اول کوچک‌تر است اما با تفکر تر و تعقل تر. اکثر عارفان و میدان شاه هم‌اکنون در این حیاط به ذکر مشغول‌اند.

در مرحله سوم پس از ورود از در چوبی بسیار زیبا به سرسرای می‌رسید که بر دور مقبره اصلی محیط شده، جایی که از هر کجا شروع کنید باز سر جای اول خود هستید. سالن‌های بزرگی در اطراف مقبره اصلی جهت نمازگزاران طراحی شده است اشاره به دور باطل در مرحله سوم از تصوف.

در مرحله چهارم به محیطی مربعی شکل با سقفی بلند نقاشی شده به نقوش اسلیمی حامل پیغام‌هایی از کثرت و وحدت نگاه شما را به آسمان می‌کشند. اما آسمانی که پوشیده است و اینجا این پیغام به شما القاء می‌شود که سقف شما هر قدر بلند باشد، اگر به آسمان متصل نباشد نیستی است. در زیر این سقف پوشیده مقبره شاه ولی است که از بزرگان تصوف است. نماد نیستی شما را به تفکر می‌دارد و تأمل در این مرحله شخص باید به نیستی مطلق خود واقف شود تا اجازه عبور به مراحل دیگر را داشته باشد.

ورود به حیاطی دیگر در مرحله پنجم، حیاطی با کاج‌ها و سروهای بلند با آرایش‌های فیروزه‌ای و رنگین و رنگ‌هایی که در مراحل قبل دیده نمی‌شوند. شکفتگی‌هایی که در مراحل قبل نبود و شادابی و نشاط خروج از اندوه و سرگردانی در این حیاط به شما القاء می‌شود. اشعار شاه ولی بر دیوارها و حوضی با هندسه مقدسه مراحل تکامل، مراحل بینش، رسیدن از حوض کوچک اول با سادگی‌ها خام به حوض خانه پنجم با پختگی‌های پر معنا در این حیاط دیده می‌شوند. در مرحله ششم که مرحله کوتاهی است شما را به هشتی تاریک و کوچکی می‌برند که این فضای تاریک و کوچک به نسبت فضای قبل و بعد از خود بسیار عجیب می‌نماید. یعنی مرحله ششم مرحله‌ای بسیار کوتاه و تاریک است و قلب و مغز هیچ‌کدام تعریف نشده‌اند نه حوضی وجود دارد نه سؤال‌آلاتی راجع به پیچیدگی‌های بناهای قبلی است. سکوتی کوتاه و باز رسیدن به مرحله‌ای بعد.

دری چوبی و بزرگ با آرایش ساده بر شما گشوده می‌شود که شما را به مرحله آخر هدایت می‌کند. حیاط بزرگ ساده با دیوارهای بلندتر از حیاط اول و زنده‌تر و عمیق‌تر و حوضی بزرگ‌تر از تمام حوض‌هایی که در مراحل قبل دیده‌اید. در این سفر کوتاه همه پیغام‌ها از کتاب کویر، از قول حکمت و معرفت برای شما زائران اهل دل بود.

این آرامگاه نماد انسانی است که در مراحل عرفان بزرگ می‌شود، پیچیده می‌شود و باز ساده می‌شود



و اینک قلبی بزرگ در حوض آخر بازتاب انعکاس نور است. نور نماد همه روشنی‌ها، روشنایی‌هایی که کویر تشنه منتظر دیدن آن است. ما نه تنها نمی‌بینیم که نمی‌شنویم و انجام هم نمی‌دهیم.

سازمان میراث فرهنگی استان کرمان آیا می‌تواند پاسخ دهد که به چه دلیل موجه مرحله اول تصوف را از تاریخ معماری ایران حذف کرده است و به چه دلیل موجه جریان آب ورودی به حوض‌های زیبای این بنای ارزشمند قطع گردیده و به چه دلیل بخشی از این بنا چون مخروبه‌ای بایر می‌ماند. و به چه دلیل مناره‌های ارزشمند و بلند این بنا در حال ریختن به حال خود رها شده‌اند. این طارِق، آن بلند اتصال زائران عشق، در عالم معنا.

اینجا سرزمین من است

اینجا سرزمین من است،
سرزمین اهورایی من ایران
سرزمین شیران نر،
اسبان کهر و عقاب‌های تیز پرواز
شیران نرَم را به غرامت غرب برده‌اند
اسبان کهرم را به غارت شرق
و عقاب‌های تیزپروازم
را به سرزمین عرب.

اینجا سرزمین من است

دشت پاره پاره
با ارواح جدید گمگشته در گذر تاریخ
بی، ادبی مانده از پیش
با اسطوره‌های آواره در قصه
با هزار و یکشب خون‌آلود

اینجا سرزمین من است،

دشت پاکان آزاده
سرزمین اهورایی من ایران
زن سرزمین من

دیگر معنی اسطوره ندارد
و مرد سرزمین من معنی جنگاور
فرشتگان زهر می‌نوشتند و

زهره گاو به نیش می‌کشند
و برهنه در کنار شیطان می‌آرمند
فرشتگان دیگر بال‌های سفید ندارند
با بال‌های سیاه خویش

خفاش را تداعی می‌کنند
دیگر محرم نیستند،

نامهربانی‌اند در پس کدورت تاریخ
تاریخی که یادمان داده‌اند
و ما آموخته‌ایم که

احساس خواهری را
با احساس تنفر جا به جا کنیم
باورمان را تغییر داده‌اند
و تعفن تاریخ را رقم زده‌اند

فرشتگان در کنار شیطان می‌آرمند
جام زهر می‌نوشتند
و زهره گاو پاره می‌کنند.

افسانه تائبی (تهران)

سلطان محمود غزنوی

عارفی ربانی یا فاسقی...؟

بخش چهارم

سلطان محمود

در اشعار شعرای هم زمان و پس از او

و اینک اشعاری چند به اختصار از شعرای هم عصر سلطان محمود و همچنین در دوران های پس از وی می آوریم. سعدی در باب محمود و ایاز چنین داد سخن داده است:

یکی خرده بر شاه غزنین گرفت
که حسنی ندارد ایاز ای شگفت
گلی را که نه رنگ باشد نه بوی
غریب است سودای بلبل بر اوی
به محمود گفت این حکایت کسی
بپیچید از اندیشه بر خود بسی
که عشق من ای خواجه بر خوی اوست
نه بر قد و بالای نیکوی اوست
شنیدم که در تنگنایی شتر
بیفتاد و بشکست صندوق دُر
به یغما ملک آستین برفشاند
وز آنجا به تعجیل مرکب براند
سواران پی دُر و مرجان شدند
ز سلطان به یغما پریشان شدند
نماند از وشاقان گردنفرافز
کسی در قفای ملک جز ایاز
نگه کرد کای دلبر پیچ پیچ
ز یغما چه آورده ای؟ گفت هیچ
من اندر قفای تو می تاختم
ز خدمت به نعمت نپرداختم
گرت قربتی هست در بارگاه
به خلعت مشو غافل از پادشاه
خلاف طریقت بود کاولیا
تمنا کنند از خدا جز خدا
گراز دوست چشمت بر احسان اوست
تو در بند خویشی نه در بند دوست
تو را تا دهن باشد از حرص باز
نیاید به گوش دل از غیب باز
حقیقت سرایی است آراسته
هوا و هوس گرد برخاسته
نبینی که جایی که برخاست گرد
نبیند نظر گر چه بیناست مرد؟
(کلیات سعدی ص ۲۸۸)

گردآورنده: محمد غافری (کالیفرنیا)

این حکایت چند اشکال دارد. یکی این که محمود مدعی است که عاشق خلق و خوی ایاز است. دوم این که با خستی که در محمود می شناسیم غیرممکن است که باری از جواهر را به سادگی به سپاهیان ببخشد. کسی که حتی در دم مرگ هم حاضر نشد بخشی از خزاین بی شمارش را وقف تنگدستان کند. سوم این که جناب شیخ ایاز را به مرتبه اولیاء الله ارتفاع بخشیده است و محمود را به مقام الوهیت رسانده است.
و اما فرخی از شعرای دربار محمود که قصاید «با کاروان حله برفتم به سیستان» و «چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار» وی که در کمال شهرت است در باب فتح سومنات چنین داد سخن می دهد. قصیده ای بسیار طولانی است که تنها ابیاتی از آن در اینجا آورده می شود.

فسانه گشت و کهن شد حدیث سکندر
سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر...
اگر حدیث خوش و دلپذیر خواهی کرد
حدیث شاه جهان پیش گیر و زین مگذر
یمین دولت محمود شهریار جهان
خدا یگان نکو منظر و نکو مخبر
شهی که روز و شب او را جز این تمنا نیست
که چون زند بت و بتخانه بر سر بتگر...
به وقت شاه جهان گر پیمبری بودی
دویست آیت بودی به شان شاه اندر...
اگر سکندر با شاه یک سفر بودی
ز اسب تازی زود آمدی فرود به خر...
خدا یگان را به جهان دو حاجت بود
همیشه آن دو همی خواست ز ایزد داور
یکی که جایکه حج هندوان بکند
دگر که حج کند و بوسه بر دهد به حجر
یکی از آن دو مراد بزرگ حاصل کرد
دگر به عون خدای بزرگ کرده شمر

این شاعر هم منزلت محمود را تا نیمه خدایی رسانده است. فکر نمی کنم که حتی در شان خود پیامبر اسلام هم دویست آیه در قرآن کریم آمده باشد، ولی فرخی مدعی است که اگر محمود در زمان پیامبری می زیست، دویست آیه در شان این مرد غلام باره

سفاک نازل می شد.

ملکان همه عالم به در خانه تو
جمع گردند چنان چون به در اسکندر
قیصر رومی پیش تو درآید به سلام
قلعه رومیه را پیش تو بگشاید در
هر چه اندیشه کنی آن به مراد تو شود
تو بدین طالع زادستی! بس رنج مبر
ایزد این دولت، فرخنده و پاینده کناد
بر تو ای نیکدل! نیک خوی! نیک سیر

و باز هم از فرخی:

آفتابی تو و لیکن طبع تو دور از طمع!
آفتاب از طامعی برگیرد از دریا بخار
طاعت تو چون نماز است و هر آنکس کز نماز
سر به یک سو تافت، او را کرد باید سنگسار
سپاه دین، سپه ایزد است و بر سپهش
پس از محمد مرسل تویی سپهسالار!

مبالغه شاعرانه هم حد و مرزی دارد. ولی فرخی یکی پس از دیگری این مرزها را می شکند و درمی نوردد. و اما عنصری ملک الشعرای دربار محمود هم که نمی خواسته از دیگران عقب بماند چنین داد سخن داده است:

ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر
بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر...
ز عکس خون مخالف که شاه ریخت هنوز
در آن دیار هوا ابرش^۱ است و خاک اشقر^۲
فروختند^۳ همی زنده شاه هندو را
به پیش خیمه شاهنشاه رهی پرور! ...
ز بوم و بتکده هایی که شاه سوخت هنوز
نبرده باد هنوز توده های خاکستر

و باز عنصری قصر او را به کعبه و قلمش را به حجرالاسود و کف دستش را به چشمه زمزم تشبیه می کند.

کعبه است سرایش ز بزرگی ملکان را
کلکش حجرالاسود و کف چشمه زمزم

و بالاخره عنصری طبق معمول اغراق و گزافه گویی را از حد می گذراند و می سراید:

خلق او بر دیو بندی دیو را مردم کند
اسم او بر خار داری، خار نیلوفر شود
مهر او بر سنگ بندی، موم گردد ساعتی
مدح او بر خاک خوانی، چشمه کوثر شود

حرص و آز محمود
در گردآوری مال و شعرا و دانشمندان

مفاسق و مناهی محمودی به جز از غربی است که او به گرد آوردن مال و خواسته به ویژه زر و حرص عجیبی است که به قدرت و حکومت داشته است و گاهی شب‌ها خود را عریان می‌نمود و پیکر را به طلاها می‌سایند تا خوابش ببرد. این حکایات تا بدانجا مشهور گشته که بزرگی مثل سعدی را با همه عشق و علاقه‌اش به محمود، واداشته است تا سال‌ها بعد در ضمن خوابی چشم‌های سر او را گردان در کاسه ببیند و تعبیرش را چنین نماید که «هنوز نگران است که مالش با دگران است» شاید خالی از فایده نباشد که عین حکایت گلستان را اینجا بازگو کنیم.

«یکی از ملوک خراسان محمود سبکتکین را به خواب چنان دید که جمله وجود او ریخته بود و خاک شده مگر چشمان او که همچنان در چشم‌خانه همی گردید و نظر می‌کرد. سایر حکما از تأویل این فرو ماندند. مگر درویشی که به جای آورد و گفت: هنوز نگران است که ملکش با دگران است.

**پس نامور که به زیر زمین دفن کرده‌اند
کز هستیش به روی زمین بر، نشان نماند
وان پیر لاشه را که سپردند زیر گل
خاکش چنان بخورد کزو استخوان نماند
زنده است نام فرخ نوشین روان به خیر
گرچه بسی گذشت که نوشین‌روان نماند
خبری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر
زان پیشتر که بانگ برآید: فلان نماند»**

محمدبن خاوند شاه بلخی مؤلف کتاب روضةالصفاء در باب مال‌پرستی محمود چنین می‌گوید:

می‌گویند سلطان دو روز پیش از وفات خود فرمان داد تا صرّه‌های زر و سیم و کیسه‌های جواهر و نفایس را که در زمان حیات جمع کرده بود پیش او آورند و در صفه‌ای پهنارو پیش او بگستردند و او به چشم حسرت در آنها نگرست و زار زار بگریست و بعد بی‌آنکه پیشیزی از آن به کسی دهد به خزانه باز پس فرستاد. پس از ملاحظه نفایس در محقه نشست و به میدان سبز رفت و در آن غلامان خاص و اسبان تازی و استران بردعی^۶ و غیر آن را بر وی عرضه کردند و او پس از بازدید آن‌ها با حسرت و اندوه به کاخ خود بازگشت.

در بین کسانی که به نام قرمطی توقیف و اعدام می‌کرد مال‌دارانی بودند که اگر هرچه را داشتند به سلطان عرضه می‌کردند از این اتهام تبرئه می‌شدند! در واقع اتهام آنها جز مکنت آنها چیزی نبود. این که در مرض موت خویش، برحسب پاره‌ای روایات، از خزانه‌داران درخواست تا نفایس گنجینه‌هایش را بر وی عرضه دارند و بعد از مشاهده آن همه نقود و جواهر آنها را همچنان به خزانه فرستاد و چیزی از آن را برای مستحقان مقرر نکرد، تصویر روشنی از

سیمای اخلاقی او را عرضه می‌دارد.

زمانی که اولین وزیر او ابوالعباس فضل‌بن احمد اسفراینی، که از عهد پدرش در دربار غزنه خدمت می‌کرد، نتوانست اهل هرات را به جهت اخذ مال بیشتر در فشار بگذارد از چشم سلطان افتاد. انتساب فضلا و ادبا به دستگاه‌های سلطنت موجب کشمکش‌هایی بین دربارها می‌شد. چنانکه سلطان مقتدری به یاری زر و سیم یا قدرت سیاسی و نظامی از دربارهای دیگر می‌خواست که بزرگان دانش و ادب را به دربار او گسیل دارند که غالباً امرای ضعیف‌تر به تقاضای مقتدران تن در می‌دادند.

هنگامی که سلطان محمود از حضور دانشمندان مشهوری همچون ابوریحان بیرونی، ابوسهل مسیحی، ابوعلی سینا، در دستگاه امرای جرجانیه (مرکز ولایت خوارزم) آگاه شد، رشکش آمد که چنان بزرگان ناموری ملازم دربار او نباشند. بنابراین به تکاپو افتاد و نامه‌های تهدیدآمیز همراه با سواران مسلح به دربار جرجانیه فرستاد تا عاقبت علی‌بن مأمون بن محمد ناگزیر آن بزرگان علم را از خطری که در کمین بود آگاه ساخت.

این دانشمندان در خدمت خوارزمشاه در محیطی امن و آرام و در کنف حمایت علی بن مأمون به تحقیق و تألیف اشتغال داشتند و پادشاه آنان را سخت معزز می‌داشت. اما پس از چندی که نفوذ محمود فزونی گرفت. دیگر امیر جرجانیه یارای مقاومت در برابر فرمان محمود را در خود ندید. ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی که از تعصب و سختگیری محمود بیمناک بودند، از عزیمت به درگاه محمود امتناع کردند و به پناه آل زیار و آل بویه شتافتند. ابوسهل مسیحی که طبیبی ماهر بود پس از دور شدن از دربار علی بن مأمون در بیابان‌های خوارزم درگذشت و ابوعلی سینا پس از عبور از گرگانج (مرکز ولایت خوارزم = جرجانیه) از راه نسا و ابیورد و جاجرم^۷ خود را به گرگان رسانید. اما در آنجا شنید که قایوس بن وشمگیر حکمران زیاری محبوس و مقتول شده است. از این جهت روی به سوی ری نهاد و پس از معالجه مجدالدوله دیلمی به همدان رفت و پس از اقامت در آنجا که بیشتر به تدریس و تعلیم علم طب گذشت، وزیر شمس‌الدوله ابوطاهر خسر دیلمی شد.

محمود که ترک‌نژاد بود و درست لطایف زبان فارسی را درک نمی‌کرد و به علت تعصب در مذهب تسنن با هرچه که از آن بوی حکمت و آزادی فکر می‌آمد بسختی دشمنی می‌داشت، هیچگاه نمی‌توانست با میل دل و ذوق طبیعی طالب شعر و ادبیات و جوای علم و حکمت باشد. تمام تظاهراتی که در این راه از محمود دیده شده از آن نظر بوده است که وجود شعرا و علمای معروف در گرد دربار در آن ایام، از اسباب شکوه و جلال محسوب می‌شده و شعرا با سرودن مدایح برای امرا و سلاطین، و فضلا با نوشتن کتب و رسایل به اسم ایشان، بهترین وسیله نشر مفاخر و بلندآوازه ساختن نام ممدوحین و مخدومین خود بودند. تا آنجا که هر درباری که عده شعرا و فضلاء آن بیشتر و نام و نشان ایشان معروف‌تر و درخشان‌تر بود بر دربارهای دیگر فخر می‌فروخت، و محمود در عصر خود نمی‌توانست درباری را از هیچ جهت نامی‌تر از دربار غزنه ببیند. هر جا از این شعرا و دانشمندان می‌یافت، آنان را به وعد و وعید به غزنین می‌کشاند.

سلطان محمود را غالباً از بزرگترین حامیان ادب می‌دانند. لیکن در حقیقت وی مردان ادب و علم را به زور یا فریب می‌ربوده و سرانجام رفتاری دناقت‌آمیز با آنان در پیش می‌گرفته است. پروفوسور ادوارد براون در باب دلجویی سلطان محمود از ابوریحان پس از به زندان انداختن او می‌گوید:

سلطان محمود با اینگونه پادشاه‌های بی‌هنگام می‌خواست که ظلم‌ها و رذالت‌هایی را که بر اثر زشت‌خویی‌ها و بدگمانی‌های بی‌سبب خویش مرتکب می‌شد جبران و تلافی کند.

جنگ‌های محمود و تبعات آن

از بزرگ‌ترین شعایر حکومت سلطان محمود غزنوی جنگ‌های بسیار اوست که بنام غزا و غزو به انجام رسانید. و در این راه چندان می‌کوشید که لقب «سلطان غازی» را از آن خود ساخت. نگاهی از سر تأمل به مجموعه جنگ‌های او با بلاد «کفر»ی که او قصد پیکار و تسلیم آنها را داشته روشن می‌سازد که اهداف او از شعله‌ور ساختن این جنگ‌ها نمی‌تواند صرفاً گسترش دین باشد. چون بسی رادع و مانع

علیرضا کاخ‌ساز

Ali R. Kakhsaz, CPA, MAcc

ARKCPA.COM

© A. R. Kakhsaz & Company 818/713-9322

بر سر راه ذهن است از این که بتواند آن جنگ‌ها را دینی تلقی کند. این که چرا سلطان بیشتر شهرها و بلاد ثروتمند را می‌گشاید؟ مگر در همان زمان بسی آبادی‌های فقیر کافر نبودند که نیازمند پیام محمود بودند؟ و این که چرا تقریباً هر سال قصد اعادهٔ جهادهای قضا شده را در سرزمین‌هایی مخصوص و مطلوب می‌نماید؟ مگر دین خدا فقط در یک بعد جغرافیایی زمین خدا باید گسترده شود؟ این که به فرض سرزمینی گشوده شد باید آن همه طلا و جواهر و غنایم و غلام و کنیزک به چنگ و دندان گرفته شود و هر سال خزاین سلطان را بیالاید و بیاراید؟

آنچه از این جنگ‌ها (غزوات محمود) عاید شد در غالب موارد از حد آن که بت‌خانه‌ای را خراب کند و بت سنگی یا فلزینی را بشکند و یا غنایم و پیلان و اسیران بسیار و همراه جواهر و نقود فراوان به غزنه بازگردد و فتح‌نامه‌ها برای این فتوحات خویش به اطراف بفرستد درنگ‌دشت. و حاصل عمده‌ای که داد، نفرت عامهٔ هندوان از مهاجمان فاتح بود و این که علمای هند هم از آن نواحی که به دست مسلمین می‌افتاد مهاجرت کردند و به جاهای امن‌تر در داخل هند پناه آوردند و بدین‌گونه تمام مساعی سلطان تا آنجا که ناظر به نشر و ترویج آیین توحید در بین هندوان بود، چند سالی بعد از مرگ وی بی‌اثر ماند و جز پاره‌ای بلاد که اخلاف سلطان بعد از پایان روزگار محمود و مسعود در آنجا مستقر ماندند در سایر بلاد هند تا مدت‌ها از تمام این گیر و دارهای وی نشانی باقی نماند. و در عین حال این جنگ‌های بی‌انقطاع او در داخل و خارج مرزهای اسلام غالباً قطعی‌های پی در پی، ویرانی‌های دایم و خسارات هنگفت عاید عامهٔ مردم می‌کرد.

این غزوات او را به دو هدف عمده می‌رساند: نخست گردآوری و انباشت ثروت و نعمت کافی برای تبلیغ و ترویج اهدافی که در سر داشت و دیگر قهرمان‌سازی برای توده‌های ناآگاه و خوش‌خدمتی به خلفای عباسی.

حجم عظیمی از حکومت سلطان محمود در انجام و گسترش و تبلیغ و ترویج همین جنگ‌ها گذشت و او توانست با این جنگ‌ها بسیاری از اهداف خود را در حوزه‌های گوناگون رقم و قلم بزند. حال آنکه خود این جنگ‌ها حاصل نیرنگ‌های بسیاری بود که او در دل و دماغ خویش می‌پروراند.

غرض دیگر او به جز قهرمان‌سازی خود به عنوان امیر کافرکش و سلطان فاتح که پوششی بود بر بیگانگی نژادی و ریشهٔ خانوادگی او — ایجاد حاکمیتی نیرومند در درون مرزهای ایران بود تا مانعی باشد در برابر رشد امواج ایرانی‌گرایی و بازگشت به اصول رنسانس عهد سامانی و اسلام حقیقی که مردمان چندی آن را دیده و آزموده بودند و هیچ کدام با اصول حکومت محمودی سازگار نبود. بنابراین سلطان غازی عنوانی بود که در آن بسی رنگ‌ها و نیرنگ‌ها می‌آمد و بسیاری از اصول

و مبانی می‌رفت.

محمود که لقب سیف‌الدوله‌ایش به یمین‌الدوله و امین‌المله تبدیل گشت چون استقلال خود را در تمام خراسان بی‌منازع دید و به توسعهٔ قلمرو خود در سیستان و حواشی ماوراءالنهر پرداخت و در عین حال تاخت و تازهایی را که با پدرش سبکتکین در نواحی مرزی هند آغاز کرده بود دنبال کرد. موضع سوق‌الجیشی غزنه هم در مجاورت نواحی غربی هند انگیزه و خیزگاه او در این تاخت و تازها شد. تاخت و تازهایی که غالباً به قصد غارت انجام می‌شد و دوستداران او و پدرش آنها را غزوات یعنی جهاد مقدس می‌خواندند.

به دنبال جنگ‌هایی که خراسان و سیستان را به قلمرو غزنه افزود، سلطان خواه بدان سبب که به گفتهٔ ابن اثیر می‌خواست غزوهٔ کفار را کفارهٔ قتال خویش با مسلمین سازد و خواه از آن رو که می‌خواست با کسب غنایم و اموال خزانهٔ خود را جهت جمع‌آوری سپاه بیشتر و مواجهه با برخوردهای احتمالی دیگر غنی سازد به پیروی از راه و رسم پدر عنان به جنگ هندوان کشید. این طرز تبلیغ خشونت‌آمیز و این مایه تهدید و ارباب موجب توجه عامهٔ هندوان به اسلام و به آنچه سپاه غارتگر و خونریز سلاطین به آنها هدیه می‌کرد نشد و حاصل عمده‌ای که داد نفرت عامه هندوان از مهاجمان فاتح بود.

در یکی از این جنگ‌ها بعد از تخریب و غارت شهرها و معابد بین راه، مولتان را بار دیگر فتح کرد و اهل آن را بدان جهت که نسبت به وی عصیان کرده بودند بیست هزار هزار (میلیون) درهم جریمه نمود. به قول مرحوم استاد زرین‌کوب در کتاب «با کاروان حله»:

وقتی نوبت بزم به سر می‌آمد، سلطان که از آتش یک شوق مقدس گرم شده بود به رزم هندوان آهنگ می‌کرد. اردویی بزرگ از غارتیان، خونبان، مزدوران و داوطلبان را با موکب خیره‌کننده‌ای از شاعران، ندیمان، غلامان و همه گونه جاه‌طلبان فراهم می‌آورد و به نام جهاد راه دیار سند و هند در پیش می‌گرفت. این جنگ‌های خونین — که مقدس و متضمن ثواب شمرده می‌شد — البته بت‌خانه‌های هند را از اندوخته‌های دیرین تهی می‌کرد و مسلمانی را در دل هندوان ناگوار و ناخوشایند می‌نمود. از این غنیمت‌های هنگفت که هر سال از غارت هند به دست می‌آورد و غزنه را روز به روز آبادتر می‌کرد، سلطان بخشش‌های افسانه‌آمیز می‌توانست کرد. به این جهت هم بود که در موکب او — در این سفرهای دور و دراز — گذشته از امیران نامجوی، خوشامدگویان و ستایشگران نیز همراه می‌شدند.

چون قلمرو حکومت محمود شامل ماوراءالنهر و سرحدات ترکان کافر نبود، وی غزو و جهاد را متوجه به «کفار» هندو کرد و جنگ‌های بی‌وقفه و پایان‌ناپذیر او در اطراف هند، در سراسر خط سیر او سیل خون به راه انداخت.

وی هر ساله در ایام زمستان در نواحی هند به بهانهٔ غزوات تاخت و تازهایی می‌کرد که خزانهٔ او و جیب سپاهیان را پر می‌نمود. در جریان این تاخت و تازها که از جمله تسخیر ماتوره و سومنات توفیق او را بر غزوات همه جا مایهٔ اعجاب ساخت، وی موفق به ایجاد قلمرو پایداری در پنجاب و مولتان گشت که لاهور مرکز آن بود.

البته این غزوات که سلطان را به عنوان «غازی» مورد تقدیر خلیفهٔ بغداد می‌ساخت، در قلمرو خود وی تقریباً هرگز موجب بسط رفاه و آسایش خلق نمی‌شد، سهل است تحمیل مالیات‌های سنگین و بی‌هنگام که برای تجهیز اسباب این غزوات از جانب سلطان بر مردم وارد می‌شد و خالی شدن روستاها از جوانان به منظور گرد آوردن سپاه که در نهایت منجر به ویرانی مزارع و بی‌باری کشتزارها و سرانجام منتهی به بروز قحطی‌های طولانی و مکرر و گرانی‌ها و گرسنگی‌های مستمر اجتناب‌ناپذیر می‌شد نیز استمرار این غزوات را که به هربهانه‌ای آغاز می‌شد، مایه ناخرسندی عامه و ضعف بنیهٔ مالی دولت می‌ساخت. اما خلیفه که این اقدامات را می‌ستود و شاعران دربار که با تملق و تحسین مبالغه‌آمیز از آن‌ها یاد می‌کردند، البته عواقب و تبعات نهایی آنها را که در هنگام اغتشاش ترک‌مانان سلجوقی در خراسان، به تسلیم و قبول اکثریت مردم به حکومت این سرکردگان مهاجم بیابانی منجر شد، نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند. محمود نسبت به پیروان بیشتر فرق و مذاهب سختگیر بود و از آزار و حتی قتل آنان خودداری نمی‌کرد. کتابخانه‌های مخالفان را طعمهٔ آتش می‌کرد و مراکز اجتماع آنان را ویران می‌ساخت. وی در حملات متعدد به هندوستان به ثروت‌های بی‌کران و افسانه‌ای دست یافت و تنها در لشکرکشی به قنوج در سال ۴۰۹ بنا به نوشتهٔ عتبی (صاحب تاریخ آل سبکتکین یا تاریخ یمینی)، پنجاه و سه هزار اسیر به غزنه برد که تجار برده از هر سو برای خریدن آنها به غزنین روی آوردند، در صورتی که به ظاهر مقصود از این لشکرکشی‌ها را ترویج اسلام قلمداد می‌کرد.

چون به نظر می‌آید که ملاحظات مالی بیشترین اهمیت را در نظر سلطان داشت، از این روی‌درفتن این که محمود مسلمانی متعصب و مایل به نشر اسلام در هند به زور شمشیر بوده، سخت دشوار است. هدف عمدهٔ محمود از لشکرکشی به هند خراج‌گزار کردن شاهزادگان هند و دوشیدن آنان بود. وی معابد هند را از آن جهت ویران می‌کرد که در آنها ثروت سرشار اندوخته شده بود.

سلطان بخوبی می‌دانست که اگر بکوشد تا قبول آیین اسلام را به عنوان شرط اصلی به شاهزادگان هند تحمیل کند. آنها به محض دور شدن سپاه غزنه دست از دیانت نو می‌کشیدند. ظاهراً حتی برای هندیانی که به استخدام سپاه غزنوی درمی‌آمدند قبول اسلام شرط نبود. اوج سفرهای جنگی محمود به هند لشکرکشی

سراب

توان گریه ندارم، من شراب زده
به عمر کوتاه دیوانه‌ی شتاب زده

اگر چه مردم چشمم، نشسته در خونست
برای ملت ایران انقلاب زده

اسیر وحشت بی‌انتهای گردابم
چو زورقی شکسته و خود را بر آب زده

به هر که می‌نگرم، از تبار اهریمن
به هر کجا که روم، چهره‌ها نقاب زده

توان شعر و غزل هم دگر اثر نکند
به گوشِ هوشِ ملتِ خود را به خواب زده

سوار مرکب خورشید شب‌شکن دیربست
رسیده به فلق بی‌کسی، رکاب زده

هزار مرغ شباهنگ، طرفه‌ای نبرد
ز گریه با غزل ناب التهاب زده

حسن رضوی «شباهنگ» (کانادا)

کنون دو چشم نهاده است روز و شب گویی
به فتح نامه خسرو، خلیفه بغداد
به سومات شد امسال و سومات بکند
در این مراد بیمود منزلی هشتاد

منابع

— سیمرغ در جستجوی قاف، دکتر مهدی محبتی
— تاریخ مردم ایران، دکتر عبدالحسین زرین کوب
— روزگاران، با کاروان حله،
مدح، داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی، نادر وزین پور

توضیحات داخل متن

۱. = رنگارنگ
۲. = اسب سرخ
۳. = سوختند
۴. = همیان زر و سیم
۵. = هودج، کجاوه
۶. = منسوب به بردع که شهری در آذربایجان بوده
۷. = شهرکی است در خراسان بر سر راه گرگان

میراث فرهنگی خود را از یاد نبرید

برای دریافت منظم «میراث ایران» با

973.471.4283

تماس حاصل فرمایید

به سومات بود که در سال ۴۱۶ اتفاق افتاد. در این سفر محمود سپاهش را از راه بیابان «تهر» به انهلواره راند و از آنجا از طریق کانیور به خود سومات رسید. در سومات معبد معروفی بود و در معبد بتی قرار داشت که هزار برهمن و سیصد و پنجاه آوازه خوان و رقصنده در آنجا خدمت می‌کردند و درآمد ده هزار روستا وقف معبد سومات بود. محمود پس از جنگی خونین معبد را به تصرف درآورد و بیش از بیست میلیون دینار غنائم از آنجا به جنگ آورد بعد معبد را به آتش کشید. خبر پیروزی سومات به سرعت در عالم اسلام انتشار یافت و در قهرمان ساختن محمود در میان اهل سنت سهم بزرگی داشت. خلیفه عباسی القاب تازه از بغداد برای محمود فرستاد. کاملاً پیداست که فعالیت دولت غزنه در هند اساساً تهاجماتی به قصد به دست آوردن غنائم بوده است.

فرخی در باب فتح سومات قصایدی سروده که یکی از آنها با مطلع:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر
بسیار مشهور است و دیگری بدین مضمون است که:

یمین دولت شاه زمانه با دل شاد

به فال نیک کنون سوی خانه روی نهاد

بتان شکسته و بتخانه‌ها فکنده ز پای

حصارهای قوی بر گشاده لاد از لاد (دیوار)...

ز ملک و ملک چندین امیر یافته بهر

ز کنج بتکده سومات یافته داد...

**Give life a run for it.
But be prepared
in case of a stumble.**

LONG-TERM CARE INSURANCE. You want to keep running for as long as possible. But if something gets in your way, be prepared. Long-Term Care Insurance can help protect the freedom you enjoy today. Know that MetLife wants to be there in case you hit a snag. Call your MetLife representative today.

Ali Ebrahimi, MBA
Financial Services Representative
Wealth Planning Group
61 South Paramus Road, 5th Floor
Paramus, NJ 07652
(201) 712-1200, Ext. 3125



MetLife®

© 2006 MetLife, Inc. Coverage is offered by Metropolitan Life Insurance Company ("MetLife"), New York, NY. Like most long-term care insurance policies, MetLife policies contain certain exclusions, limitations, elimination periods, reductions of benefits and terms for keeping them in force. Premium rates can only be raised on a class-wide basis. For complete costs and details, contact a MetLife Representative/Insurance Agent/Producer. Depending on state availability, coverage may be offered by the following MetLife policies: LTC2-NRL, LTC2-IDEAL, LTC2-PREM, LTC2-FAC and may be followed by the state's 2-letter abbreviation: "ML" for Multi-Life; "P" for Partnership policies. L06067PLU00mp0607JMLC-LD 0511-9422 PEANUTS © United Feature Syndicate, Inc.

خورشید بهاری آهسته در افق شروع به افول کرد. پرندگان که روز درازی را پشت سر گذاشته بودند، احساس بی‌قراری می‌کردند. وقت خوراک و استراحت رسیده بود.

هدهد، قاصد دانا، بال‌های خود را با وقار بلند کرد و فریاد زد:

«ای پرندگان خشکی و دریا! قبل از ترک جلسه، به اندرز دوستانه‌ی من گوش دهید و آن را به خاطر بسپارید. دنیای مادی مانند مخلوقاتی که در آن بسر می‌برند، فانی است! به دنیای معنوی توجه کنید! به جهان برتر بیندیشید!»

پرندگان با برهم زدن بال‌های خود از هدهد سپاسگزاری کردند و محضر او را به قصد استراحت ترک گفتند. برخی تمام شب بیدار ماندند و برای قبول یا رد دعوت هدهد به سفر مقدس با نفس خود به گفتگو پرداختند. بقیه آسوده خوابیدند.

سحرگاه پرندگان در آبشارهای خروشان شستشو کردند و ناشتایی مختصری خوردند و برای شرکت در سخنرانی آماده شدند. در وقت مقرر، هدهد شانه بر سر در جایگاه مخصوص قرار گرفت و دومین روز مجمع پرندگان رسماً افتتاح شد.

عقاب

عقاب نخستین سخنگوی آن روز بود. با جثه بزرگ و با شکوهش پرنده مقتدری به نظر می‌رسید. پیش آمد و بال‌های وسیع‌اش را چند بار برهم زد تا توجه حاضران را جلب کند. صدای رسایش در فضا پیچید:

«کا! کا! کا!»

میلیون‌ها پرنده به سوی او خیره شدند. عقاب به پره‌های طلایی مایل به قهوه‌ای‌اش نوکی زد و ادامه داد.

«خانم‌ها! آقایان! هدهد بزرگوار! شهرت من جهانگیر است. همه مرا به عنوان عالیه‌ترین پرنده شکاری می‌شناسند. تیز چشمی و تندپروازی و استقامت‌ام مورد رشک همگان است. به آسانی از ارتفاع زیاد در هوا ماهی یا اردکی را در آب و یا خرگوشی را در زمین دیدم می‌زنم و با سرعت ۱۵۰ کیلومتر در ساعت خود را به آن می‌رسانم و صیدش می‌کنم. مهارت من در شکار حیرت‌انگیز است!»



فصل دوم و قسمتی از فصل سوم
آذر آریان پور (نیوجرسی)

هستم. می‌ترسم که روزی نسل‌مان منقرض شود. از این رو، مصلحت نمی‌دانم که برای درازمدت آشیان امن را ترک گویم و عازم سفری شوم که عاقبتش نامعلوم است.»

هدهد گفت:

«سخنانت را شنیدم. آن چه مصلحت می‌دانی، انجام ده. اگر نمی‌توانی از بستگی‌های دنیوی دست بکشی، آمادگی زیارت سیمرغ را نداری!»

مرغ زرین

صفر کوتاه و سوت‌مانندی در دشت پهناور شنیده شد: فش! فش! سرها به جانب صدا برگشت. اندکی بعد، مرغ زرین‌پَر از فراز بوته‌ی گلی ظاهر شد. جثه‌اش به مراتب کوچک‌تر از یک گنجشک بود. گردنش باریک و منقارش چنان نازک بود که به دشواری دیده می‌شد. پرندگان پا به پا کردند تا

هنگام ادای این کلمات، برقی از ورور در چشمان نافذ عقاب درخشید. گفت:

«سر خوش‌فرم، منقارِ ستبر و بدن ورزیده من محصول میراثی عالی است. ما انواع مختلفی داریم که شامل باز، شاهین و قوش می‌شود. آنها هم مانند عقاب‌ها از وقار و قدرت بدنی برخوردارند. همه ما معمولاً در سواحل رودخانه‌ها و دریاچه‌ها زندگی می‌کنیم. من شخصاً بر فراز صخره یا درختی مرتفع لانه می‌سازم و جفتم در آن دو یا سه تخم می‌گذارد. ما چند هفته به اتفاق از تخم‌ها مراقبت می‌کنیم تا به ثمر برسند.»

عقاب پره‌های دمش را برافراشت و گفت:

«اگر چه به شریک زندگی‌ام علاقمند هستم، ولی گاه و بی‌گاه به وادی خلوتی پرواز می‌کنم و به ریاضت و تفکر می‌پردازم. راستش نگران آینده

او را ببینند. همه‌های در میان آنان درگرفت: این یک پرنده نیست! حشره ناقابلی است!

چهره مرغ زرین‌پَر درهم رفت. بال‌های سبز مایل به طلایی‌اش را پس و پیش کرد و با آوایی ضعیف اما مطمئن گفت:

«هوم! هوم! هوم! از نگاه‌تان پیداست که مرا قابل نمی‌دانید. اما من با وجود خردی، مانند شما پرنده محسوب می‌شوم و بر فراز باغ‌ها و بیشه‌ها پرواز می‌کنم. از اکثر شما خوش‌خوراک‌ترم و لب به کرم یا حشره نمی‌زنم و با شهد گل‌ها تغذیه می‌کنم. مردم مجذوب حرکات و صدای مخصوص من هستند. بعضی‌ها مرا صاحب کرامت می‌دانند و خیال می‌کنند که با داشتن پری از من به آرزوهای خود می‌رسند.

ای هدهد! من تنها پرنده‌ای هستم که می‌تواند مدت‌ها در فضا معلق بماند و به زمین سقوط نکند. جز این، هنر دیگری ندارم که مرا واجد شرایط سفر مقدس شما بکند.»

سپس مرغ زرین‌پَر به هوا پرید و بدون آنکه بال بزند، مدتی بی‌حرکت ماند. مدعوبین با برهم زدن بال‌های‌شان نسبت به او ابراز احساسات نشان دادند.

هدهد به او گفت:

«از قدیم گفته‌اند که بزرگی به عقل است نه به قامت. با ما روانه‌ی سفر شو!»

جغد

جغد، پرنده شبگرد، با پاهای خاکستری مایل به قهوه‌ای از اوج درخت بلوط به پایین پرواز کرد. دُمی جنباند و از ته گلو ناله سر داد:

«هو! هو! هو!»

سری بزرگ، منقاری کج، و صورتی گرد و سفید داشت که از میان آن، دو چشم دایره‌گون برق می‌زد. دهان دره‌ای کرد و گفت:

«اجازه بدهید خود را به حضورتان معرفی کنم. نامم جغد و لقب‌ام «مرغ حق» است. ساکن بیشه‌های مرطوب و ویرانه‌های متروک هستم. دشمنان متعددی دارم که خطرناک‌ترین‌شان هیزم شکن است. او در کمین نشسته که با تیشه درختی را که آشیانه‌ی

آبا و اجدادی من بوده است، از بن قطع کند.»

جغد دستی به پره‌های روی گوشش کشید و به نالیدن ادامه داد: «ای هدهد! گفتگوی شما را شنیدم. با وجود کسالت، آمده‌ام تا داوطلب این سفر شوم. می‌دانم که عده‌ای از پرندگان مرا به خاطر شبگردی، انزواگرایی و ناله حزن‌آورم شوم می‌پندارند. اما موجود پلیدی نیستیم. دانا و شکيبا هستم و ایمانم خلل‌ناپذیر است.»

هدهد گفت:

«ای مرغ حق! در پیشگاه سیمرغ همه پرندگان برابر هستند. ما از همسفری تو خشنود می‌شویم!»

دارکوب

از ارتفاع درخت کاج آهنگ موزون و آشنایی شنیده شد: تات! تات! تات! تات!

دارکوب پیر با منقار تیزش به پوست درخت ضربه می‌زد تا غذای مورد نیاز خود را بیابد. اندکی بعد دست از کار کشید و به خوردن کرم کوچکی پرداخت. شکمش که سیر شد، از درخت پایین آمد و به مقر هدهد نزدیک شد. سر گلگون خود را به عقب برد و به آوازی دلپسند گفت:

«ویک! ویک! ویک! همه شما مرا از نوای نوک زدنم به تنه درختان می‌شناسید. اهل بیشه و جنگل و از رفاه زندگی برخوردار هستیم. آسمان فراخ آبی بالای سرم و جنگل پر بار در اختیارم قرار دارد. مخلوق مفیدی هستم که با شکار حشرات موذی دنیا را از شرشان خلاص می‌کنم. گاهی هم برای تنوع غذایی به میوه درختان نوک می‌زنم. دلم که تنگ می‌شود، به جنگل یا بیشه دیگری می‌پریم و آشیانه جدیدی می‌سازم. همه جا حیاتم به حیات درخت بستگی دارد.»

دارکوب به قامت رعنائی خود که با پره‌های سیاه و سفید مزین بود، تکانی داد و افزود:

«ای هدهد! من پرنده‌ای خودکفا و هوشمندم و عمری تجربه اندوخته‌ام که در سفری طولانی به کار می‌آید. مرا در کاروان خود بپذیرید! یقین دارم که از همسفری با من پشیمان نمی‌شوید.»

هدهد گفت:

«ورودت را به کاروان حق جویان تبریک می‌گویم!»

سیاه کلاغ

«کا! کا! کا!»

بدین ترتیب سیاه کلاغ با صدای بم ناهنجار ورود خود را به میلیون‌ها پرنده اعلام داشت. آهسته پیش آمد و روی گنده درختی نشست. بال‌های سیاه فروتنش را دور خود جمع کرد و نفس‌زنان گفت:

«عالیجناب هدهد! از راه دور آمده‌ام و خسته و فرسوده هستم. جای شگفتی نیست. یکی از سالمندترین پرندگان روی زمین هستم و نشاط و چالاکی‌ام را از کف داده‌ام. همین اواخر صدمین سال تولدم را با حضور گروهی از خویشان و دوستان جشن گرفتم. جای شما خالی، مهمانی مجلل و گرمی بود.»

تبسم کوتاهی در چهره‌اش نمایان شد. با منقار کلفت به دم چهار گوش خود نوکی زد و نفسی تازه کرد و ادامه داد:

«اگر از اصل و نسبم بخواهید، از رده کلاغ‌ها ولی از آنها کمی درشت‌تر هستم. پره‌هایم هم از پره‌های آنها تیره‌تر و براق‌تر است. طبق افسانه‌های کهن، نخستین پرنده‌ای که از کشتی نوح پا به خشکی گذاشت، جد بزرگوارم سیاه کلاغ بود. بقیه جانواران از او تبعیت کردند. من به نیاکان خود افتخار می‌کنم.»

خانه من در جنگل، بیابان و کوه است. در ارتفاع صخره‌ها یا درختان بلند آشیانه می‌سازم تا از گزند دشمنان آسوده باشم. گاه به اتفاق سایر سیاه کلاغان در فراز شهرها پرواز می‌کنیم و در کشتزارها فرود می‌آییم و دستبرد کوچکی به محصول می‌زنیم. اگر غذای مناسبی به دست نیاوریم، ناگزیر از خوردن هرگونه خوراک می‌شویم. روی همین اصل عده‌ای ما را نجس، دزد و شوم می‌خوانند و تصور می‌کنند که پرندگانی حيله‌گر و خطرناک هستیم و با منقار تیز خود چشم دشمن را از حدقه درمی‌آوریم! اتهام بی‌اساسی است. ما جز برای ضرورت بقاء هرگز متوسل به خشونت نمی‌شویم.

ای هدهد! اگر سالمندی و

شایعات منفی مربوط به من در رأی تو اثری ندارد، مرا مفتخر به شرکت در این سفر کن. بی‌صبرانه مشتاق دیدار سیمرغ هستم!

هدهد گفت:

«رفیق! همراه ما بیا و در عمل ثابت کن که افتراهای منسوب به تو بی‌اساس هستند!»

سیاه کلاغ کرنشی کرد و ناپدید شد.

بوقلمون

بوقلمون با دنگ و فنگ و هیاهوی زیاد به جانب هدهد گام برداشت. لحظه‌ای قبل غذای چرب و لذیذی را که شامل چند حشره چاق و چله می‌شد، تمام کرده بود و احساس سنگینی می‌کرد. با وجود آنکه از ظرافت رفتار و حسن سلوک برخوردار نبود، اما پره‌های قهوه‌ای مایل به نارنجی رنگ و آویزه گوشتی و قرمز زیر گلویش جلب نظر می‌کرد. برخلاف بدنش، سرش عاری از پر بود. بوقلمون به آواز خواند:

«گابل! گابل! گابل!»

پفی به پره‌های رنگارنگ خود داد و گفت:

«من از رده ماکیان و از مرغ خانگی درشت‌تر هستم. نسیم به ینگه دنیا می‌رسد. نیاکانم قرن‌ها به صورت وحشی در جوار سرخ‌پوستان آمریکا زندگی می‌کردند. بتدریج اهلی و مورد توجه نخستین مهاجران آن قاره قرار گرفتند. اگر فرصت بیشتری داشتیم، قصه‌های جالبی از آن دوره برایتان نقل می‌کردم.»

بوقلمون بادی در غیغب انداخت و سپس افزود:

«ما بوقلمون‌ها معمولاً از محصول کشاورزان استفاده می‌کنیم. اما گاهی خود طعمه کشاورزان می‌شویم و سفره آنها را با گوشت لذیذمان پُر برکت می‌سازیم. به جز گوشت، پره‌های بلند و شفاف‌مان مورد دستبرد قرار می‌گیرند و برای قلم و یا تزئین لباس به کار می‌روند.

بوقلمون مکشی کرد و با ناراحتی پا به زمین زد و گفت:

«برخلاف تصور، من پرنده بیکاره و نالایی نیستم و با کاردانی خود را با محیط زیست سازش می‌دهم. هنگام

مواجه با خطر، بی‌درنگ پشت بوته‌ها پنهان می‌شوم و یا به پرواز درمی‌آیم. خلاصه، در سفر سربار شما نخواهم بود.»

هدهد از جانب همه به او گفّت:

«از همسفری با تو خوشحال می‌شویم. درود بر تو باد!»

قو

هدهد نظری به اطراف افکند و بانگ برداشت:

«سخنگوی بعدی کیست؟»

قوی زیبا با پر و بال خیس از دریاچه بیرون آمد و با آوایی رسا که به طنین شیپور بی‌شباهت نبود، شروع به سخن کرد:

«ووپ! ووپ! ووپ! من داوطلب گفتگو هستم!»

پره‌های سفید و مرطوبش در پرتو خورشید برق می‌زد. قوه گردن کشیده و موزون خود تابی داد و رقصان رقصان جلو آمد و گفت:

«من مشهورترین پرنده آبی و موضوع قصه‌های شاعرانه هستم. همه داستان شاهزاده خانم زیبایی را که توسط جادوگر شیرینی به قوی سیاهی مبدل شده بود، شنیده‌اید. قوی اندوهگین در دریاچه سرگردان بود تا شاهزاده جذاب و جوانمردی او را بوسید و به افسون جادوگر خاتمه داد. قوی سیاه دوباره به شاهزاده خانمی دلربا مبدل شد و به همسری شاهزاده جوان درآمد!»

لیخندی منقار خوش ترکیب قو را گشود.

«ای هدهد! گاهی زیبایی‌ام مایه دردسر می‌شود. پره‌های نازنینم را برای تهیه لباس‌های فاخر می‌ربایند و به تخم و جوجه‌هایم رحم نمی‌کنند. یا برخلاف میل، مرا در حوضچه‌ای نگه می‌دارند تا به تماشایم بپردازند. می‌ترسم که با این نوع دوستی نسلم را نابود کنند!

در مورد زیارت درگاه سیمرغ، دو مشکل اساسی دارم. از یکسو زندگی‌ام به آب بستگی دارد و بدون خوردن ماهی و گیاهان آبی هرگز دوام نمی‌آورم. از سوی دیگر، در فصل تابستان پره‌هایم می‌ریزند و تا دو باره برویند، چند ماهی قادر به پرواز نیستیم. به من بگوئید که با وجود این دو مشکل عظیم چگونه می‌توانم با شما

همسفر شوم؟»

قوی زیبا کلام خود را با آوای غمگینی خاتمه داد: ووپ! ووپ! هدهد با مهربانی به او پاسخ داد:

«از قدیم گفته‌اند که نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود. دلسرد نشو. همه ما مشکلاتی داریم که با اراده قوی و یاری دوستان فداکار برطرف می‌شوند. همراه ما سفر کن. از کمک به تو دریغ نخواهیم کرد!»

شتر مرغ

سخنگوی بعدی، شتر مرغ تندپا بود که شتابان پرندگان را کنار زد و خود را به مقر هدهد رساند. درشت اندام بود و بیش از صد کیلو وزن داشت. پاهای لاغرش به دو انگشت ختم می‌شد. پرهای قرمز دم با بال‌های سفید و خاکستری او تضاد جالبی به وجود آورده بود. به آواز گفت:

«بو! بو! بو!»

سپس سر نسبتاً کوچکش را به سمت هدهد خم کرد و افزود:

«من از قاره آفریقا برای ملاقات با شما آمده‌ام. اگر چه به آب و هوای خشک و گرم خو گرفته‌ام، ولی با هر محیطی خود را تطبیق می‌دهم. حتی در اسارت زود اهلی می‌شوم. راز بقاء ام همین است.

پرندگان مرا به علت آن که نمی‌توانم پرواز کنم، از انواع خود به حساب نمی‌آورند. جانوران هم پرهای بدنم را دست می‌اندازند و مرا جزو خود نمی‌شمردند. از رفتار آنها آزرده خاطر می‌شوم ولی به روی خود نمی‌آورم و در جوارشان به زندگی در مرغزار ادامه می‌دهم. با سرعت چهل کیلومتر در ساعت از سویی به سویی می‌دوم. هیچیک از پرندگان به گردم نمی‌رسند.»

شتر مرغ به گردن دراز و عریان خود تابی داد و گفت:

«غذایم از جانوران کوچک و ساقه مرطوب گیاهان تأمین می‌شود. از خوردن علف هم مضایقه ندارم. دشمن اصلی من انسان است. اگر مراقب نباشم، یا از باغ وحش سر در می‌آورم و یا پوست با دوام و پرهای نازنین‌ام به یغما می‌روند. مردم حتی از خوردن گوشت و تخم مقوی و درشت

نمی‌گذرند. از خویشان مظلوم من مثل یک قاطر برای حمل بار یا مسافر استفاده می‌کنند، و عادات ذاتی ما را به باد مسخره می‌گیرند. تصور می‌کنند که از روی ترس و یا شرم سرمان را زیر شن مخفی می‌کنیم. نمی‌فهمند که ما از تخم‌هایمان در شن‌زار حمایت می‌کنیم.

ای هدهد! مرا از شرکت در سفر مقدس معذور دار! چگونه می‌توانم به سایر پرندگان ملحق شوم در حالی که از هویت خود یقین ندارم؟ اگر پرنده محسوب می‌شوم، چرا قادر به پرواز نیستم؟ در صورتی که به انواع جانوران تعلق دارم، پس پرهای بدنم چه معنایی دارند؟»

هدهد گفت:

«اگر چه به سبب جثه عظیمت قادر به پرواز نیستی، ولی با سایر پرندگان وجوه مشترک دیگری داری. مانند آنها بدنت از پر پوشیده شده و تخم می‌گذاری. بدون تردید تو یک پرنده هستی. با ما به زیارت درگاه سیمرغ روانه شو!»

شتر مرغ با احترام گردن خود را فرود آورد و به تندی دور شد تا تدارک سفر ببیند.

حواصیل

هنوز شتر مرغ ناپدید نشده بود که حواصیل با اندام بلند و باریک و منقار طویل و تیز وارد شد. مثل غوک چنین خواند:

«فرنک! فرنک! فرنک! درود بر همه شما! من یکی از صدها نوع مرغ ماهیخوار هستم که در سواحل مرداب‌ها و نیزارها به سر می‌برند. هیچیک از ما واقعا آبی نیستیم و فقط در آب‌های کم عمق پا می‌گذاریم و به دنبال خوراک گل را زیر و رو می‌کنیم. انواع مرغان ماهیخوار از حیث اندازه و رنگ با یکدیگر متفاوت هستند. برخی خاکستری و یا قهوه‌ای و گروهی آبی رنگ به نظر می‌رسند. اما بدن همه ما را پرهای سبکی پوشانده که با تغییر فصل و گذشت زمان نمی‌ریزند.

من پرنده‌ای غیر اجتماعی و منزوی هستم و ساعت‌های متمادی کنار آب چمباتمه می‌زنم و به آن خیره می‌شوم. از این رو به من «غمخورک» یا «بوتیمار» لقب داده‌اند. غافل از آن

که رفتارم ناشی از حزن نیست. بلکه مترصد فرصت هستم تا از آب گل آلود ماهی یا قورباغه‌ای صید کنم.»

حواصیل از تجسم غذا به اشتها افتاد و با منقار پهنش چند بار هوا را بلعید. سپس گفت:

«وقتی فصل سرما می‌رسد و غذا کمیاب می‌شود، من به منطقه گرم‌تری کوچ می‌کنم. زیرا پرهای کوتاه و کم پشتم برای مقابله با سرمای شدید مناسب نیستند.

ای هدهد! علیرغم انزواگرایی روحی و ناتوانی جسمی، پرنده‌ای فکور، کنجکاو و علاقمند به کشف حقایق زندگی هستم. اما تنها توشه‌ام در این سفر پرواز قوی و حس جهت یابی کم نظیرم خواهد بود.»

هدهد گفت:

«توشه اصلی تو، قدرت تفکر و تمایلت به درک حقیقت است. به قافله ما خوش آمدی!»

درنا

در آخرین ساعات روز، درنای با وقار در حالی که گردن و پاهای درازش را کاملاً در هوا گسترده بود، آرام بر زمین فرود آمد. بال‌های خاکستری پُر رنگش را دور خود گرد آورد و با صدای شیپوری که از ته حنجره بیرون می‌آمد، خطاب به هدهد گفت:

«مای! مای! مای! من از نیزارهای ساحل رود نیل در مصر آمده‌ام تا به آرزویم که زیارت درگاه سیمرغ است، جامه عمل بپوشانم.»

درنا با منقار سینه برجسته خود را خاراند و ادامه داد:

«من نیز از رده مرغان ماهیخوار هستم و مثل حواصیل می‌توانم تمام شب روی یک یا بایستم و به آب و ستارگان خیره شوم. از این رو به من «مرغ شب زنده‌دار» لقب داده‌اند. برخلاف حواصیل، من منزوی نیستم و همیشه در جوار جفتم بسر می‌برم. در اواسط پاییز همراه سایر درناها به مناطق گرمسیر مهاجرت می‌کنیم. پرواز جناقی شکل ما واقعاً تماشایی است. گردن بلند و پاهای موزون و بال‌های گسترده‌مان فضا را می‌شکافند تا ما را به مقصد برسانند.»

درنا لبخند رضایت‌بخشی زد و افزود:

«با وجود شباهت فراوان با سایر مرغان ماهیخوار، به سبب منقار کوتاه، پرهای پف‌دار، و لکه‌های سرخ‌گون بالای سرم از آنها متمایز هستم. از نظر خوراک چندان سخت‌گیر نیستم و اگر نتوانم ماهی صید کنم، به خوردن دانه قانع می‌شوم. ذاتاً پرنده کم‌روبی هستم. اما در وقت جفت‌یابی خجالت را کنار می‌گذارم و برای جلب توجه و محبت شریک آینده زندگی‌ام آواز می‌خوانم و در هوا می‌رقصم. اگر او مرا پسندید، به اتفاق لانه مناسبی در نیزار بنا می‌کنیم تا تخم‌هایمان به ثمر برسند.»

ضمن ادای این کلمات، درنا لحظه‌ای از خود بی‌خود شد و شادمانه در هوا رقصید و سپس گفت:

«هدهد! اگر مرا به زیارت سیمرغ مفتخر کنید، قول می‌دهم که همسفر خوبی باشم.»

هدهد گفت:

«درخواست تو مورد قبول ماست.»

درنا کرنشی کرد و شیپورزان به هوا پرید: مای! مای! مای!

بار دیگر، خورشید طلاگون به تیرگی گرایید و پاورچین پاورچین به سوی مغرب رفت. پرندگان بی‌قرار، خسته و گرسنه بودند. هدهد شانه به سر با برافراشتن بال‌های خود ختم جلسه را تا روز بعد اعلام کرد.

پرندگان در روشنایی مهتاب از سفره بی‌دریغ طبیعت طعام گرفتند و در گوشه و کنار به استراحت پرداختند. نسیم با پراکندن عطر گل‌ها و گیاهان شامه آنها را نوازش می‌داد.

فصل سوم

خروس

سحرگاه پرندگان با آوای آشنا و مشهوری بیدار شدند: «قوقولی، قو! قوقولی، قو! قوقولی، قو!»

روز با باران سبکی آغاز شده بود و مه چنان غلیظ می‌نمود که آسمان و زمین از یکدیگر تشخیص داده نمی‌شد. پرندگان پس از شستشو و صرف ناشتایی با اشتیاق و نیروی تازه در دشت بی‌انتها گرد آمدند. هدهد با گشودن بال سومین روز کنفرانس

آدم برفی‌ها

سعید فروزان (کالیفرنیا)

برخلاف تصور عده زیادی که وجود آدم برفی را قبول ندارند، بنا به گفته اهالی هیمالیا واقعیت آن را تأیید و تأکید می‌نمایند و می‌گویند در بلندی‌های صعب‌العبور سلسله جبال هیمالیا زندگی می‌کنند و این موجودات وحشت‌انگیز بعضی اوقات از محل سکونت خود خارج و به دره‌ای که مردم در آنجا ساکن هستند می‌آیند. علاقه آنها به خوردن قورباغه و نهال درختان است، ولی میل زیادی به خوردن گوشت تازه دارند. حتی اتفاق افتاده کودک و یا چوپان تنهای بخت برگشته‌ای را با خود می‌برند.

زمانی که انگلیس‌ها هندوستان را در تصرف داشتند و دامنه آن را به کوه‌های هیمالیا گسترش دادند، از زبان ساکنان آنجا برای نخستین بار درباره این موجودات شگفت‌انگیز مطالبی شنیدند و این سخنان را زاپیده خیال و توهم اهالی آن سرزمین می‌پنداشتند. لیکن در سال ۱۹۱۳ واقعه‌ای رخ داد که آنها تغییر عقیده دادند که بدین‌قرار است:

گروهی از شکارچیان، موجود عجیبی را که حدودی به انسان شباهت داشت و اهالی تبت آن را آدم برفی می‌نامیدند او را زخمی نموده و دستگیر ساختند. بنا به گفته چینی‌ها این موجود عجیب چهره‌ای شبیه میمونی سیاه داشت و بدنش پوشیده از موهایی نقره‌ای رنگ و متمایل به زرد بود. ماه‌ها اهالی پاتانگ (Patang) او را در اسارت داشتند. این موجود دارای بازوانی نیرومند و پاهایش شبیه پاهای انسان بود و صدای وحشتناکی از گلوئی خود خارج می‌ساخت و اغلب لبانش را جمع می‌کرد و صدایی بمانند سوت بلند از او شنیده می‌شد، ولی پس از پنج ماه بیمار شد و درگذشت.

در سال ۱۹۲۳ میلادی یک سرگرد انگلیسی به نام آلن کامرون همراه هیأتی به مأموریت رفت تا اطلاعاتی درباره آدم برفی به دست آورد. آنها در حال صعود به قله اورست با منظره عجیبی روبرو شدند. تعدادی موجودات زنده پشت سرهم در امتداد تخته سنگی که از برف سر بر آورده بود، حرکت می‌کردند. دو روز بعد هنگامی که این گروه به نقطه‌ای واقع در نزدیکی آن تخته سنگ رسیدند، جای پاهای گول پیکر شبیه انسان را بر روی برف مشاهده کردند. در اواخر سال ۱۹۳۶ هیأت دیگری که به قله اورست صعود می‌کردند با نشان‌های عجیبی برخورد نمودند که در نقطه‌ای نزدیک قله پر از برف اورست بود، که تصور می‌رفت پای هیچ موجود زنده‌ای به آنجا نرسیده است. ولی یکی از افراد به نام «اچ. ویلیوتیلن»، که جای پاهای اسرارآمیز را دنبال می‌کرد، اظهار داشت این موجودات هر یک به دنبال دیگری حرکت کرده‌اند و این طرز راه رفتن در حیوانات چهارپا معمول نیست. متأسفانه او در نزدیکی صخره بلند رد پای آنها را گم کرد.

در سال ۱۹۵۸ یک دانشمند آمریکایی از کاتماندو پایتخت نپال گزارش داد، شواهدی به دست آورده که ثابت می‌کند آدم برفی‌ها وجود دارند و موجوداتی از نوع بسیار پست انسان هستند. این دانشمند در کاوشی که در درون غارها به عمل آورد، مقداری مو جمع‌آوری کرد که رنگ آنها نقره‌ای و یا خرمایی بود و از جای پاها و علامت‌ها، قالب گچی تهیه نمود تا ثابت کند آدم برفی حقیقت دارد و آنها را دو گونه بودند. یکی آدم برفی بالغ گول پیکر که قد و قواره آنها به دو و نیم متر می‌رسد و دیگر آدم برفی که حدود ۱۲۰ سانتیمتر قد دارد.

بار دیگر در سال ۱۹۸۵ یک انسان شناس به نام «جان هاپکینز» معتقد بود که جای پای آدم برفی، جای پای افراد محلی است که گفش صندل به پا دارند. و شست‌پایشان از گفش سوراخ‌دار بیرون آمده است. در پاسخ به این انسان شناس، روزنامه‌ی شیکاگو تریبون چاپ آمریکا نوشت: به این که او هرگز به آنجا نرفته و همچنین بعد مسافت، نمی‌تواند قضاوتش درست باشد ولی با نشانه‌های زیادی که وجود دارد ثابت می‌کند در آن منطقه موجودات ناشناخته‌ای زندگی می‌کنند که برای شناختن آن باید بازهم به جستجو و تحقیق پرداخت.

منبع: دانشنی‌های تاریخی جهان

پرنده‌گان را رسماً افتتاح کرد. خروس پر هیا هو نخستین سخنگوی روز بود. با پرهای نارنجی مایل به قرمز و تاج سرخ‌گون زیبایی چشمگیری داشت. بادی به گلو انداخت و دوباره به آواز خواند:

«قوقولی، قو! قوقولی قو! قوقولی، قو! من از راسته ماکیان هستم و نسبم به عهد باستان می‌رسد. بستگانم تقریباً در همه نقاط جهان پراکنده‌اند. از آغاز تاریخ، مردم برای تغذیه از گوشت و تخم ماکیان استفاده کرده‌اند. همین امر سبب شده است که ما را در اسارت نگهدارند و با طرق مختلف به میزان تولیدمان بیفزایند. قتل عام ما محدود به آشپزخانه نیست. عده‌ای به قصد تفریح یا سودجویی، خروس‌های بدبخت را به جان یکدیگر می‌اندازند و از تماشای نزاع خونین و گاهی مهلک آنها لذت می‌برند! انگار این همه خواری کافی نیست که هر آدم دیوانه و ستیزه‌جویی را «خروس جنگی» می‌نامند! کدام پرنده دیگر با سخاوتمندی پیرهای زیبای خود را برای تزئین لباس زنان یا کلاه مردان تقدیم می‌کند؟ کدام پرنده، دقیق‌تر از یک ساعت، هر سحرگاه مردم را برای ادای نماز فرا می‌خواند؟ دیگر از جان ما چه می‌خواهند؟»

هنگام ادای این کلمات، از فرط خشم از چشم‌های خروس خون می‌بارید و پرهای دمش سیخ ایستاده بود. با پا خاک را به اطراف پاشید و بال‌هایش را به شدت برهم زد و گفت:

«ای هدهد، اکنون که از ستم من آگاه شدی، به من بگو که تکلیفم چیست. آیا در این سفر از زخم زبان و آزار همسفران مصون خواهم بود؟»

هدهد دانا به او پاسخ داد:

«اندرز من به تو این است که خشم خود را مهار کن! در طریق حقیقت، کینه‌توزی و خشونت جایی ندارد. اگر بر غضب خود چیره شدی، به ما ملحق شو. و گر نه، خدا نگهدارت باد!»

از نقاشی‌های درون غارهای کهن پیداست که نسب ما به عصر حجر می‌رسد. در قدیم مردم تصور می‌کردند که نیاکان وحشی من حلول مجدد مرغ اسطوره‌ای، عنقا، می‌باشند. از این رو آنان را ستایش می‌کردند. با گذشت زمان، نظر مردم نسبت به ما تغییر کرد و همراه آن امنیت‌مان به خطر افتاد. بارها پرهای آتشین و گوشت لذیذمان مورد حمله و تجاوز قرار گرفت و نسل‌مان با انقراض رو به رو گشت.

مرغ آتش آه سوزناکی از دل برآورد.

«ای هدهد! من پرنده‌ای کاردان هستم. می‌توانم به کمک منقار خمیده‌ام از گل آشیانه مرتفع و استواری بنا کنم و در مواجهه با خطر، چنان تند بدم یا پرواز کنم که دشمن به پایم نرسد. از این رو خود را واجد شرایط شرکت در سفر مقدس می‌پندارم. نظر شما چیست؟»

هدهد به او پاسخ داد:

«با همسفری تو موافق هستم. تا آن روز، خدا نگهدارت باد!»

مرغ آتش با قلب امیدوار به آسمان پرواز کرد. گردن افراشته و پاهای آویخته‌اش در هوا تماشایی بود.

مرغ آتش

اکنون باران متوقف و هوا لطیف و دل‌انگیز شده بود. پرنده‌گان با شوق به تکان دادن و خشک کردن بال و پر خود مشغول شدند.

مرغ آتش یا «فلامینگو» با وسواس

سبک چهارتاق در روند معماری اصفهان

مسعود میرشاهی (فرانسه)

یکی از ویژگی‌های هویت معماری در ایران چهارتاق است. چهارتاق با سابقه چندین هزار ساله، عبارت از یک ساختمان مکعبی شکل است که در بالای آن گنبدی دوار قرار گرفته و از چهار سو باز می‌باشد. این بنا به گونه‌ای طرح‌ریزی شده بود که در آن آتش مقدس نگهداری می‌شد، و از چهار سو باز بود تا شعله آتش دیده شود. سقف آن نسوز و از آجر، سنگ و یا خشت خام ساخته شده بود.

کهن‌ترین زیربنای چهارتاقی در شوش، پایتخت داریوش هخامنشی پیدا شده است. این سبک معماری کم‌کم در سرزمین‌های هخامنشی گسترده می‌گردد، ولی جای ساختمان‌های مکعبی با سقف هرمی را نمی‌گیرد. ساختمان‌های مکعبی در نزد ایرانیان و بناهای هرمی در نزد مصریان از ارزش ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند و چون در زمان داریوش، مصر نیز زیر فرمانروایی هخامنشیان بوده است، از آن پس آنچه اکنون به نام کعبه زردشت (ساختمان مکعبی با سقف هرمی) خوانده می‌شود، در ایران مرسوم می‌گردد. سبک ساخت چهارتاق در زمان هخامنشیان ویژه آتشکده‌ها بوده است و خانه‌های مسکونی و از جمله تخت جمشید، با سقف چوبی ساخت دیگری را داشته‌اند.

پس از حمله اسکندر مقدونی به ایران و آتش‌زدن آنچه بود، در زمان اشکانیان و ساسانیان سقف‌های

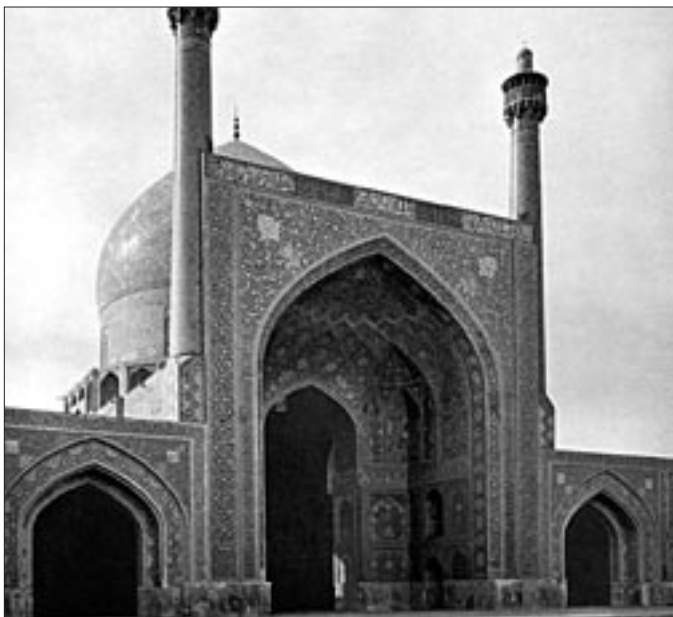
غیرچوبی مرسوم شد و کم‌کم سبک چهارتاقی نیز مورد استفاده ساختمان‌های غیرمذهبی قرار می‌گیرد. کاخ‌هایی در دامغان، هترة، فیروزآباد و قصر شیرین نمونه‌های بارز این گونه معماری هستند. از جمله بازیافت‌های ساسانی که به صورت آتشکده هنوز هم اثری از آنها مانده است، می‌توان به آتشکده‌های آتشکوه، جیره، نیسر، نطنز، کازرون، دشت حور و بسیاری دیگر اشاره نمود. نمونه چنین آتشکده‌هایی هنوز در باکو یا برجاست.

در دوران ساسانی، چون کاخ‌هایی که بدین سبک ساخته می‌شدند از خطر آتش‌سوزی، آسیب‌های انگلی و زلزله در امان بودند، مورد توجه دیگران قرار گرفت و در سایر نقاط از جمله قفقاز، و سپس در بیزانس استفاده شد و کم‌کم چنین سبکی وارد معماری مسیحی گردید و خیلی از کلیساها بر اساس چهارتاق ساخته شدند. به عنوان نمونه می‌توان به نخستین‌های آنها مانند کلیساهای ارمنستان، بگران ۶۳۱ م. و مرین ۶۳۹ م. اشاره نمود. در دوران پس از اسلام، استفاده از سبک چهارتاق در ساختمان‌های مذهبی، حکومتی و مسکونی همچنان ادامه داشت و گسترش چشمگیری در خاور، باختر و شمال ایران زمین داشته است. مسجد بیت المقدس ۶۹۲-۶۸۷ م. مسجد الاقصی ۷۰۷ م. و مسجد بزرگ دمشق و همچنین در شمال آفریقا، از مصر تا اسپانیا مانند

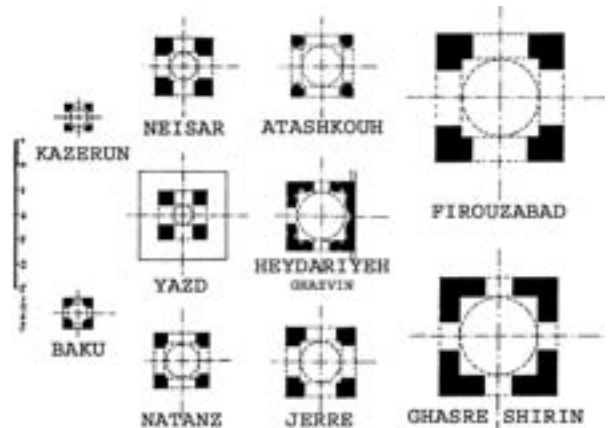
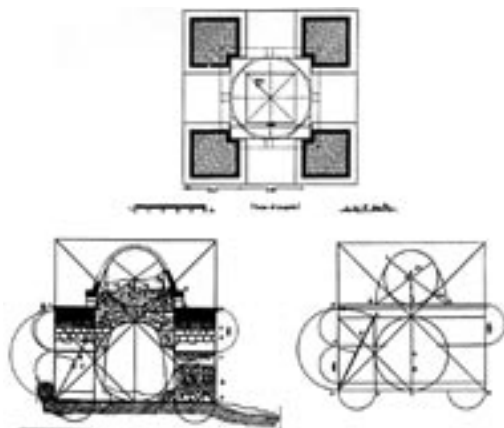
مسجد ابن تولون ۸۷۶ م. و جامع‌الازهر ۹۷۳ م. می‌توانند نمونه‌هایی از آن باشد. در بخش خاوری ایران زمین، در خراسان قدیم تا هند، ساختن بناهای مقدس به سبک چهارتاقی مرسوم بوده است.

از جمله زیباترین آنها می‌توان آرامگاه امیر اسماعیل سامانی را در بخارا نام برد. این بنا که یکی از شاهکارهای معماری در جهان است، تماماً از آجر ساخته شده است و کامل‌ترین نماد چهارتاقی می‌باشد که پس از آن بیشتر بناهای بزرگ در سراسر ایران زمین و سپس در جهان اسلام بر اساس آن ساخته شده‌اند. سبک ساخت چهارتاقی پس از سامانیان، نزد غزنویان، سپس سلجوقیان و به دنبال آن تیموریان و بالاخره توسط صفویان، به نهایت تکامل خود رسیده است. پس از گسترش اسلام در ایران زمین، کم‌کم آتش جای خود را به نمادهای مقدس دیگر می‌دهد. فضای بین چهارتاقی در زیر گنبد برجسته‌ترین جایگاه هر ساختمانی می‌گردد. نخستین چهارتاقی که برای آرامگاه ساخته شده‌اند، شاید آرامگاه امیر اسماعیل سامانی در بخارا و آرامگاه خلیفه عباسی، المنتظر در سامره باشند. پس از آن خلفای فاطمی مصر آرامگاه خود را نیز به صورت چهارتاق ساخته‌اند. اکنون نیز بسیاری از ساختمان‌های با شکوه مذهب و یا آرامگاه مقدسین مذهبی را به سبک چهارتاقی می‌سازند.

اصفهان از شهرهایی است که دوران گوناگون تمدن و شهرنشینی را در درازای تاریخ از سر گذرانده است. موقعیت جغرافیایی اصفهان به گونه‌ای است که سبک چهارتاقی می‌باید از زمان پایه‌گذاری شهر وجود داشته باشد، ولی از آغاز بنای اصفهان، تا شهرها و روستاهای آن مانند کهن‌دژ و سارویه، جی و یهودیه، آثاری کهن که بتوان در آن آثار چهارتاق را پیدا کرد،



مقایسه دو ساختمان بالا ساخته شده با استفاده از سبک چهارتاقی، آرامگاه امیر سامانی در بخارا در سده ده و مسجد شاه اصفهان در سده ۱۶، هریندهای به سادگی شباهت‌های پایه‌ای را در معماری این دو بنا مشاهده می‌کنند بیش از نیم هزار سال طول کشیده است که در تکامل معماری دورانی سامانیان، معماری دوران سلجوقیان و سپس صفویان به وجود آید در مسیر تکامل معماری چهارتاقی سبک چهار ایوانی نیز همراه آن شده که خود از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.



بنیاد یک چهارتاقی و ویژگی‌های هندسی آن، عکس بالا زیربنای چهارتاقی را نشان می‌دهد که معمولاً در مرکز دایره جایگاه آتشی مقدس بوده است. در عکس پایین نمای آن را نشان می‌دهد. چهارتاقی را اگر از هر طرف نگاه کنیم یک نما را می‌بینیم. کم‌کم در درازای زمان چهارتاقی از حالت قرینه خود بیرون آمده است.

نمونه‌ای از زیربنای چهارتاقی در سراسر ایران زمین، در این قسمت کوچک‌ترین زیربنای چهارتاقی مانده از گازرون و بزرگ‌ترین آن در فیروزآباد نشان می‌دهد. چهارتاقی بخارا در این مجموعه نیامده است. چهارتاقی باکو که اکنون نیز موجود است و به تازگی شعله آتشش خاموش شده است نیز در عکس دیده می‌شود.

در طول زمان، چهار ایوانی نیز به همراه چهارتاقی در دوران پس از ساسانیان استفاده شده است که خود بحث جداگانه‌ای است.

صورت شاهکاری در تاریخ معماری جهان همچنان می‌درخشد. نمونه چنین معماری نیز در مسجد جمعه یزد، اردستان، قزوین و مسجدها، آرامگاه‌ها، مدرسه‌ها و کاروانسراها دیده می‌شود. سبک چهارتاقی را پس از آن در بیشتر ساختمان‌های اصفهان، از مسجد برسیان گرفته تا مسجد امام حسن، بقعه پیر بکران، اشترجان، منارجنبان، مسجدهای کاج، دشتی، وازیان، و ده‌ها ساختمان دیگر از جمله در آثار مسیحیان و مسجد شاه اصفهان می‌توان مشاهده نمود.

دگرگونی‌های ساختار چهارتاقی به سبک سامانیان در طی بیش از پانصد سال، در اکثر نقاط ایران زمین، از جمله سمرقند، بخارا، خیوه، شهر سبز، مرو، مزار شریف و هرات، مشهد و اصفهان، تبریز و سایر شهرهای ایران و تاجیکستان و افغانستان و ازبکستان، سپس در هند شاهکارهای معماری را آفریده است. بدین گونه روش معماری اصفهان از سبک چهارتاقی بسیار استفاده برده و از اصالت ایرانی ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.

مشخص نشده است. شاید سبب آن باشد که اهالی اصفهان حتی در دوره دیالامه خانه‌های خود را با خشت خام می‌ساختند و پس از آن نیز بناهای نو را روی بناهای کهن بر می‌افراشتند و یا اینکه هنوز پژوهش دامنه‌داری در این باره انجام نشده است و آثار آن پنهان مانده‌اند. با همه این‌ها گورستان یهودیه اصفهان تا اوایل همین قرن مملو از چهارتاقی بوده است. از دوران سلجوقیان است که طغرل به آبادانی این شهر می‌پردازد به گونه‌ای که ساختمان‌های آن دوره اکنون نیز در اصفهان پا بر جا هستند. یکی از شاهکارهای معماری این دوره مسجد جمعه اصفهان می‌باشد. این بنا در دوره سلجوقی در مکانی، که شاید آتشکده بوده است، پایه‌گذاری شده و در آن چهارتاقی به صورت هویت معماری درآمده است. بدین گونه، مسجد جمعه اصفهان از دیدگاه‌های فنی، تاریخی، روش ساخت و قدمت هزار ساله آن، دگرگونی‌های هنری را سلسله به سلسله حاکمان از سلجوقیان، ایلخانیان، آل مظفر و جانشینان تیمور تا صفویان دربر گرفته، به

برای آگاهی بیشتر:

1. Andre Godard, Arthar -e- Iran, Tome III Fascicule-i, 1938, Paris.
2. Henri Stierlin, Islam, de Bagdad a Cordoue, Taschen, 2002, Paris.
3. Ulya Vogt-Goknil, Mosques, 1975, Chen, Suisse.
4. Splendeur des Sassanid, Musees Royaux d'Art et l'Histoire, 1993, Bruxelles.
5. Goyet Al. L'Art Persan, Reunies, 1895, Paris.
6. Chuvin P. Degeorge G, Samarkand, Boukara, Kiva, Flamarion, 2002, Paris.

۷. لطف‌الله هنرفر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، چاپ زیبا، ۱۳۵۰ تهران.
۸. منوچهر مقتدر، چهارتاقی شکل مداوم معماری در ایران، پژوهش در فرهنگ باستان و شناخت اوستا، جلد ۲ به کوشش مسعود میرشاهی، ۱۹۹۸ خاوران، پاریس.



مسجد جمعه اصفهان نمونه کامل استفاده از چهارتاقی در معماری اصفهان می‌باشد. جالب توجه است که یک چهارتاقی به سبک دوران ساسانیان و هخامنشیان نیز در وسط میدان مسجد خودنمایی می‌کنند. چهارتاقی و چهار ایوانی از ویژگی‌های مسجد جمعه اصفهان می‌باشد. در این عکس مسجد و نقشه آن را می‌توان مشاهده نمود.

دوست فرزانه و گرامی ماسعید منیعی برای تهیه این مصاحبه، زحمات و رنج فراوانی را متحمل شدند و حتی برای ترجمه دقیق متن از انگلیسی به فارسی از دو جوان ارزنده مقیم ایران به نام‌های امیرحسین باقری و نیما قهرمانی مدد خواستند. ما با سپاس فراوان از آقای سعید منیعی که همواره در کارهای فرهنگی و انسانی پیشقدم بوده‌اند، این مصاحبه فارسی و انگلیسی را صرفاً مدیون ایشان هستیم.

آقای منیعی در معرفی دکتر حسین اسلامبولچی، می‌نویسند: «دکتر اسلامبولچی در سمت مدیریت کل و مسؤول شبکه جهانی AT&T، هدایت ۱۲۰۰۰ کارمند با بودجه معادل ۲۱ میلیارد دلار را به عهده داشتند. در سال ۲۰۰۵ روزنامه نیویورک تایمز، دکتر اسلامبولچی را به عنوان «مسؤول استراتژی تکنولوژی» و عامل ساختن پروژه عظیم انتقال اطلاعات "Data Transmission" و عامل موفقیت این شرکت معرفی کرد.

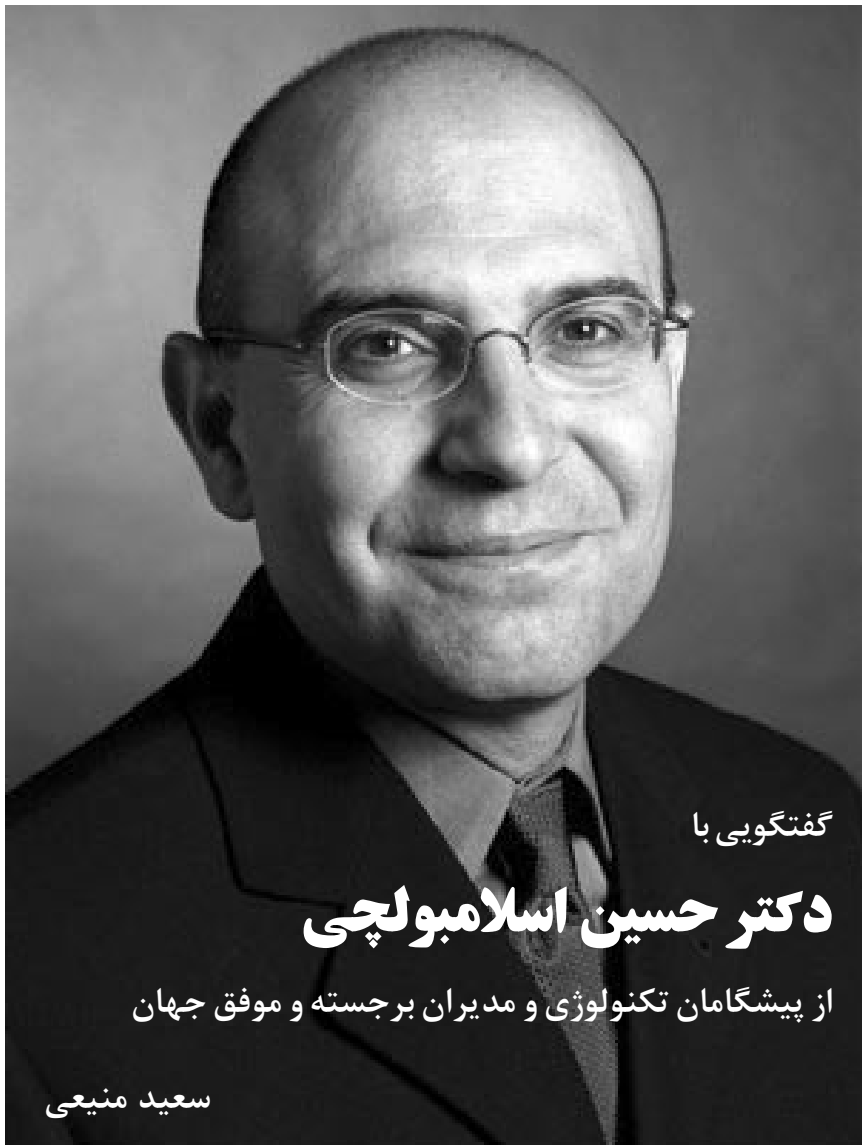
دکتر اسلامبولچی مخترع بزرگ و نامداری است. وی در سال ۲۰۰۱ به عنوان «مخترع سال» انتخاب شد. چنین عنوانی را افرادی چون ادیسون، مخترع برق و اینشتن داشتند معروف فیزیک دریافت کرده‌اند. بنا به نوشته بیزنس ویک: «دکتر حسین اسلامبولچی فقط یک تکنولوژیست نیست، بلکه او مدیری شایسته و کاردان و لایق است».

به طور خلاصه باید گفت، نظریات استادانه دکتر اسلامبولچی در تکنولوژی باعث شد تا او به سرعت به بالاترین مقام مدیریت در شرکت AT&T برسد. همچنین عدم قناعت فکری او به آنچه که هست باعث شد با بهره‌گیری از علم و اندیشه خود دست به اختراعات زیادی بزند. با این وجود هنوز عطش دکتر اسلامبولچی برای کشف ناشناخته‌ها و ابداعات تازه فروکش نکرده و همچنان در تب و تاب یافتن و ساختن است.

دکتر اسلامبولچی مدیر و رهبری دانا و انسانی فوق‌العاده است و به ایرانی-آمریکایی بودن خود افتخار می‌کند و در زمان احتیاج و نیاز، دوستی برجسته و خدمتگزاری ارزنده برای ایرانیان و مسایل ایران می‌باشد.

دکتر اسلامبولچی در واقعه شوم زلزله بم از هیچگونه کمکی دریغ نرزدیدند.»

گرچه می‌توان با مراجعه به اینترنت، اطلاعات بسیاری درباره این شخصیت برجسته ایرانی-آمریکایی با شهرت بسزای بین‌المللی یافت، اما گمان ما بر آن است که شنیدن داستان زندگی او، از زبان خودش لطف بیشتری خواهد داشت و چشم انداز متفاوتی ارائه خواهد کرد.



گفتگوی با

دکتر حسین اسلامبولچی

از پیشگامان تکنولوژی و مدیران برجسته و موفق جهان

سعید منیعی

عمده شما شده است، علاقمند شدید و چه مشکلاتی مانع و سدی برای رسیدن به مقاصدتان بودند؟

با سپاس از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید، لطفاً کمی درباره کودکی و تحصیلات خودتان برای خوانندگان ما بگویید.

از کودکی همیشه سعی می‌کردم حلال مشکلات باشم. من قادر بودم که مشکلات را در ذهن خودم بررسی و به آسانی حل کنم، اما نمی‌توانستم دیگران را متوجه این قدرت فکری خودم بکنم. بعضی از ایده‌های من جلوتر از زمان می‌نمود و بسیاری نمی‌توانستند مرا درک کنند. برای رسیدن به مقامات بالای AT&T هم با موانع زیادی روبرو بودم، بخصوص که از کشوری می‌آمدم که احترام و توجه مثبت به آن حتی کمتر از ۳۰ سال پیش بود. رسیدن به مقصود کار آسانی نبود، اما من هیچوقت عقب‌نشینی نکردم و سعی و تلاش زیادتری کردم که تأثیری روی زندگی اجتماعی و شغلی و انسانی مردم داشته باشم و می‌دانستم که بالاخره سعی و تلاشم

من در سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۷) در تهران متولد شدم. دیپلم خود را از دبیرستان ایران فردا گرفتم و شاگرد اول کنکور سرتاسری ایران شدم. با این وجود تصمیم گرفتم برای ادامه تحصیل به آمریکا بیایم و در رشته مهندسی وارد شوم.

پدر و مادرم در ایران هستند. آنها در تمام مراحل زندگی حامی و پشتیبان من بوده‌اند. من به آنها نظیر جواهر تاجی نگاه می‌کنم و از اینکه همیشه یار و مددکار من بوده‌اند شکرگزارم. دو برادر هم یکی بزرگتر و یکی کوچک‌تر از خودم.

چه زمانی به اموری که حالا مشغله

فکر می‌کنم زمانی که پله‌های ترقی را بالا می‌رفتید، هم‌زمان با دوران گروگان‌گیری بود. این واقعه چه تأثیری در کار شما داشت؟

گروگان‌گیری مسیر تاریخی را در درک مسایل جهانی عوض کرد. قبل از گروگان‌گیری، ایرانی‌ها محترم‌ترین مردم جهان بودند. این واقعه کار را بسیار مشکل کرد. اما چند نفری بودند که استعداد مرا در پیشرفت و ترقی بیشتر درک کردند و آنها بودند که راهنمایم شدند و راه را برای ترقی من در دنیای تکنولوژی باز کردند.

چه زمانی در AT&T شروع به کار کردید؟

موقعی که من درجه دکترا را می‌گرفتم، آزمایشگاه‌های AT&T (که قبلاً Bell بود) تحقیقات مرا بررسی کردند و مرا در حین تحصیل در دانشگاه کالیفرنیا، به کار در آزمایشگاه‌های Bell دعوت نمودند. آنجا محیط مناسبی برای تحقق آرزوهای من و آزمایشات و تحقیقات بود.

لطفاً توضیح دهید شما چه نقشی در مذاکرات و معاملات بزرگ خرید و ضمیمه ساختن کمپانی‌های بزرگ داشتید؟

من رئیس قسمت تغییر و تحول AT&T پس از صد سال ساختن نرم‌افزار و سیستم‌های معمولی AT&T به یک کمپانی IP بودم. من موظف بودم که دو کمپانی را آماده پذیرفتن سرویس بهتر برای مشتریان با هزینه کمتر کرده و در ضمن آن را تبدیل به بزرگ‌ترین شبکه جهانی بنمایم.

چه زمانی AT&T را ترک کردید؟

پس از ۲۰ سال، در ژانویه ۲۰۰۶، بعد از ادغام AT&T و SBC آنجا را ترک کردم.

شما اخیراً محصول جالبی را به بازار عرضه کرده‌اید. لطفاً درباره آن به تفصیل توضیح دهید.

نام این وسیله Divvio است. هر روز یک وسیله ارتباطی تازه به بازار می‌آید. ناشران و کمپانی‌های رسانه‌ای نظیر (NPR و ABC) در سیستم کمپیوتری‌شان مرتب ویدیوها و Podcasts های گوناگونی می‌گذارند که مراجعین به



سایت‌هایشان را روز به روز علاقمندتر می‌کند. در عین حال you tube و سایر سایت‌ها خیلی طرفدار دارند. رسانه‌های سمعی و بصری (ویدیویی) به صورت‌های گوناگون و زبان‌های متعدد همه جا یافت می‌شوند و در هزاران سایت و ایستگاه‌های رادیویی اینترنتی و podcatchers آنها را می‌توان یافت. علاقمندان و مصرف کنندگان باید وقت زیادی صرف کنند تا آنچه که دنبالش هستند پیدا کنند. Divvio این مشکل آنها را برطرف می‌کند و وسیله‌ای در اختیار آنان می‌گذارد که موارد دلخواه خود را به صورت مختلف و اختصاصی داشته باشند.

مهمترین نحوه کار Divvio از قرار زیر است:
— محتویات ویدیویی و سمعی و بصری اینترنت را index (منظم) می‌کند.
— Divvio می‌تواند فورمات‌های متعددی را باهم ترکیب کند و به مصرف کننده ارائه دهد.
— توصیه‌های جالبی از طریق کانال‌های مختلف به مصرف کننده می‌دهد (زندگی و تفریحات موجود در شهر و محیط زندگی، ورزش، و موارد مورد علاقه مصرف کننده را به وی توصیه می‌کند).
— از طریق Divvio، پست‌های الکترونیک و پیام‌های کتبی تلفنی (SMS) می‌توان محتویات موجود در دسترس مصرف کننده را با دیگران رد و بدل کرد.

— از طریق تلفن و دستگاه‌های دستی هم می‌توان به Divvio دسترسی یافت.

با خواندن شرح حالتان، دریافتیم که شما بیش از هزار اختراع کرده‌اید. مهمترین آنها که مورد پسند و استفاده عموم است، کدامند؟

۱. Fast Automated Restoration, Fastar.

که می‌تواند در صورت قطع وسایل ارتباطی در آمریکا به طور اتوماتیک خط‌های تلفن و سیستم‌های اطلاعاتی را به مسیر دیگری منتقل کند. قبلاً ۱۵ ساعت طول می‌کشید تا خط‌های فیبر (Fiber optic cable) را تعمیر کنند. اما با Fastar در ظرف دو ثانیه می‌توان آن را تعمیر کرد. بنابراین هیچ تلفنی در خطوط تلفنی قطع شدنی نیست.

۲. Internet Security. چند تا از اختراعاتم درباره حفاظت سازمان‌ها و مراکز کاری و همچنین مصرف کنندگان از دزددهای اینترنتی و ویروس‌هایی است که در سرتاسر جهان موجودند. گو اینکه این مشکل هیچوقت پایان‌پذیر نیست، ولی اختراعات من با محاسبات لگاریتمی می‌تواند چند روز قبل از وقوع این اتفاقات ناگوار، آنها را پیش‌بینی کند.

۳. Internet Reliability. این سیستم در سرتاسر جهان برای کسانی که از اینترنت استفاده می‌کنند من جمله بازرگانی الکترونیک و سایر کارها مورد استفاده قرار می‌گیرد. من وسایلی capabilities اختراع کردم که امروز اینترنت با اطمینان خاطر بیشتری High Reliability برای نرم‌افزار و سخت افزار به کار می‌رود. این اختراع بخصوص سبب شد که AT&T مرا کاندید دریافت جایزه رئیس جمهوری آمریکا در علوم و تکنولوژی کرد. این مدال امسال به من داده خواهد شد.

شما کتابی هم نوشته‌اید که خیلی مورد توجه قرار گرفته است. لطفاً کمی درباره آن کتاب برای ما بگویید.

من در کتاب خود، در مورد تکنولوژی جدیدی که ما را احاطه خواهد کرد به طور عمیق صحبت کرده‌ام. در این کتاب درباره تکنولوژی شامل IP، مبادله اطلاعات از طریق فرکانس، اطلاعات کامپیوتری، محاسبات کامپیوتری و تمامی کارهایی که به مدیر کل اطلاعات یک شرکت بزرگ مربوط می‌شود را به طور مفصل توضیح داده‌ام. امیدم این است که مدیران بتوانند شرکت‌های خود را در طول قرن جاری با موفقیت پیش برده و از نظرات «دورنمای ۲۰۲۰» بهره گیرند. ایده‌های مورد بحث در این کتاب، در حقیقت دورنمایی از سال ۲۰۲۰ به دست می‌دهد.

حالا، چرا یک دید و نظر تکنولوژی ۱۵ ساله؟ در درجه اول، با تفکر عمیق و یک محاسبه دقیق، می‌توان به آسانی دورنمایی برای موفقیت در ۲۰۲۰ داشت. ثانیاً، اگر به عقب برگردیم و به سال ۱۹۹۰ برویم، ۱۵ سال قبل از نوشتن این کتاب، تکنولوژی تلفن‌های دستی در مراحل ابتدایی‌اش بود. کامپیوترها تازه وارد خانه‌ها می‌شدند. به سختی می‌شد کسی را یافت که درباره اینترنت چیزی شنیده باشد. تقریباً کسی ای میل یا مکاتبه تلفنی نداشت و نمی‌کرد. اما این تکنولوژی در دست بود و سازمان‌های تکنولوژی از آن آگاهی داشتند. این‌ها عللی بود که مرا وادار به

نوشتن کتاب «دورنمای ۲۰۲۰» کرد. من می‌خواهم راه و نقشه تکنولوژیکی را ارائه دهم که چگونه ما را از ۲۰۰۵ به ۲۰۲۰ می‌کشاند. می‌خواهم توضیح بدهم که آینده به چه صورتی خواهد بود و تکنولوژی‌های در دسترس ما چگونه خواهند بود. هرچه ما convergenceها را بازمینی دقیق‌تری کنیم، لایه‌های گوناگون تکنولوژی را می‌بینیم، که یکی روی دیگری دنیای converged را برای ما می‌آورند، از تکنولوژی‌های موجود شروع می‌کنیم و آن را برای آینده می‌سازیم. بالاخره، می‌بینیم که مدیران اطلاعاتی چگونه کار خواهند کرد و آینده converged ما را به صورتی مسؤول و اخلاقی و دلخواه می‌سازد.

من می‌خواهم که مردم سازنده آینده خودشان باشند. من می‌خواهم که شما ببینید چه چیزی در راه است تا بتوانید خود را با آن تطبیق دهید.

اگر کمپانی شما با استفاده از این ایده‌ها موفق شود نه تنها همه ما و کمپانی شما از آن بهره خواهد برد، بلکه مصرف‌کنندگان و جامعه هم از آن مستفیض خواهد شد. در خاتمه بگویم که این کتاب درباره آینده است که چگونه آن را بایستی طراحی و ترسیم کرد، و چگونه می‌توان دنیای کار و فعالیت را تحت تأثیر قرار داد. من می‌خواهم به عنوان یک تکنولوژیست و یک مدیر با تجربه، نشان دهم که چه در پیش رو است. من می‌خواهم که مردم بدانند چگونه به مقصود برسند و چگونه خودمان را در مسیری درست جهت آینده قرار دهیم.

در خاتمه باید گفت که این کتاب برای افراد حرفه‌ای نوشته شده تا به آنها نشان دهم که تکنولوژی در ۱۵ سال آینده بسیار مهم است و بایستی آگاهی داشته باشند که کمپانی و حرفه خود را برای آینده بخوبی آماده کنند.

در حادثه ناگوار کاترینا در نئوآرلئان و ایالت لوئیزیانا به کنگره آمریکا

دعوت شدید تا نظرات و تجارب ارزنده خود را به سناتورهای آمریکا بیان کنید. لطفاً در این باره توضیح دهید؟

اگر به سایت من بروید به طور مفصل درباره توضیحات من به سنای آمریکا خواهید خواند و می‌توانید آنچه را که برایتان مفید است از آن درآورید. نقش اصلی من، آموزش به دولت آمریکا درباره اینکه چه باید کرد تا یک کاترینای دیگر به وقوع نپیوندد.

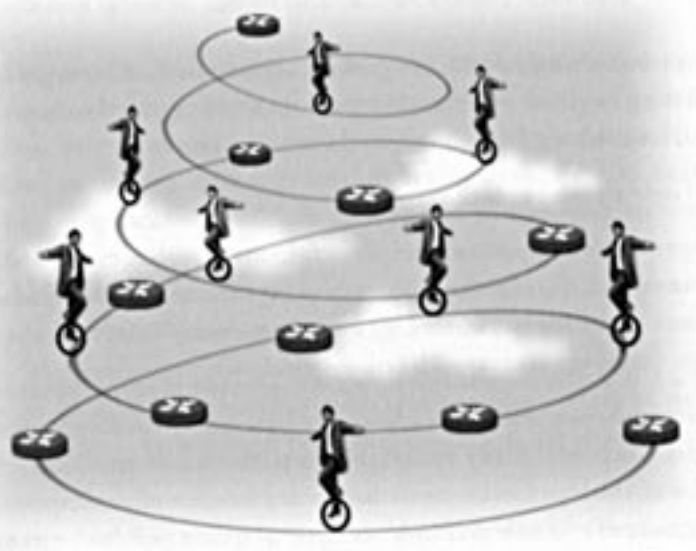
من به «مرکز کنترل مخابرات آمریکا» توصیه کردم

که بایستی تمام سازمان‌های مخابراتی نقشه و برنامه‌ای برای مصیبت‌هایی نظیر کاترینا در دست داشته باشند. به آنها گفتم که AT&T سالیان درازی است که این برنامه را دارد و ۳۵۰ میلیون دلار سرمایه گذاشته و ۱۶۰ وسیله اورژانس برای تعمیر در سرتاسر آمریکا نصب کرده است تا اگر خرابی‌های شبکه‌ای رخ داد، آنها را بسرعت تعمیر کند. من در سنا گفتم: «نظیر آنچه که دولت آمریکا در Y2K عمل کرد، مرکز کنترل مخابرات آمریکا بایستی چنین شریاطی را جهت سازمان‌های مخابراتی از آنها درخواست کند... برای من روشن نیست که سایر سازمان‌های مخابراتی آمادگی مقابله با کاترینا را داشته و دارند یا خیر چون ما نمی‌توانیم با مصیبت دیگری نظیر کاترینا را به این نحو، مقابله کنیم... بایستی در نحوه اطلاع‌رسانی و رساندن آخرین اطلاعات و نحوه آن درباره و یک فاجعه طبیعی، تغییرات اساسی داد. من در آن جلسه گفتم: اگر مسؤولین امور مجبور به بستن جاده‌ها و راهی شدند مأمورین تعمیر باید راه و چاره دیگری پیدا کنند تا خود را به مقصد برسانند. در این مصیبت‌های بزرگ نظیر کاترینا، باید دستگاه‌های مخابراتی سرعت عمل زیادی داشته باشند.

من در جلسه سنا اعلام کردم که ۹۷/۹ درصد مکالمات تلفنی AT&T با موفقیت انجام شد. در همین زمان شرکت‌های مشابه موفق به برقراری درصد بسیار جزئی از مکالمات تلفنی شدند.

به نظر شما، چگونه می‌توان یک مدیر موفق و مثبت بود؟

مدیریت و رهبری چهار شرط اصلی دارد: به نظر من یک رهبر بایستی چهار اصل را رعایت کند: بلند طبعی و شرافت، درست بودن، اعتماد داشتن و مورد اعتماد بودن و بالاتر از همه، انسانی متواضع



و خوش قلب بودن است. رؤسا و مدیرانی که این خصوصیات را دارند، مدیران موفق و پیروز قرن بیست و یکم هستند.

نظر شما درباره آموزش و پرورش بطور کلی چیست و آینده آموزش و پرورش را در آمریکا، در مقام مقایسه با سایر کشورها چگونه می‌بینید؟

بگذارید برایتان تاریخچه مختصری از اتفاقاتی که از سال ۱۹۸۰ به وقوع پیوسته بگویم. ۲۰ سال پیش در اوایل ۱۹۸۰، زمانی بحرانی و حساس برای high-techs بود و در این عرصه ژاپن رقیبی بسیار قوی بود. اگر به عقب برگردیم و به آن زمان بنگریم، اکثر دانشمندان آکادمی و آنهایی که در قسمت اقتصادی و حرفه‌ای هاروارد بودند و قادر به پیش‌بینی هر گونه مسأله‌ای بودند، می‌گفتند که قدرت‌سازندگی آمریکا از بین رفته است. اما، ژاپن می‌داند که چه می‌کند. ژاپن سازنده همه چیز برای دنیا خواهد بود. هیچ لزومی ندارد که ما سعی زیادی بکنیم. بایستی دنبال کار دیگری رفت و دید چه کار دیگری می‌توان کرد و از ایجاد اشتغال در عرصه کارهای تولیدی بیرون آمد. و این خطری بود از طرف ژاپن، که کشوری تقریباً نصف آمریکا، با همان استانداردهای زندگی در آمریکا و همان نرخ دستمزد آمریکا بود. من فکر می‌کنم که آمریکا بخوبی توانست از پس این معضل برآید. صنعت the semi conductor که در خطر از بین رفتن بود، هنوز اکثر آنها در آمریکا تولید می‌شود. صنعت کامپیوتر که در آن زمان تحت خطر و تهدید بود، امروز مرکز تولیدش در آمریکاست؛ چه نرم‌افزار آن و چه سخت‌افزار. رهبری و هدایت high-tech امروز در آمریکا است.

پس ما توانستیم که جلوی این پس‌رفتگی را بگیریم. علت اصلی آن این است که آمریکا در مسایل اجتماعی و اقتصادی خیلی قابل انعطاف است. آمریکا به سرعت می‌تواند منابع خود را به حرکت درآورد، سرمایه و پول را از یک منبع کم‌تولید با بازدهی پایین بردارد و به منبع دیگر با بازدهی بالاتر منتقل سازد. بسرعت می‌تواند کمپانی و سازمانی را از نظر سازمانی عوض کند و آن را به صورت رقابتی درآورد. در راه این رقابت با ژاپن، خیلی موفق شدیم. در آن زمان رقابت برای کار و مشاغل بود. در این راه معماری رهبری هنر بزرگی بود. مسأله‌ای که زیاد مورد توجه قرار نگرفت و هیچ کدام از این دو کشور (آمریکا و ژاپن) در حقیقت در آن برنده نشدند، انتقال کارها و مشاغل به

جاهایی نظیر تایوان بود. همچنین کارها به جاهایی نظیر مکزیک و جاهایی که دستمزد در پایین‌ترین سطح بود، رفت. بعداً که به دهه ۱۹۹۰ رفتیم، کنترل رهبری هنوز در آمریکا بود. اما تعداد کارخانه‌های تولیدی و کارگاه‌ها، به میزان قابل توجهی در آمریکا تنزل کرد. اما در ژاپن تعداد این کارخانه‌ها و کارگاه‌ها کم نشد. برعکس ژاپن سعی کرد آنها را حفظ کند. در حقیقت در اوایل دهه ۱۹۹۰ به خاطر این مسأله وارد یک دهه درجا زدن و یا به عبارتی عقب‌گرد شدیم که تولیدات ما دیگر قدرت رقابت نداشت، اما میزان حقوق‌شان همچنان بالا می‌رفت و در نتیجه کمپانی‌ها سود لازم مورد نظر را به دست نمی‌آوردند.

اگر از آن زمان به سرعت جلو بیاوریم یعنی زمانی که آمریکا سخت در رقابت بود تا به امروز، ملاحظه می‌کنید که یک مرحله جدید و متفاوتی را طی می‌کنیم. این مرحله، زمان آموزش و خلاقیت است. اگر به سال‌های اخیر نگاه کنیم، اتفاقات جالبی رخ داده است. چندین کشور جدید وارد صحنه اقتصادی جهان شده‌اند که قبلاً در آن نبودند. ممالکی نظیر روسیه و سایر کشورهای جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی؛ کشورهای نظیر چین؛ نظیر هندوستان. این کشورها که نام‌شان را ذکر کردم مجموعاً جمعیتی در حدود ۲/۵ بلیون نفر دارند. اگر می‌خواهید بدانید که این ۲/۵ بلیون نفر چه تأثیری بر اقتصاد دنیا دارند، باید دانست که این کشورها دارای ذخیره فرهنگی (تعلیم و تربیتی) بسیار غنی هستند. مثلاً چین هر سال چهار برابر آمریکا مهندس فارغ‌التحصیل دارد؛ فارغ‌التحصیلان IT هندوستان به مراتب بیش از آمریکاست. روسیه هم میراث فرهنگی (آموزش و پرورش) قوی دارد و تعداد دکترای علوم مهندسی آن خیلی زیادتر از آمریکاست.

اگر می‌خواهید بدانید ۲/۵ بلیون نفر انسان چه می‌توانند انجام دهند، نگاهی به کشورهای نظیر تایوان و کره جنوبی کنید و ببینید در دهه اخیر چه توفیق‌هایی یافته‌اند. تایوان نیمی یا حتی بیش از نیمی از اجزاء کامپیوتر را که در تمام جهان استفاده می‌شود، می‌سازد. تایوانی‌ها در صنعت تکنولوژی تأثیر بسزایی داشته‌اند. تایوان جمعیتی کمتر از ۵ میلیون دارد. یعنی کمتر از یک درصد ۲/۵ بلیون نفر.

کره جنوبی جمعیتی زیر ۵۰ میلیون دارد. کره جنوبی در قسمت الکترونیک و وسایل مصرفی الکترونیک دست بالایی دارد. من به این چند بلیون نفر انسان نگاه می‌کنم که وارد میدان کار شده‌اند. این چند بلیون نفر نه تنها از نظر تحصیلات غنی هستند، حتی اگر ۹۰ درصد آنها را جزء کشاورزان تحصیل نکرده به حساب آوریم، هنوز ۲۵۰ میلیون نفر تحصیل کرده، یعنی رقمی به مراتب بیشتر از آمریکا جهت نیروی کاری داریم.

این ۲۵۰ میلیون نفر میراث فرهنگی غنی دارند و با ۲۰ درصد آنچه که ما با آن کار می‌کنیم و درآمد داریم، کار می‌کنند.

پس، شما از خودتان می‌پرسید، چه باید کرد که بتوانیم با آنها رقابت کنیم؟ ما می‌توانیم با ژاپن رقابت کنیم، کارخانه‌هایمان را به راه اندازیم، رهبری خود را با دقت معماری کنیم، و خودمان را در رأس پروژه‌های اقتصادی جهان قرار دهیم. حال با ۲/۵ بلیون جمعیتی که می‌خواهند کار را از دست ما بگیرند و هر کاری که در آمریکا از دست دادیم گرفته و به کشورهای خودشان ببرند چگونه باید مقابله کرد؟

من فکر می‌کنم سه یا چهار راه حل برای آمریکا موجود است. اول تشویق خلاقیت، نظیر آنچه که از من استقبال و تقدیر و قدرشناسی می‌شود. این امر باید از طرف دولت و سیستم صنعتی مورد توجه قرار گیرد تا محیط را برای نوآوری و ابتکار آماده کند.

به عقیده من آموزش و پرورش مشکل اول آمریکاست. استاندارد زندگی ملی هر کشوری بستگی مستقیم به سطح سواد مردم آن کشور دارد. آمریکا بهترین سیستم دانشگاهی دنیا را دارد و بهترین سیستم تحصیلاتی فوق لیسانس و دکترا، ولی دارای یکی از بدترین سیستم‌های آموزش و پرورش (از کودکان تا دیپلم) دنیا را دارد.

اگر من بخواهم نتیجه گیری کنم، استاندارد زندگی آمریکا وابسته به سطح آموزش و پرورش آنان



است و چون تعداد بی‌شماری از مردم آمریکا به کالج و دانشگاه نمی‌روند، بایستی که نگران سیستم آموزشی از کودکان تا پایان دبیرستان باشم که با سطح آموزشی کشورهای رقیبش مطابقت نمی‌کند. ما وظیفه سنگینی داریم که سطح آموزشی کودکان تا پایان دبیرستان را بالا ببریم تا بتوانند با سایر کشورها در سطحی برابر رقابت کنند.

آیا هیچگاه به برنامه‌های فضایی علاقه‌مند بوده یا نقشی داشته‌اید؟

من ستاره‌ها را دوست دارم و تلسکوپ بزرگی در اتاقم دارم که به آسمان و ستاره‌ها نگاه می‌کنم. وقتی به ستاره‌های درخشان نگاه می‌کنم و احساس می‌کنم روزی ما اصل و منشأ جهان و کهکشان را در خواهیم یافت، به من آرامش می‌دهد. من دوست دارم که به فضا سفر کنم تا ببینم چگونه می‌توان با استفاده از امکانات فضایی، مشکلاتی را که بشریت با آن روبروست حل کرد.

چگونه اوقات بیکاری خود را می‌گذرانید و به چه کارهای دیگری علاقه‌مند هستید؟

هر شنبه فوتبال بازی می‌کنم. در حال آموختن و یادگیری سه‌تار هستم و موسیقی سنتی ایرانی را خیلی دوست دارم. وقت زیادی را هم به مطالعه می‌گذرانم.

بدترین و بهترین لحظه‌های ناامیدی و امیدواری شما چه بوده است؟

بدترین لحظه‌های زندگی من موقعی بود که یکی از مدیران AT&T به من گفت که من هیچگاه در این کمپانی مشاغل بالاتر را احراز نمی‌کنم. چون سؤال زیاد می‌کنم. آری من سؤال زیاد می‌کردم چون می‌خواستم بیشتر یاد بگیرم. بهترین لحظه زندگی من موقعی بود که رئیس کمپانی AT&T به من اعتماد کرد و اجازه داد که کمپانی AT&T را جهانی سازم و به صورت تمام و کمال امروزی درآورم.

آیا پیامی برای نسل دوم و حتی نسل سوم ایرانی در سرتاسر جهان دارید؟ بدون شک شما یک انسان تمام عیار و کامل و نمونه هستید.

۱. هیچگاه آرزوها و هدف‌هایی را که داری رها نکن، حتی اگر کسی به تو چیزی و یا نصیحتی کند.
۲. همیشه به خود ایمان داشته باش و بین کار و زندگی ات تعادل برقرار کن.
۳. انرژی مثبت در هر چیزی و در هر روز و زمانی داشته باش.

